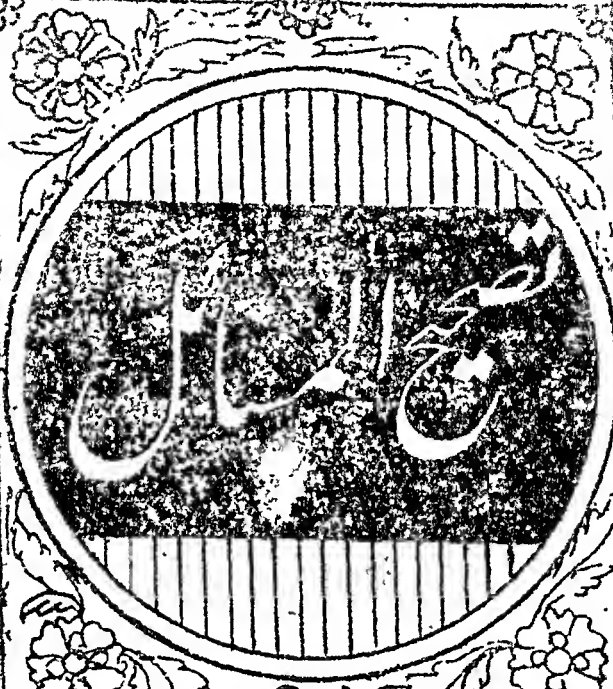


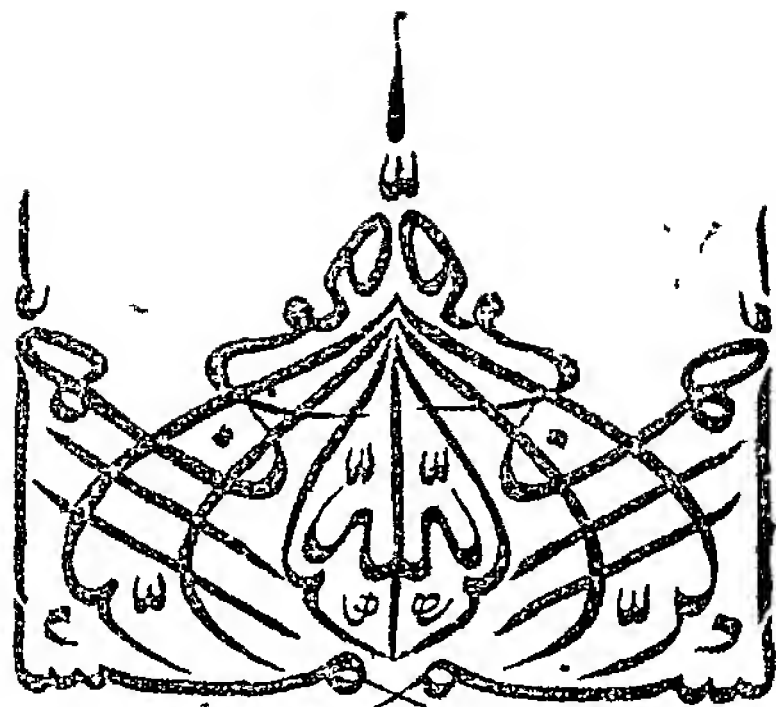
الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب من الفوائد جناناً

فيسأل الله تعالى لعل هذا الكتاب يفيده من الفوائد جناناً



مستضمن تصحيح اعلاطى که در مائه مسائل واقع شده در مطبع

اسعد الاخبار اکبر آبادی مجتبی تمام در ستمه الحکیمه الطبعه اوله



المحمدية الذي شرع لنا التسرع المبين والدين المتين في بعث النبي سيد المرسلين وخالقه
البين وجعل العلماء الحقائين وراثته الى يوم الدين ليحفظوا دينه عن
قصة المبتدع بن صلى الله عليه واله واصحابه واتباعه اجمعين
بعد از اين ميگويد بنده شرمندۀ سراپا گناه كه راه اسير نچرخش و شيطان معدن فسق
عصيان قميض احمد محمد محمدي الحق القادر ذي الجلال و الشدة امتد مع من اوجه كه درين
زمان كه قرب قيام قیامت است و روز بروز بطور آمار و علامات آن مشهود و دیده حق دين از ازل
علامات نزول علم بزوال علماء و شيوخ جهان شهرت جهل است كه سر يك از مسلمانان با هيچ
دم هم اينها زده و دعوی اجتهاد و وسع شباط اردو منتفی تفحصشان چسند او راق تراجم و چند
رساله و ايس قفايخ مخجل است كه در شهر هجری ۱۰۳۰ هجری و كس در قصبه همايون بدایون يك
مسنی صبح العتاید دوم از اتباع شيخ بخندي با هم در مسو بحث میگردند چون نوبت گفتگو
بطول انجا مید و طرفین حكایت حضرت استاذ ذي و استاد اساتدة العالم تخریر مدق جبر

دریای محیط علوم ثقیله و مرکز دایره فنون عقلیه حضرت مولانا محمد فضل الرحمن دام
 طهارت از فیصله داده بحضور گرامی حاضر شده عرض مسئله کردند چون حضرت با قول مفصل در آن
 باب بحواله مرقاۃ شرح مشکوٰۃ تصنیف ملا علی قاری علیہ الرحمۃ بیان فرمودند بحدیث
 گفت که در مرقاۃ بعکس این نوشته است و کتاب مایه سائل تصنیف مولوی محمد اسحق
 از بغل بر آورده عبارت مرقاۃ که در آن مرقوم بود بمطالعہ گرامی آورد اگر چه لازمہ دریافت
 و تقویٰ که لازم فرمایند حضرت استنادیے افتاده بمطالعہ کتاب کو رنگونه نزد وی پیدا
 و هر چند مطلب کو رنجی محفوظ بود که احتمال بیان در آن کنجایش پذیر نبود مگر احتیاطا
 رجوع باصل کتاب نموده شدیے الواقع صاحب مایه سائل در نقل مرقوم نموده بود بطور
 این کن خطا طلبہ حاضرین در کسہ در پی تطبیق و مگر نقول با اصول کتب آنچه در دست
 بودند افتادند و بهمان مجلس در مقامات متعدده در نقول کتب عدین سه قضا
 فاش یافتند بحیال دور کردن شبهات از قلوب مومنین و اظهار امر دین خصوص
 در مجموع حال که عوام لحاظ بمبعض خصوصیات بعض مصنفین قطع نظر از مایه سائل در
 شان سچو سائل مایه السائل را قریب بوحی اسمانی میدانند حضار محفل در خواست
 تصحیح سائل تنازعہ نمودند با وجود تعلقی جنابعالی باشغال باطن و مشاغل
 طریقت حمیت شریعت بر آن آورد که بقدریکہ در نقل مرقعات مرسومت معلوم
 شدند و چیزی را که در کتاب منقول عنہ نشد و بد صلاح گفتند و بر محررین رد و تشیخ
 نموده حضرت مصنف ازان کتاب نقل فتویٰ حرمت نموده بودند آنچه بنظر مشرک
 مستند عجمالتیجیر فرموده مستحق تصحیح السائل ساختند خدا یتعالی جملہ مومنین
 را از فتن عمل عطا فرماید سوال سی ام بچندتا کردن در کورستان برآ

نماز و مکان دیگر برای شستن و ماندن در حالت نیت مردمان اندک و بسیار و بانه
 بانه جواب مسجد بنا کردن در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم بر کسانی که بر قبور مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در مشکو
 شریف بر وایت ابو داود و ترمذی و نسائی حدیث مذکور است لعن رسول الله صلی
 علیه و سلم ابرار القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج انتهى سایل از بنا
 کردن مسجد در گورستان برای نماز سوال نموده بحیث جواب می نویسید که مسجد بنا کردن
 در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است پس لفظ بر قبور که در سوال از آن تفسیر
 نبود زیاده نموده بنا کردن مسجد را در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت قرار داد
 و دلیل حرمت لعنت مختص بنا کردن مسجد بر قبور چه یکو یک که حضرت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم بر کسانی که بر قبور مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در
 مشکو شریف الح ازین بیان و حدیث صریح ملعون بودن بنا کنندگان مسجد بر
 قبور ثابت میشود و در آن کلام نیست مقتضو سایل بنا کردن مسجد در گورستان
 بود که مجیب بشمول بر قبور از احکام مستوجب لعنت نوشته و از دلیل
 اصل ثابت نیت و قال الهی علی قاری فی شرحه المشکو انها حرم التمساجد
 المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استئنا بالنسبه الیه و یدل علیه قوله صلی
 علیه و سلم لعن الله الیهود و النصارى الذین اتخذوا قبورا نبیاً و صلیهم المساجد
 ترجمه حدیث لعنت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنان زیارت
 کننده قبور را و کسانی که مسجد بنا کنند بر قبور چنانچه در روشن کنند بر قبور
 و ترجمه عبارت شرح اینست که حرام کرده شد ساختن مسجد بر قبور و

اینکه در بنفتم مسجد بانماز خواندن جاری کردن طریق یهود است که محمول بر یهود
که بر قبور انبیاء و صلحی خود مساجد می ساختند و نماز در آن می کردند و لا حول
لا قوة الا بالله العلی العظيم در نقل عبارت مشروح ملا علی قاری حقیقی
و تصریح غریب بکار رفته که فسخه و خجره از مثل آن در امور دینی و احراز نمیکند نه که
در دین است ارباب فتوی و اصحاب دعوی تقوی مرتکب آن شوند عبارت شرح
ملا علی قاری بر مشکوٰۃ این است قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد
علیهم لان فی الصلوة فیها استغناء بنسبه الیهود و انتهی و قید علیها بقید ان
اتخاذ المساجد بنسبها لا باسن و بدل علیهم قوله صل علیهم و سلم لعن البعد الیهود
النضری الذین اتخذوا قبور انبیائهم وصالحهم مساجد گفت ابن الملک حرام کرده است
ساختن مساجد بر قبور مگر بنسب این که در بنماز خواندن در آن موقوف نیست بجهت
یهود و تمام شد کلام این مالک و قید فقط علیها یعنی حرمت ساختن مساجد
بر قبور قایده این معنی میدهد که ساختن در جنب قبور منع نیست و بر این امر
منع نبودن ساختن مسجد در جنب قبور حدیث دیگر و دلالت میکند که فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم التبت کر و خدا یهود و نصاری را که قبرهای پیغمبر
و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی به بنید که چه حال است ملا علی قاری
فخره انما حرم اتخاذ المساجد علیهم لان فی الصلوة فیها استغناء
بنسبه الیهود و مقوله ابن مالک نقل نموده لفظ انتهی نوشته و بعد از آن
خود میگوید و قید علیها بقید ان اتخاذ المساجد بنسبها لا باسن و بعد از آن
و بدل علیهم قوله الحر بن معبوه ابن مالک را مقوله ملا علی قاری قرار داد و لفظ انتهی

وندید علیهم السلام بقید ان انتخاب المساجد لما سبق - که اصل جواب سوال بود
 بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده فقره و بدل علیه را با ظلام این
 تا لک خلط کردند این است حال نقل عبارت شرح و لطیف ترجمه زیاد و از آن
 که بر عبارت ساخته خود شش هم اطلاق ترجمه راست نمی آید چنانچه باید
 تأمل نظر هر مبرگر در لغت و با صد معنی نشر و الفتن و من سیمات اعمالنا
 و ملا علی قاری در شرح حدیث لعن الله اليهود والنصارى الذين أخذوا
 بتور انبیائهم و عالجهم بها جدیست نویسد بسبب لعنهم سالانهم كانوا یجدون
 لغیر الانبیاء تعظیماً لهم و ذلک هو الشک الجلی و اما لانهم كانوا یحذرون
 الصلوة بعد لعلی فی مدافن الانبیاء و السجود علی مقابرهم
 و النجس لعلی بتور هم حاله الصلوة نظر منهم بذلک
 الی عبادة الله و السب الغتیه تعظیم الانبیاء و ذلک هو الشک
 الخفی لتقنن ما یرجع الی تعظیم مخلوق فیما لم یؤذن له
 رسول الله صلی الله علیه و سلم است عن ذلک بالمشهور
 ذلک الغسل من اليهود و التقنن الشک الخفی کذا قاله
 بعض الشراح من ائمتنا و یریده ما جاء عن فی رواية یحیی
 ما صنعوا و قال القاسمی کانت اليهود و النصارى
 یسجدون لغیر انبیائهم و یجعلونهم قبلته و
 یترجمون من الصلوة نحو ما فقد أخذوا و اما انما فذلک لعنهم و منع
 المسلمین عن مثل ذلک اما منی انما یسجد ائمتنا

چو ارجح اصل فی مقبره و قصد الاستظهار بر وجه وصول اثر عبادت را میسر
النظم له والوجه نحوه فلا حرج علیه الخ و در شرح حدیثی که بعد آنست یعنی عن حمزة
قال سمعت رسول الله صلی علیه وسلم یقول لا اوان من كان قبلک یخزون قبور
انبیائهم و صالحیهم ساجد فوشده ای بالمعنی السابقین یعنی امتیاز قبور ساجد
سجده کردن است قبور را و در آنجا دیو و دلفزار سی قبور افتاد و صالحین خود را
اینکه یهود و نصاری سجد میگردند قبور را قال البیهقی فی شرح الباری لما کان

الیهود و الدفزار یسجدون یسجدون یسجدون یسجدون یسجدون یسجدون یسجدون یسجدون یسجدون یسجدون
یوحیون سیئه الصلوة تخذوا و اتخذوا و اتخذوا لعلهم البی صلی الله علیه و سلم
منع المسلمین عن مثل ذلک انتهى این عبارت که صراحتاً با مدحی یا موافق است
و مخالف و عجزی مجیب آوردنش درین محل از ذمی عقل بجایست مسبقه است
و وجهی بخلاف نمی آید جز اینکه جلال را درین مصلحت انداختن که مجیب یعنی شرح سجاد
استدلال نموده مدحی او مطابق آن خواهد بود و شاید که همین لحاظ مجبه
را ترک نمود علی بذ القیاس از ذکر ملا علی قاری هم حاصل بخبر این مصلحت
بود و نه ملا علی قاری آنچه در آن کتاب نوشته مجیب صریح بخلاف آن حکم
نموده حالاً از ابداع مجیب التماس است که نام کتابی و مصنفی برای اعتبار
بین الجمال زبان مسلم و اوان و عبارت کتاب را که اصل جواب سوال باشد
از میان سیاق گردان و پذیرا که آن مستند در آن کتاب جایز نوشته
باشد حرام و مستوجب لعنت گفتن و یعنی حدیث غلط بیان ساختن و بر
بیگانه راست کردن حلال است یا حرام و مستوجب رحمت خداست یا مجتنب

انصاف از قلندہ مجیب بعد ملاحظہ جواب و مطالعہ شرح مشکوٰۃ و فرمودند عبد بن جبر
 استئذان بہت بستمہ یہود و نصاریٰ کہ پیکر فون الکلم عن مواضعہ طریق ایشان
 بود شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ و شرح حدیث و المتخذین علیہا الساجد
 نوید لعنت کردہ بہت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ ایسے را کہ میگرد بر قبور
 مسجد یعنی مسجد برندگان بجا بہت قبور بقصد تعظیم چنانکہ گذشت و در شرح حدیث
 لعن اللہ الیہود و النصاریٰ اتخذوا قبور انبیائہم ساجد بعد لوط تن اینکہ کر
 قبور ساجد بہ طریق منصوص بہت یکے انکہ مسجدہ بر قبور برند و مقصد و عبادت ان
 دارند چنانکہ بہت پرستان چہے پرستند و ویم اینکہ مقصد و منظور عبادت
 حق تعالیٰ دارند ولیکن اعتقاد برند کہ توجہ بقبور ایشان در نماز عبادت حق و توجہ
 قرب و رضای ویسے تعالیٰ بہت این ہر دو طریق نامرضی و ناسخد و مع ہر
 طریق لعنت متوجہ بہت می نوید و نماز گذاردن بجا بہت قبر نبی یا مرد صالح
 بقصد تبرک و تعظیم حرام بہت بچکس را در ان محل خلاف نیست اما اگر در قرب
 قبر ایشان مسجد سیے بنا کنند یا نمازی بکنند بیسے توجہ بجا بہت ان تا بیکرت مجاہد
 آن مواضع کہ بدفن جب مدبر ایشان بہت و باند او نور نیست از و مانیت ایشان
 عبادت کمال و قبولیہ یا بد درین مقام مخدوری لازم نمی آید و بایکے نیست
 کہ اقال الشیخ ابن حجر یکے و در شرح عسکے مشکوٰۃ نوشته و قال الشیخ ابن
 حجر البیہقی فی شرح حدیث لعن اللہ الیہود و النصاریٰ اتخذوا قبور انبیائہم
 ساجد نہ اذا صلی الی القبر تعظیماً لہ فائے حرام و اما اتخاذ مسجد بجا سیے
 اوصالح و الصلوٰۃ عند قبرہ لا تعظیماً لہ و التوجہ نحوہ بل لالحصول مدد و حاجت

حتی تکمل عبادته ببرکت مجاورت لنگار روح الطایره فلا حرج فی ذلک و یجمع البحار
 و ریاب سین مع الخیم نوشته و جیند باکره من استخاذا المسجد علی القبر ارا و به
 منویة القبر مسجد الصلایه و قبل ان یمنی عنده مسجد الصلایه فیة الی القبر و اما
 المقبرة الدایره اذ ابی خیر مسجد الصلایه فیة فلا بأس لان المقبرة وقف کا مسجد
 استخاذه فی جور صالح بقصد البرک لا للتعطیل فلایم حرج و مکان به بنویس
 قبا و غیره هم سافتن حرام و ممنوع بموجب حدیث و روایت کتب فقہ عن جابر
 رضی اللہ عنہ قال بنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجسس القبر و ان یسج
 علیہ ان یقعد علیہ و اه سلم کذا فی مشکوٰۃ و مراد ابن دیر حدیث عام است
 کہ عمارت نموده شود یا خیمه استاده کنانید شود و چنانچه از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبد
 و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معنی کلام میشود علی اظهر المجتب شرح ملا علی قاری اندیه
 یا دیده و دانسته انما ختموده چه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توحید بنی
 کتمل الوجہین احدہما البناء علی القبر بالجار و اما بجزی حجه لحد و الاخر ان
 یضرب علیہما جنا و نحوہ و کلاهما منہجی عنہ لعدم الفایده فیہ میگوید قلت یہ عادت
 ایہ امکان است الخیمتہ لقایہ مثل ان یقعد للمقبرۃ تحتها فلا یكون منہجیة قال ابن الہمام
 و اختلف فی اجلاس القاریین للفقہ عند القبر و المنار عدم الکراہتہ و بان
 نوشته قال بعض الشراح عن علما و لا ضاعۃ المال و قد اباح السلف البناء
 علی قبر المشایخ و العلماء المشہورین لیز و هم المسلمین و البشیر کوا با لجلوس فیہ
 اصل مطلب را کہ ختم مسئلہ برائست یعنی مباح کردن سلف بنا را بر قبر مشایخ
 و علما نظر نموده و شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ می نویسد در شرح و ان بنی علیہ و

کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن مهتاب است و مانند
 آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا چیدن و دامن نیست که نیز مکرره است و منتهی عنه پس از
 شرح ملا علی قاری خیمه استاده نموده و برای فایده و بنا بر قبور مشایخ و علمای اوست هر چه جایز
 و از تزیینات شیخ عبدالحق بنابر حینه است که تعرض بجایده که ملا علی قاری میان نموده مکرره یافته شود
 پس حکم مجرب است مخالف هر دو است و فی جامع الاصول روایت انس بن ابی حمزه علیه السلام
 ان یسبی علی القبر او یزاد علیه او یجتمعت انتی آنچه در شرح حدیث اول گذشت بجهت و معنی آنچه
 نیم است و فی متن مواهب الرحمن به سبب النعمان بحرم البناء علی القبر للمیت و مکرره الاحکام
 الدفن انتی حرمت مرین و ایت و مکرره پس اگر بنا بر این نیست بنا بلکه به آفایه مثل
 تشن برای آن خواندن و تشریح و تزیین و غیره و آنچه اندوخته اند و فی العالیه مکرره
 ان یسبی علی القبر انتی که ذاتی تخلفه لیسبک البیاض و غیره و البیاض الی غیره و مکرره ان یزاد علی القبر
 ان یخرج من القبر لان الزیاده علیه مکرره البیاض و غیره و ایت و روایات کتب نقه معلوم
 که بنا کردن بر قبور منتهی عنه است پس اگر کسی حیوانات به سبب اعتبار او بخوابد و تزیینات او را روایت و کتب
 فقہ معتبره است و نشستن مجرب که قابل اعتدال نیست چه حال فقه معانی احادیث و احادیث باطله نقل بخوبی
 اشکارا در رویه عملی است حدیث و حکم بالتخلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب نام نهاده و مجرب موجود
 و دیدیم مطالبی بر آمد پس از نقل دیگر کتب ما را میفرستد و کتب حاضر که تلاش شد کردیم
 یافتیم که در مورد الخارمی نویسد و لا یرفع علیه بنا و قیل لا باس به و هو الخنا کذا فی کتابه السنن
 و در منبر ان می نویسد قول الامام الثانی ان القبر لایسبی علیه و لا یجتمعت من قول ابی حنیفه و غیره
 ذلک فاما دل مشد و الثانی مخفف در کشف العطاء از مطالب المومنین نقل نموده که مباح
 کرده اند سلف بنا بر قبر مشایخ و علمای اوست هر چه در میان است که در کتاب و تشریح

همانند بجلوس در آن و اگر از برای نیت کنند کرده است در نتیجه مطهره برای قبر یا بر
 احباب رزانه پیشین شده است ظاهر آنست که آن مجتوز علماء آن وقت باشد و بر قبر
 منور آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز قبره عالی است انتهی در وسیله النجات از جمیع الجاه
 نقل نموده و قد اباح السلف البناء علی قبور الفضلاء و الاولیاء و العلماء المشاهیر
 و عظم الناس و ائمه سجاد و ابی الجوفی و از تنویر الابصار قتل نموده و لا یرفع علیه بنا و
 قتل لا باس به و هو الخیار و از مطالب المؤمنین نقل کرده که مساجح کرده اند سلف بنا
 کردن بر قبر مشایخ و علماء که مشهور اند تا زیارت کنند ایشان را بعد دم و استعتراف
 نمایند بنشستن فدان گذاشتن الفنا شیخ شریح المصلح و بعد از آن نوشته که در
 مدینه طیبه قننه بنا کرده اند بر قبور احمد بن حنبل و رضی الله عنه و عثمان بن عفان رضی الله عنه که در وی
 قبور اهل بیت است و بتجوز کرده اند از فقیران و علماء و تابعین شیخ عبید الله بن جندب القلوب
 بنی فزیه امام مجتهد حنفی که حاوی قبور مشرفه است و در اول حجره بود داخل بیت عایشه
 رضی الله عنها از جریده نخل بنی جبریت میاید حیرات مصطفویه چنانچه معلوم شود چون
 دفن شد در انبیا و صلوات الله علیه و سلم بموجب حکم الهی در حجره مشرفه
 شد عایشه صدیقۀ نبی و در خانه خود ساکن میبود و میان او و قبر مشرف بود و
 و در آخر بسبب حیرات و عدم تجاشی مردوم از در آمدن بر قبر مشرف و برداشتن
 خاک از آن خانه را و دستم ساخت و دیواری میان مسکن خود و قبر مشرف
 کشید و بعد از آنکه امیر المؤمنین عمر در مسجد زیادت کرد و حجره را از خشت خام بنا
 کرد و تا زمان حدوث عمارت ولید این حجره طاهر بود و عمر بن عبد العزیز بحکم ولید بن
 عبد الملک آنرا هم کرده و حجره را متعوض شد بر آورد و در آن حجره آن خطبه دیگر بنا کرد و چنانکه

ازین دو کور می نگذشت از عروه روایت میکند که وحی به امین عبد العزیز گفت اگر حجره شریف
را بر حال خود گذارند و عمارتی گردان بر آرند احسن باشد گفت امیر المومنین چنین حکم کرد
است و مرا از امثال آن چاره نیست و از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت
حفر اساس حجره قدیمی ظاهر شد و بعد از بختن حال ظاهر شد که آن بابی امیر المومنین
عمر بود که بجهت خیمین مکان در بنسب یا حجره افتاد و در پیرایه لبه نوشته و عن پیشانم
عوده عن ابیه لما سقط علیہ الحیاط یعنی حائط حجره النبی صلی الله علیه و سلم فی زمان
الولید ابن عبد الملک اخذوا فی بنائه فندت لخصمهم فقرعوا و اخلوا انهما قدم النبی صلی
الله علیه و سلم فماد جددوا احد الیصلی ذلک حتی قال لهم عوده و الله ما هی متدمج
صلی الله علیه و سلم باهی الا قدم عمر رضی الله عنه رواه النجار ایضا حاصل این همه
روایات آنکه بنابر قریب برای ریختن مکروه نزد بعضی و حرام نزد بعضی و اسناف پنج کبر و ابی تبصر
اینکه بنابر قریب برای ریختن و اضاعت مال و بیست فقدان فایده بلکه برای شستن ماندن
در احوال یا فتن مردمان از گناه و سر ما و بارش حرام است فصل نهم و ده و ما جواز ان از
مجره مسئله مجیب بیان نمودیم و اگر خارج حد مقبره مکانی برای راحت گرفتن و اگر

و سر ما و بارش محفوظ ماندن بنا کند لا باس است این همان مثل است که سوال از همان
جواب از ریسمان با وجود اینقدر تطویل جواب سوال پیچ نداده سوال سایل از بنا
کردن مکان در گورستان برای شستن و ماندن در راحت یافتن مردمان اگر
و سر ما و بارش بوده از بنا کردن مکان بر قبور و مجیب اول که حرمت بنا کردن مکان
بر قبور بیان نمود قطع نظر از آنکه قابل اعتبار باشد یا نباشد چنانچه گذشت مطابق
سایل نیست و ثانیاً که حال بنا کردن مکان خارج حد مقبره بیان ساخته ابراهیم مطابق

سائل نسبت سوال سائل مخفی جواب گذشت سوال است مخفی نماز گذاردن بطریق
 راس قریب یا بین آن گناه کدام گناه است نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه
 است بموجب احادیث و روایات کتب فقه انا الا احادیث فقهه رای عمر رضی الله
 عنه انس ابن مالک یصلی عن قبر فقال القبر القبر ولم یأمره بالاعادة کذا فی البخاری
 و فی مشکوٰۃ عن ابنه مرثد العنوسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لا تجلسوا علی القبر ولا تضلوا الیه بارواه سلم و عن ابن عمر رضی الله عنه قال یخبر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سرج موطن فی الخربة و الحجر و قاعة
 الطريق و الحمام و فی موطن الایل و ثوب و بطریق است رواه الترمذی و ابن
 ماجه و عن ابنه سید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام رواه ابوداؤد و الترمذی و الدارمی و
 جامع الاصول قال علی رضی الله عنه ان صاحبی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم ینبأ فی ان اصلی فی المقبرة اخ به ابوداؤد و انشی احتیاج باجاؤ
 بی رجوع بکتاب متن و دریافت حال متن و سند و تاویل و استنباط ایما محمد بن
 و شراح محدثین و فی تامل در اینکه آیا ان حدیث افادۀ مدح میسکند یا نه
 عقل و دیانت بسا بعید است حدیث ابنه مرثد یعنی لا تجلس علی المقبره و
 لا تضلوا الیه بارا از مسکنه بخوبی عنما چه مناسب است و ترمذی بحدیث روایت
 حدیث ابنه سید گفت و هذا حدیث فیضا اضطراب و نیز در همان باب مؤلفین
 و فی الباب عن علی و عبد الله بن عمر و ابی هریره و جابر و ابن عباس
 و جندب و انس و ابنه اما مقصد ابنه مرثد قالوا ان یصلی فی المقبره سلم

قال جعلت في الارض كلها مسجد او طهر اي معنى استشار بقبره وحمام نيت
 وبعد حديث محمد بن عمر رضي الله عنه نوشته حديث ابن عمر اسناد
 ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيد بن حبيزة من متبيل حفظه واوردن حديث
 عمر رضي الله عنه باوجود عدم رجوع لمشرح واستباط ائمة فن ارجح
 غريب كه جاها ودين كتاب واربعين برانجوخا بغير مرفوع نكر نموده ملا علی
 قاري در قاعه بعد نقل كلام قاضي كه در شرح حديث لعن الله اليهود
 والنصارى گذشت مي نويسد الا ترى ان مرقد اسمعيل عليه السلام في
 السجد الحرام عند الحطيم ثم ان ذلك السجد افضل مكان يتجرى المصل
 بصلوة والنهي عن الصلوة في المقابل مختص بالقبر البشوة لانيها من النجاسة
 كذا ذكره الطيبي واز شرح السنة نقل نموده اختلاف في الصلوة في المقبرة
 فكلها جماعة والنكاح الطهارة ظاهر المكان طيبا واجتوا بهذا الحديث والذ
 بعده ومنتيل بخوازه فيها تاويل الحديث ان الغالب من حال المقبرة
 ترتيبا بصديد المولى ولحمها والنهي بنجاسة المكان فالتكثان المكان
 طاهر فلا باس ذكره لكن المزمعة والحرقة ومارعنه الطريق ومنه القارعة
 معني اخر وهو ان اختلاف الروايات متباعدة عن الصلوة وازين حجر نقل نموده
 اختلاف في هذا النهي بل هو للتبعية اول للتحريم ومنه الاول ذنوب اخذ
 عنهم از اين حجر استنای مقابر انبيا نقل نموده ودر شرح حديث
 ابى سعيد لغته قال شارح البينة ومنه الفتاوى لابن عباس بالصلوة
 في المقبرة اذا كان فيها موضع اعد للصلوة وشرح عبد الحق در ترجمه كذا

و ترجیح مشهوره در حدیث الا المقبره والجماع می نویسد اما مقبره از جهت انکه غالب
 در وی قذار است و اختل طریقت اوست با آنچه جدا میگرد و از مرده ناز نیست
 و اگر ممکن ظاهر و لطیف باشد پس هیچ باکی نیست و گراستی نه و بعضی بر آنند
 که نماز و مقبره مکره است مطلق از جهت ظاهر آنچه پیشین اما نماز بجانب قبر
 است باتفاق اگر قصد تعظیم باشد و گرنه حکم مقبره دارد و در جامع البرکات
 نوشته دیگرید اینکه بعضی مردم منع کرده اند از نماز در مقبره اگر چه ممکن طاهر
 باشد از جهت ظاهر حدیث و بعضی جایزه دارند اگر خاک پاک باشد و ممکن طیب
 از رحیم و خون و نجاسات که جدا گرد و در هوا المختار و اما الرایات القهقهه
 الحال مکینه دیگره الصلوة فی تسع مواطن منها المقبره و فی الزیلعی دیگره
 ان یصلی الی القبر و یصلی بین القبر و انتهی پس اگر بسوی قبر نماز گذارد حرام
 است بلکه فتوی بکفر اوست اگر اراده عبادت یا تعظیم قبر نموده باشد و فی
 شرح المناسک للمصطفی تارسی و لا یصلی الیه ای الی جانب مقبره
 خانه حدام یل یفتی بکفره ان اراده عبادت او تعظیم قبره و رفتن
 عالگیر می و فضل ثانی باب فیما یفسد الصلوة و ما یکره فیها نوشته است و فی
 انکانت المقبور طاهر المصلی لایکره خانه انکان منبه و بین القبر مقدار مالو کلا
 الصلوة و یدر انسان لایکره فیها ایض لایکره کذا فی التاتارخانیه و در کتاب الکرایمه
 در باب خامس نوشته قال محمد اکره ان یکون قبلته السجده الی المنج
 و الجماع و القبر و بعد کل می نوشته و ید اکلہ اذا لم یکن بین المصلی و بین یدہ
 المواضع حایط او ستره اما اذا کان یکره و یصیر الحایط فاصل و اذا لم

لیکن المصلی و بین هذا الموضع ستره فانما یکره فی استقبال هذا الموضع فی مسجد
 فانما فی مسجد البیت لایکره کذا فی الحیاء و انچه بحیب از عالم گیر ی نقل نموده
 پس انچه ما از همان عالم گیر ی نقل آورده ایم تفصیل است که بحیب از عالم گیر
 و هم از دیگر کتب نقل کرده است بر تقدیر صدق حکایت و نقل عبارت شرح
 مناسک بی محل مضایح از سبخت حاصلش همان تخلیط عامه چهل که مولود
 هر مسئله را از کتب متعدده نوشته اند و منهم لغیب اعدا چنانچه این مقصود
 بحیب حاصل شده عالم عالم ناد و اقفان در خرابی افتادند و این شبیه در خرابی
 عامه بحدی جا گرفته که بعد سعائنه اصل و مخالفت قتل هم از غایت
 جهالت و شرط تعصب براه حق سینے آیند بداناد به هم الدالی
 اتباع الحق و ترک التعصب حالا از کتب موجوده انچه سردست بنظر آمده
 نوشته میشود در بحر الرایق و ذکر فی الفتاوی اذ غسل موضعاً فی اللحم
 لیس فیہ تمثال و صلی فیہ لا بأس به و کذا فی المقبرة اذا کان فیها موضع
 للصلوة و لیس فیہ قبر و لا نجاسة و ریتة المصلی نوشته و ذکر فی الفتاوی
 اذ غسل موضعاً فی اللحم لیس فیہ تمثال و صلی لا بأس به و فی المقبرة اذا
 کان فیها موضع اعد للصلوة و لیس فیہ قبر از جامع الرموز لایکره فی جهنة
 القبر الا اذا کان بین یدیه بحیث لو صلی صلوة الخاشعین وقع بصره علیه
 و رخل صر هذا اذا لم یکن بین المصلی و هذا الموضع حایل کالحایط و الا
 حایط لایکره و در شرح مناسک ملا علی قاری الکان بین القبر و المصلی
 حجاب فلا یکره الصلوة و در فتاوی رحمانیه فی السراجیه یکره ان یکون قبله

قبره المسجدی متوضاً او منحنج اذ حمام و فی الخلاصۃ او قبر کالرصلی وقد امه عند رة ذم
اذا لم یکن بین المصلی هذه المواضع حایل من الخایط وغیره والکان حائلاً لا یکره
فی التحقیس العذرۃ الکان موار یا للکعبۃ بکره صلوة والکان عن یمینہ ویسارہ
بکره انتهى عبادة السیر اجنبه رحمانی از طحاوی نقل منزه معمل البواصر عن ذلك
اسی الصلوة عند القبر فقال الکانت القبور و زاد المصلی لا یکره والکان یمینہ
القبور معتدا لومر انسان بن یزید لا یکره فیهما البضا لا بکره والحمد الفاصل صرح
سجوده وب قال احمد بن محمد وقال محمد بن سلمة ما در موضع سجود والا امام الک
له امام فی الذخیرة لکم فی معنی الکرامیۃ قال بعضهم لانه حشبه بالیهود وقال بعضهم
فی المعبر عظام الموتی وهذا کله اذا لم یکن بین المصلی وهذه المواضع حایلها أو ستر
والا اذا کان فلا یکره پس وفیقکه کسی خلاف حدیث و روایات کتب فقہ خواجه غفر له
کوچکا خواهد شد و اگر بر این فعل اصرار خواهد کرد گناه بکبیره خواهد شد چنانچه
در کتب فقہ و کلام مذکور است الا بعد از علی الصغرة کبیره حکم مخالفت حدیث
و روایات کتب فقہ موقوف بر فهم معانی و تنقیح و تفسیح حدیث و روایات است
تولی قضیه معانی و تحقیق متن و سند و رجوع به شرح و تنقیح و تطبیقات
بر خلاف ایامه سلف گناه هست و اصرار بر آن هر چه هست طایفه در مسأله که آیا
تفصیل باشد علی الاطلاق حکم ممنوع کردن و دوزاد و یا نیست هست و جواب
سوال چهل یکم می نویسد و کسانی که انداختن سبزه و گل بر قبور جایز داشته
اند تسک کرده اند بحدیثیکه در مشکوٰۃ و غیره هست مرالبینی علیه السلام
بقبرین فقال انهما یعذبان فی کبریاء احد هما فکان لا یستره من البول و فی

المسلم لا نعمة من البر والاما الاخر فكان ميمشي بالميمية ثم اخذ جريدة رطبة فشق
 بمصنف ثم عزى كل قبر واحدة قالوا يا رسول الله لما صنعت هذا فقال لعلمه
 ان يتيقظ عنهما ما لم يبع المشيخ عبد الحق تحت اين حديث مى نويسد شك كنند
 جماعة باين حديث در انداختن سبزه و كل و سبحان بر قبور و خطايي كه اندايمه اهل
 تعلم و قدوه مشراح حديث هست اين قول را و كرده و انداختن سبزه و كل را بر قبور شك
 باين حدیث كذا نموده و گفته كه اصلي نه دارد و در صدر اول بخود و بعضی گفته اند
 بنای آن تحذیر و توفیت پراشت كه آنحضرت شفاعت خواست و تخفيف عذاب
 پس قبول كرده شد از وی تا مدت شك شد آن شاخ و كلمه لعل ناظر است بدین
 معنی و كرماني گفته كه در جريده خاضعتي غيبست و در رفع عذاب و نبود آن كمر پر كشت
 مبارك سيد الاقيا صلى الله عليه وسلم اصل کلی اين طایفه محدثه كه ترك شاع
 سواد اعظم و الزام شد و در بهشت و در هر بحث جاريست يعني هر قولي مبرع
 و مجروح از موافق مذہب يا مخالف جماعته بنظر آيد همان مذہب ایشان است
 تا تحقيق و تكفير عامه امت مر حومه كه مقصود اختراع مذہب جديد است صورت بند
 در عبارت منقول خود مشن ميند كه بيك جانب جماعته و بيك جانب خطايي
 پس انكار يك كس چگونه بر جماعه غالب شد و محققان قول خطايي را رد كردند
 ملا علي قاري در شرح مشكوه نوشته و اما انكار الخطايي و قوله لا اصل له فيه بحث در
 آن نده الحديث يعمله ان يكون اصلا له ثم رايست اين جرح و قال قوله لا اصل له
 مملوع بل نه الحديث اصل اصيل له و من ثم افتي بعض الايمه من متاخرى اصحاب
 يا اعيانه من وضع الرعيان و التبريد سنة يهذه الحديث و چند سطر قبل از ان مشكوه

از ان نوشته است که استحب العلماء قراءة القرآن عند القبر بهذا الحديث اذ تلاوة القرآن اولى
بالتخفيف من تسبيح الجريد وقد ذكر البخاري ان بريدة بن الحبيب الصحابي ارضي الله عنه
قبره جريدان فكانه يترك ليعمل مثل ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم وشيخ عبد الحق
هم حديث وصية بريدة صحابي رضي الله عنه وترجمه مشکوة ذكر کرده مگر لحاظ بر تمام کلام
خلاف داب محب است و در شرح الصدر مرقوم است قال الخطابي هذا عند اهل العلم محمول
على ان الاشياء ما دامت على اصل خلقها او خضرها او طرادتها فانهما تسبح حتى تجف طويلا
او تحل خضرها او يقطع عن اصلها او قال غير الخطابي فاذا تحففت عنها ما تسبح الجريد فليكن
بقراءة المؤمن القرآن وقال في الحديث اصل في غرس المؤمن الاشجار عند القبور وروى
بن عساكر عن طريق حماد بن سلمة عن قتادة ان ابا بركة الاسلمي رضي الله عنه كان يروي
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على قبر وصاحبه يجذب فاخذ جريدة فبرسها في
القبر وقال عسى ان يرمي عنه ما دامت رطبة فكان ابو بركة يوصي اذا مات فضعوا في قبري
جريدتين قال فمات في مفازة بين كرمان وقوس فقالوا كان يوصي ان يضع في
قبره جريدتين و هذا موضع لا نضيف حافيه فبينما هم كذلك اذ طلع عليهم كعب بن قيس
فاصابوا بهم سغفا فاخذوا جريدتين فوضعواهما معه في قبره واخرج بن سعد عن
مسروق قال اوصى بريدة ان يجعل في قبره جريدتان وكتب فقهاء مملوكة في هذا
عالم الكرمي نويسه و وضع الورود والياحين على القبر و حسن بان تصدق بقيمة الورود
احسن كذا في الثواب هم دفنوا في عالم الكرميت و بكرة قطع الحطب الحشيش من القبور فكان
يا بسا لا باس كذا في فتاوى قاضي حمان و بكرة الرائق و في الخلاصة و بكرة قطع الحطب
والحشيش من القبور الا اذا كان يا بسا ولا يمتنع قطع الحشيش الرطب من غير حاجته

انتهی در فتاوی قاضی خان و بکره قطع الحشیش الرطب من البقرة فالتکان بابا الالباب
به لانه مادام که بسج میبوس المیت و عن مذاقوا لا یستحب قلع الحشیش الرطب من البقرة
شیخ الاسلام در کشف الخطا نوشته مکرده هست خاک را یا گیاهی یا جریله را که بران میزند
بر کنند اگر سبزه باشد زیرا که آن سبج میکند و مادام که تر هست و مستحب تخفیف عذاب است
میت می باشد چنانچه آنحضرت در شاخ نور از خرابا بر شستیم می نهاد و فرمود مادام که خشک
نمیکرد و برکت تسبیح در عذاب این تخفیف نماند و لهذا احتیاج کرده اند بعضی از بزرگان کل یا بر قبر
لکن گویند که اگر قصدی کنند بقیامت بهتر باشد اگر آنچه بر قبر رویده خشک شود بر کنند
آن مکرده نیست در وسیله النجات نوشته فی کثر العباد و فتاوی الغریب و وضع الورد و الزباد
علی اللہو حسن لانه مادام رطباً بسج و یكون للمیت تسبیح النور ان تصدق بقیمة مکان حسن
فی مفتاح الجنان نافلا عن جلوة السجود کتوبان رضی الله عنه روایت میکند که رسول
علیه السلام برگوری بگفته اند و شاخ تر نبکند و اندر خاک فرو بردند سوال کردم
سبب چه بود یا رسول الله فرمودند که هر دو سخن عذاب و در عذاب بودند تا دین هر
شاخ تر بود عذاب بر ایشان سهل بود الخ فی البرازیه فی کتاب الکرامه قطع شیش
من المقابر بکره لانه بسج وین فح به العذاب من المیت و بتاسن المیت و علی ذلک لاکثر
من مقابر الکفار و قطع الیابس و به ورو الحدیث الصبیح فی قاضی خان و بکره قطع الحشیش
و الحشیش من البقرة فالتکان بابا الالباب لانه مادام رطباً بسج میبوس المیت انتهی
وسیله النجات به بیند که سوال با چگونگی در محال بعیده غیر مقصوده انداخته کا بی سبب
اند و کا بی سبب زینت کشان کرده و جواب حق را که صاف و صحیح در کتب فقه و
حدیث موجود بود و اخفا نموده در کتب و ذیت بسر کرده برای مضل عوام بر قول

بر قول خطابی بسند کرده سوال **در باب** مصافحه کردن دست عالم بامر شده بعد
 شازنجریه عصر یا بر وقت که خواهد جایز است یا گناه که ام گناه چه **باب** مصافحه بر وقت در میان
 ثابت است گما قال سیة الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلمین یلتصقان
 الا غفر لهما قبل ان یتفرقا لذل فی الشکرة و تحقیض مصافحه بر وقت مجز و عصر نزد علما مذکور
 است اما المصافحه تعقب الصبح و العصر فحیة الحنفیة مکرده کافی شرح الشکرة للعلی قاری
 حکم کردن کرانه علی الاطلاق نزد علمای حنفیة بر جوع بکتاب و یادیده و دانسته از اهل
 دیانت که ممکن نیست عبارت عربی نقل نموده گفت کافی شرح الشکرة للعلی قاری
 بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدیم در باب المصافحه و المعانعة اول این عبارت
 اعلم ان المصافحه سنة مستحبة عند کل لقاء و ما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح و العصر
 اصل له فی الشرع علی هذا الوجه و لکن لا باس فان اصل المصافحه سنة و کونهم یحکم فطین
 علیها فی بعض مضطربین فیهما فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه عن المصافحه
 التي ورد الشرع باصلها مری البدعة للمباحة از خودی نقل نموده در آن کلام کرده
 بعد از آن گفت و لهذا صرح بعض علماء بنا یا نه مکرده بعد از آن نقل کرده و جهل
 اذ ائمة مسلم یدیه للمحققین فلا یغنی الا عن بعض الیوم یجذب الیوم لا یترب علیهم من اذی
 یزید علی مراعاة الادب فحاصل ان الالبته اربالمصافحه مع علی الوجه المشرع مکرده لا النجاة
 و النکاح قد یقال فیه نوع معانعة علی الیوم عتد و ائمة اعلم ان من کلام مستفاد است که بعض
 علمای مکرده گفته اند پس نوشتن موجب مطلقا کرانه آن نزد حنفیة بیجا است و اگر در
 جای این لفظ هم یافته شود تا بالضرورة مراد از آن بعض حنفیة باشند و لازم بود که
 بر جوع بکتاب معتره نموده بعد دریافت این معنی که مختار و راجح و محمول علیه کدام جایز است

است جواب میدادند که برای نفس را مخرج قوی و چنانکه بقرار داد و در وقت روزه در مشرب
 قول ما من کلمة صامی نوسیدی که ایضا از المختار لایها سنده قدیمه متواتره لقوله علیه السلام
 صامح اجاه المسلم وحرك يده تناثرت ذنوبه اطلاق المصريح بتعالله رد و الکثرة والوقاة
 والقبایة والجمع والملتقى وغیر ما یفید جواز ما مطلقا ولو بعد العصر و قولهم انها بدعتی ای حجت
 حسنة کما افاده البزومی فی اذکاره وغیره فی غیره وعلیه یحکم بالنقل عن شارح الجمع
 انها بعد الفجرة العصر ليس بسبئي نوافعا و در حاشی الاذکار اندک و در است فی صحیح البخاری
 عن سمرة بن جندب قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى اقبل علينا بوجهه
 قال ابو حذيفة خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بالنهار جرة الى البطيخ فتوضأ ثم صلى الظهر
 ركعتين والعصر ركعتين وقام الناس وجعلوا ياخذون بيده فيمسحون بها وجوههم
 فاخذت بيده فوضعتها على وجهي فاذا همى ابرد من الثلج والطيب ابر من المسك و اورد
 هذا الحديث الامام محمد الدين الطبري في كتابه و زاد احاديث كثيرة و قال شيخنا
 بذلك فيما تطايرت الناس عليه من المصاحفة بعد الصلوة في الجماعات لا سيما في
 الصبح والعصر لا تكرر في ذلك اذا افترق قصد صامح من يترك او تود او نحو ذلك
 ذکر کرد این را بکری در شرح و در جواب سوال سیزدهم می نویسد ز فاش صد هاترا
 برای زیارت قبر چند صورت دارد جایز هر هست و مکروه هر هست و حرام هر هست و شرک
 و کفر هم هست و تفصیلی نموده که اجمالش این است اگر بطوریکه پیغمبر حسد اصلی الله علیه
 و مسلم فرموده اند و کرده اند یا نظور کنند و او جایز بلکه مستحب مستحسن است هر قدر
 که شود برای زیارت با نظور رفته باشد و این طور این است که نزد قبر رفته اسلام
 علیکم دار قوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعا و مغفرت و شش گناهان آنها از حق

حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا الهی غنی نماید و آخرت را یاد کند و ترسان
 و هراسان انجام قیام کند برای همین قسم عرض آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجازت
 زیارت قبور فرموده بعد از آنکه هشی فرمود این قسم بخوانید از زیارت قبور حاصل
 میشود درین قسم است کردن قبر ولی و شهید و غیره و فاسق و فاسقه و غنی برابر است
 بلکه از زیارت قبور اغنیاء و ملوک زیاده تر عبرت حاصل میشود و دوم اینکه در زیارت
 قبور چنانکه در حدیث نزدیکتر دارد نشد و در غیر جایز و مباح اند عمل نماید مثل بوسیدن
 و مس کردن قبر و استخار نمودن ذغیره در حق او این افعال مکروه خواهند شد سویم نزد قبور
 بپوشیده تخت کند یا گرد قبر طواف سازد یا نزد قبر رقص و ضرب آلات لهو مثل دهل و کف
 با این طور رفتن مسوی قبر حرام است چرا که اکثر این چیزها فی نفسه غیر مقایر حرام اند و در مقام
 میسر که مقایر اند زیاده تر حرام خواهند شد چهارم نزد قبر زفته سجده عبادت نماید و از صفا
 قبر حاجت خود یا استقلال یا بطریق مشارکت یا متعه و فی العالم دانسته نماید معتبر است رفتن
 موجب شرک و کفر است انتهى ملخص الجواب غرض زیارت قبور از چهار قسم تقسیم نموده جایز
 مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن قبر ولی
 و شهید و غیره و فاسق و غنی برابر است این کلام محل نظر است بچند وجه اول که زیارت
 قبور انبیاء علیهم السلام داخل همین اقسام است یا نه اگر نیست تعین قسم اگر داخل است
 پس در کدام قسم اگر در قسم اول پس آیا آن هم با قبر فاسق برابر است و مقتضای ذوق شوق محبت سون
 کلام او همین است بخود یا بعد متنه ثانیا که در جواب سوال نخستیم بردایت فتاوی عالی کبری احتیاج
 نموده الاصل فی هذا الباب ان الان ان له ان یحیل ثواب عمله لیفره صلوٰة کان او صلاوة
 او غیره کما کج و قراوة القرآن و الاذکار و زیارة قبور الانبیاء و علیهم السلام و ائمه و الاولاد

والصالحین و تکفین المرنی و جمیع انواع البرکذانی غایت السرحی پس زیارتیکه مثل صوم و صلوٰۃ
و حج و زکوة و قرآن و غیرہ داخل الزاع ہر امت کہ دادن ثواب آن بدیگری سپرد آید
پسین قسم اول داخل است یا چترست سوای آن و اگر داخل قسم اول است پس برابری باقر
فائز اللہ ہم سبترست یا نہ مگر مست پس وجہ تحقیقش اینا و شہیدان و صالحین حبیت ثالثاً
در بیان قسم سوم مینوسید کہ مقام متبرکہ کہ سقا براندہ چہ معنی دارد و بربر کہہ مقبور را ہم
داخل است یا نہ اگر مست پس قبر صالح و فاسق حکومتہ برابر شد و اگر نیست بلکہ بجز و تفر
ارض قطع نظر از حال مقبور متبرک است پس و چشمت حبیت و مناد کلام مجیب بر ہر نوع و
است مگر از متخصیص مجبور است و مناد این ہمہ مفاسد نیست مگر اخفاسی حق و آن اگر
زیارۃ جایز چہند قسم است یکی اذان این ہمہ است کہ مجیب ذکر نمودہ تماشایں است
کہ در منظر ہر حق ترجمہ مشکوٰۃ نوشته اور کہا امام نووی نے کہ زیادت کی کتنی قسمین
ہیں ایک وہ فقط واسطے یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہے پس اسکی لئی تو کافی ہے
و یکہنا قبر و لنگا یعنی چہی منی مرد و نکلی دوست و ایسے دعا و غیرہ کی پس وہ ہنوں ہے
ہر مسلمان کی لئی ہے اور قیسے برکت حاصل کر لینے کی لئی ہے پس وہ زیارت
ابھی لوگوں کی قبر و نکلی ہے اس لئی کہ اونکی لئی بر فرخ میں تصرفات اور برکا
بین شمار اور چوتھی واسطی ادای حق و دوستی اور قربت کی ہے جیسا کہ حدیث ابی نعیم
کی میں آیا ہے کہ جو کوی زیارت کرے یا باب کی یا ایک کپے وں جمع کے تو ہوتی ہے
ماتہج چمکے اور پانچویں مہربانی اور امنیت کی لئی ہوئے جیسی کہ آیا ہے حدیث میں
کہ جو کوی گذری اور قبر میں جہا می اپنی کی اور سلام کرے اسپر تو وہ پانچواں ہے
اور جواب سلام کا دینا ہی فقط یہ بیڈ کہ چگونہ این اسام را در پنجا اخفا نمودہ جایز اور

در یک قسم هر ساخته در وسط جبهه افتاد و سواران مقرر کردن روز برای زیارت قبور
از روزهای در شرع جایز است یا گناه که امام گناه از گناهان جواب مقرر کردن روز
از روزهای مفیده و ضعیفی که لازم شمار و در آن اتمام ساز و از احادیث و روایات
فقه کتب معتبره ثابت نشد مگر در فتاوی عالیه که میفرمود نوشته اگر در چهار روز و شبانه
و پنجشنبه و جمعه و شبانه زیارت کنند بهتر است عبارت دیگر از افضل ایام الزیارات را بعد از ایام
الاضحی و الاشیخین و الاچین و الاکبر است انحضری و آنچه در وایتیه میفرمود در دشت من زان قبور الوفا
او احدی ساقی کل حبیب غفر له و کتب بار ایزد مراد از کل جمعه هر هفته است چهارشنبه و پنجشنبه
محدث و ملوی در ترجمه مشکوٰۃ شریف همین معنی بیان فرموده اند بجز این و ما برین
فوق بعد استقرات امام و تخصص تمام عرصه حکم نفی ثبوت چهارشنبه غایت الامر
همین که بنیافیتیم و ندیدیم پس از هیچ کوه نظر آن نادانانست که بمطلب تمام کتابیکه از آن
نقل کنند نرسند هرگز نمی زبیداری امریکه ان اکابر یا مانع از چهارشنبه است حضرت
نموده را از آن نضبی نداده اند و ان دیانت است در مراد از کل جمعه هفته خواهد بود
مشکوٰۃ منوره کاش انرا هم اگر بدیدی که در آن مذکور است و زیارة روز جمعه فاضل
است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در همین
مشرقیان و بیرون می آیند در اول روز جمعه بمجلس و بیعیق برای زیارت و در روایت
آمده است که داده می شود برای میست در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه
داده میشود در روزهای دیگر تا آنکه میست نرسد و از این بیشتر از روزهای دیگر و آنچه
مشهور شده است و در روایتی که در عامه تاس از منبع زیارة روز جمعه و از آنکه در آن نقل
اصحی صحیح اند و انهمی و عبارت عالیه که میفرمود نقل نموده طحی ان مذکور است و الزیارة

یوم الجمعة بعد الصلوة حسن و بعد آن كفتة و یوم السبت الى طلوع الشمس و یوم الاحد
 اول النهار و قبل فی اخر النهار و كذا فی الیالی المبركة لا سیما لیلة البقرة و كذا لك
 فی الازمنة المبركة كعشرة ذی الحجة و العیدین و عاشورا و سایر المواسم كذا فی الخیرات
 و در وسیلة النجاة از ویل الفالحین شرح ریاض الصالحین تصنیف امام غزالی نقل كرده
 و قد قسم الله الزبارة الى اقسام لاینها المبركة و تذكر الموت و الاخرة فیکفی روية القبور عن
 غیر معرفته اصحابها و اما الخیر الدعا فیسئل یكس مسلم و اما البكة فیسئل لیل الخیر لان اهم فی
 بران خیم تصرفات و بركات لا یحصى عد و اما لا وار حق نحو صدیق و والد الخیر الی الخیر
 من زار قبر والده او احد هما یوم الجمعة كان كجحة و لفظ رواية البیہقی غفر له و كتب بار او
 اما رحمة و اما فی الخیرات ان یكون المیت اذ ارای من كان یحب فی الدینا فی الاشباه
 و النظائر ثم یؤخیر ایام الاکبر و یوم عید ذمیه ساعة اجابته و تجتمع فیہ الارواح
 و تزار فیہ القبور و یامن المیت فیمن عذاب القبر فی فتادی الغراب قال الضحاک
 من زار قبر الیوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته قبل کیف ذك قال الحسن
 یوم الجمعة و كذا لك فی الیالی المبركة و الازمنة المبركة فی شرح منفر السعادة ص ۱۲
 می ام انكه روز جمعاء و اح مومنان بقبور خودیش نزدیک می شود و نزدیک شدن مومن
 و تغلق و اتصال روحانی نظیر و مثابه اتصال که میدان داد و دوایرا بنما که نزدیک قبر
 آیند می شناسند و خود همیشه می شناسند ولیکن درین روز شناختن زیادت بر شناخت
 سایر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور و لا بد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد
 از شناخت و دود و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز و در بعض
 از اخران و لهذا زیادت قبور درین وقت مستحب است و عادت در حشر و

در حسین شریفین بهین مهت در فتح القدر یزید شته و سنجان کجج کل یوم الی التفسیر
 القبر البی بها خصوصاً یوم الجمعة در ر الحقیقة و فیة کجج الارواح و یزار القبر و یا من المیهت
 من عذاب القبر و من مات فیة اوفی لیلته امن من عذاب القبر و لا یسبح فیة جهنم و فیه یزید
 اهل الجنة و کجج شرح الصدور مذکور است غریب اهل السنة ان ارواح الموتی بتزویج
 الاوقات من علیین اومن یجین الی اجسادهم فی قبورهم عند ارادة الله تعالی و خصوصاً
 لیلته الجمعة و یجید ثون و اخرج بن ابی الدینا و البیهقی فی الشعب عن حمید بن سعید
 قال للبعثی ان الموتی تعلم بزوارهم یوم الجمعة و یوما فیه و یوما بعده در کشف الظلمات
 در غایب آورده که زیارت روز جمعه بعد از نماز حسن است و شرح اجل در شرح مشکوٰۃ گفته
 روز جمعه افضل است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه الح و در شرح عین العالم مذکور
 است فقی روایت بن عدی عن ابی بکر خرمین زار قبر الویلۃ احمد هاج یوم الجمعة فمصر عند فقی
 در خزائن الروایات نوشته که زیارت قبور روز جمعه بخت جمعه بهتر است عرض اگر مباحه در
 جمیع و ایات بخوده اید و نتری گرد و در بقدر کفایت مهت برای لغویت قول جمیع که ثابت
 خدا را ند که ثبوت کدام چیز را نامیس مهت که درین مسئله نیست و دیگر مسائل مدعی مهت
 آنچه از ترجمه بندی مشکوٰۃ در قول اول ذکر نمودیم برای سوائین جواب کافی است **سوال**
 زیارت قبور اولیا را استدلال از کابل بچند و ستان و از بنجاناتا با بنجابه حکما بکنانه که

کنانه جواب درین مسئله علما را اختلاف است بعضی جایز داشته اند و بعضی
 نوشته اند چنانچه در قسطنطینی مشرح صحیح بخاری و ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق مستطرب و
 فی الرحمة الشیخ مذکور که اذا اورد مسافرت برای زیارت قبور صاحبین در سیدن بصل
 بهتر که ملاقات بعضی مباح دارد و بعضی حرام گویند اثنی عشری و فی القسطنطینی و اختلاف

فی شد الرجال الی غیره کذا باب الی زیارة الصادکین اجاب و اما ما الموضع القاضیه
 للصلوة فیها والبرک بها فقال ابو محمد الخوینی بحرم عملنا بطا صمدیه و اختار القاضی
 حسین قال نه القاضی عباس بن علی البغدادی العجیم عند امام الحرمین و غیره من الشافعیة الجوزی
 انتهى فی شرح الشکوه لعل علی قاری فی سبب بعض العلماء الی الاستدلال به علی المنع من زیارة
 زیارة المشاهد و هو العلماء و الصادکین انتهى عن ابی هریره رضی الله عنه قال لعقیة
 برة ابن ابی یحیة الضاری فقال من ابن اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادركت
 قبل ان تخرج الیه ما تحرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تغیل المطیة
 الی ثلثه مساجد الی المسجد الحرام و الی مسجدی اذا و الی مسجد البیاء و بیت المقدس
 رواه مالک فی الموطا و فی نسخة الله الی الله قوله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرجال
 اقول کان اهل الجاهلیة یقصدون مواضع مختلفة فزعهم بزور و نهما و یشیرون بها و فتنه
 من التحریف و الفساد ما لا یحصى من البانی صلی الله علیه وسلم الفساد و لکن یلتحق غیر الشعابر
 بالشعابر و لکن لا یصیر فیهما عبادة غیر الله و الحی عندی ان القبر و محل عبادة ولی من
 ادیان الله و الطور کل ذلک سوا عو فی البهی انتهى کتفا بر نفس اختلاف و جوابه
 سائل را بمقتضی نمی رساند بلکه در ورطه بحر می اندازد و محل ان نیست مگر اینکه انکی که
 نقل نموده در ان کتب مصنفین ان استند بن موافقین مذمت بیان اختلاف اقتضا
 کرده باشند و اختلاف چگونگی کلام مذمونه و صاحبی را بی هیچ نداده و تصریح با اختیار کرده
 و نه سبب خود متوشسته باشند و در صورتیکه ان اکابر در ان کتب هر گونه قول مخالف و نفی
 نقل خود در ان کلام تنقیه نمایند قول مخالف را رد سازند و تصریح بمنه سبب محتار
 خود کنند پس از ان کتب در نقل کتفا بر بیان اختلاف بجز کلام سابق و لاحق

بل باسقاط اخراجی جبل همان مثل است کبر لا تقریبا الصلوة عمل کرد و انتم مسکابری را ترک نکرد
علاوه بر این ابن انصر یعنی بدون اختلاف در اکثر مسائل مجتهد فقیر چارست کم مسئله
یک مسئله هم از نزوع خواهد بود که هر چند مذاهب مختلفه در آن اختلاف نباشد پس همین
یک فقهه برای جواب تمام مسائل فقهیه کافیست و عقیده که در طریقان مشهور است را از کتب
وقت موت از پسر جلال جزو نیست که من برای یک سخن بنویسم که گاهی جهالت قوی بر کسی ظاهر
نگردد و خود را بی تکلف فقهیه ظاهر کند و آن اینکه هر که مسئله جبرئی فقهی از قهر رسد و بخواهد
بگوید که درین اختلاف است و طبع اینکه در همین کتاب اکثر مسائل خلافت بین الحنفیه و جبر
موجود است یک باب اختیار رسیده بلکه بعضی جانی اشترک حکم کراهت و حرمت و جواز نوشته
و در مسائل اختلاف بخاطر خط و نگرد و این مسئله از کتب فقهیه که نقل نموده در آن صحت
بیان جواز مدلل نشده از آن صرف اختلاف یا دانه باعث ان نیست گزاینکه احتیاط که لازم
دیانت است نیست و اتباع هوامقدم و ذکر کتب صرف برای تخلیط پس در مینصوت هرگز
کنند بجا است عبارت شرح ملا علی قاری این است قبل بقیه بمعناه نهی اسی لاشد و آنگاه
غیر فالان ماسوی الشافعی و غیر من اودت فی الفضیله مکان الرجل البیهض الیه و عیضا
و فی شرح مسلم طندوی قال ابو محمد یجزم شد الرصل الی غیر الثلثه و هو غلط و فی الاجرا
و ذهب بعض السلف الی الاخذ بالان علی المنع من الاجل و زیارة المشاء و قبول العلم و الی
و ما تمین لی ان الامر لیس کذلک بل زیارة مأمور به و بجا نیست نهی که من زیارة القبر
و زیارة الحدیث و زیارة النبی و زیارة الشهداء و زیارة الصالحین و زیارة اولاد الصالحین
و زیارة اولاد النبی و زیارة اولاد الصالحین و زیارة اولاد النبی و زیارة اولاد الصالحین
و زیارة اولاد النبی و زیارة اولاد الصالحین و زیارة اولاد النبی و زیارة اولاد الصالحین

فی مخایم فلا میعان بکون ذالک من اغراض الرا حلة کما ان زیارة العلماء فی الحجة من الصلح
و عبارت شیخ محمد الحق چنین است اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین در سبیل
بمواضع بیشتر که اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند که اجماع البیاض
اعلم و بعضی گفته اند که قصد بعیران نذر بجز جلد دست نباشد اگر نذر کند و رعیز این
مساجد واجب نمی گردد و قوی آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجد
دیگر جز این مساجد سفر جایز نبود اما مواضع دیگر نیز مساجد خارج از مفهوم این کلام
است و گفت بنده مسکین بکایت الحروف عبد الحق بن سیمع الدین عفی الله عنه و ما
که مقصود بیان اتمام نشان این لغت و منفرد کردن بجانب آنها است که بهتر ترین
مقامات است یعنی اگر سفر کنند یا این مسجد بکند و بغیر آن گرامی مشقت کشیدن نمیکند
نه اینکه سفر بجز این مواضع در دست نباشد و متطلاتی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر آن
نوشته الا الی ثلثة من جملة الاستثناء و منفرد و التقدير لا تشد و الرجال الی موضع و لازم
منع السفر الی کل موضع غیر ما کز یاره صلاح او قریب او صاحب او طلب علم او تجارة او
ترتبه لان المستثنی منه فی المنع یقتد رباع العام لکن المراد بالهمم ههنا الموضع ^{الخص}
و هو المسجد کما تقدم فیریه پس مجبیه ازین کسبت بقتل نموده و در حقه کتاب محتوی
ثابت نرزم مصنفین آن چو از است و شیخ عبد الحق در جذب القلوب بکے نویسه و اما حقه
لا تشد الرجال الا الی ثلثة من جملة ما راذله ان منع شد رجال و از کتاب سفر برای مساجد
غیر حقه ثلثه است چنانچه قواعدی که خوب جنب است مستثنی منه است مستثنی را آورده
مفیده انتضای آن میسکت پس منع مطلق سفر بغیر این است لازم نیاید و چگونگی منع
کنند از سفر بغیر این است حال آنکه سفر برای حج و جهاد و غیرت و تجارت و سایر امور

و سایر مصالح دنیا و دین جاریست با اتفاق بازمی نویسد اختیار مسافرت بیعت از جهت
 زیارت سید کائنات بسیار آسان و از آنجمله حکایات آمدن طلال مؤذن در زمان خلافت
 عمر رضی الله عنه از شام بکربله الی آخر القصة آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه شام گردید با
 هیئت مقدس مصاحبه نمود که با چهار امد و بیشتر اسلام مشرف شد عمر این الحظ را با
 باسلام او غایت فرح و سرور و دست داد و در وقت رجوع با وی گفت یا کعب خواجه
 که با ما بکربله آمدی و زیارت سید انبیاء کی صلی الله علیه و سلم گفت نعم یا امیر المومنین یا فاضل
 باز میگویی عمر بن عبد العزیز از شام بکربله منوره برید نوشتا و تا سلام او را آنجناب سالت
 پناه عرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض مشهور
 است انتهی سلطان فی در مواهب لدینه نوشته و الشیخ نفی الذین این تلمیذ ههنا کلام
 شیخ عجب بضمین منع شد الرجال الزیارة البغویة الخمریة و انه یحیی القریب بل یضد ذلک
 و رد علیه الشیخ نفی الذین یمنع شفاعه الاستقام شفی صدور المومنین و حکایات شیخ و
 لهین البسکی ان والده کان معادلاً لشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی
 فی الفوج الی بلد الخلیل علیه السلام فلما دخی من البلد قال یومئذ الصلوة فی مسجد الخلیل
 عن شد الرجال لزیارة علی طریقه شیخ الخنایط بن یحییة قال فقلت فیه زیارة قبر
 الخلیل ثم قلت له اما انت فقد خالعت البنی صلی الله علیه و سلم لانه قال لا تشد
 حال الا الی ثلاث مصداق قد شدت الرحل لیه رابع و اما انا فاتبعت البنی
 صلی الله علیه و سلم لانه قال قد ورد البقره و قال الا بقره الا انما قال فیه بیت بداند
 که این ابن تیمیة شخص است بد مذموب از اهل احوال خارج از اهل سنت و جماعه قابل
 بجهنم که کرده و در در سبب اهل سنت و جماعه است که بی تضعیف نموده که سبکی

نموده در طبقات سبکی این همه حال مذکور است این منتهی محدثه را با و سبعتی نام است و محیب
که حدیث موطن ذکر نموده خارج از بحث است و آنچه از حجت الباقی نقل نموده محبت نیست چه
حدیث از معتزلی نقل نموده بلکه مخالف معتزلی گفته **سوال** دعای پیر بیان طریقه
یا رسول الله در جناب الهی از طرف اینکس عرض کنید که حاجت من براید ما ولی الله از
طرف اینکس جناب الهی بگو که حاجت من براید باینکه یا گناه که ام گناه چو آب انبهر
که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف العشا فیض
شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و ان ابن است که استمداد
تبر غیر اینها منکر شده اند ان را فقها میگویند که زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع
باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا و بر و بر و یا شهید
ممنوع است و مخطوطه مگر بعضی فقها که قلیل اند بطریقه که در سوال مرقوم است جایز دانسته اند
چنانچه این تفصیل در کتاب کشف العشا و در ترجمه مشکوٰۃ اشعخ عبدالحی و شرح غریبه
ایشان مرقوم است چمن شاعر فلیستتر ترجمه الشیخ و عبارت مکذبا ما استمداد باطل
فمنور در غیر بنی یا غیر انبیا صلوة الله علیهم منکر شده اند ان را باب باری از فقها گویند
نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قابل گشت اند با
بعضی از ایشان و ظاهر است که از فقها را آنکه قابل استماع و ادراک نیست اند قابل
بجز از آنکه منکر اند ان را ازین انکار کنند و نیست صورت استمداد مگر
که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بوسیله روحانیت بنده مقرب که
وللا و گوید خدایند اسیرت این بنده که تو رحمت و اکر ام کرده او را برادر و
حاجت سراپا ید اکنذ ازیران بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی و شیخ

شفاعت کن مراد بخواه از خداست تعالی مطلوب مرادنا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده که
 وسیله وفادار و معطی و موصول پروردگار هست لکن نامه انتهی و فی شرح مشکوٰۃ الترمذی للشیخ
 عبدالحق ابوالاسجد و ابوالعباس غفر له البیضاوی علیه وسلم فقد انکره کثیر من الفقهاء
 و قالو الیس الزیاده الا للددعاء للموتی و الاستغفار لهم و البصالح النفع الیهم باله دعاء و
 القرآن و اثبت المشایخ الصوفیة قدس الله امرار بهم و بعض الفقهاء رحمهم الله انتهی و
 رساله بالا بدیند که تصنیف قاضی سنا و الله پانی پنی هست مرفوع هست سجد کردن
 برای جبر و اولیا و اطراف نمودن و دعا و از آنها خواستن و نذر برای ایشان قبول
 کردن حرام هست بلکه بعضی چیزها بکفر می رسد انتهی و در کتاب شجرة الایمان مرفوع
 هست کور را بنجیه کردن و بوسه دادن و بر دست بیدن و طواف کردن و از چیزها
 خواستن و در قبرستان چراغان افروختن همه کرده تحریری هست انتهی در پنجاب الوداع
 حینما از بحیث روی کار آمد اول اینجا که گفته ضمن شاعر فلیتظرنی ترجمه الشیخ و عبارت
 نکذا و اما استمداد ابالی جبر و انتهی اقرار نیست صریح بر شیخ زینهار کل این عبارت در ترجمه
 نوشته و عبارت شیخ از ترجمه نقل خواهم نمود از آن واضح خواهد شد و درین
 جواب ترجمه خود نقل نموده که خداوند ابرکت این بنده حاجت مرا برآورده
 گران گفتن هم استمداد از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شهید ممنوع پس جواب سوالی که
 از آنست چگونه صحیح خواهد شد چه در آن می نویسد که دعا با منظور که الهی جبرمتی
 دوی خود حاجت برآورده کن جایز هست سویم اینکه ماخذ تجویب پس جواب نیست
 مگر ترجمه مشکوٰۃ و شرح مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و کشف الغطاء از شیخ عبدالحق و در
 و هم در شرح علی ابن مسکویه در باب زیارت جبر و مجمل بیان کرده حواله تفصیل کتاب

الجہاد مندرجہ و در اینجا بمقتضیٰ تمام تر او استمودہ حاصل این ہے کہ کتاب ثبات جزائ
 استمداد و در منکرین استمداد و غایبہ طعن و نکویش بر انکار استمداد است چنانکہ
 باید پس منکر باین کتبہ او در جواب نوشتن کہ استمداد نزد قبر از غیر انہما منکر
 اذان را فقہا الحرج پر سچا است چہارم در خاتمہ جواب گفتہ مگر بعض فقہا کہ قلیل اند
 بطوریکہ در سوال مرقوم است جایز داشتہ اند انتہی پس ثبات مدعی خود باین
 نمود کہ فقہا منکر اند و بعضی کہ قلیل اند جایز داشتہ اند و طویل در مقابل فقہا اعبا
 ندارد و بہمان حرات حوالہ برکت مذکورہ مندرجہ حال آنکہ در کدام یک از ان مسطر
 نیست کہ بعض کہ قلیل اند جایز داشتہ اند و مادہ تعلیل عجیب و ہم نہ ہیا نشود
 باب الست کہ شیخ در باب زیارۃ در ترجمہ نوشتہ منکر شدہ اذان را بسیار
 از فقہا و در باب مذکور در شرح عشقہ نوشتہ آنکہ کثیر من الفقہاء پس از کلام شیخ
 ثابت شد کہ منکرین بسیار د کثیر اند و ازین لازم اند کہ بعض متبن قلیل باشد فقہا و ان
 امر باز محض جہالت است با صرف برای تعلیل عوام ایا لہم فی حقہم کہ در ان نوشتہ
 المجاز العفلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشتہ اسی فی نفعہ لا بالاضافۃ
 الی مقابلہ حتی یكون المحققۃ العقلیۃ و در تلویح محی فرید فالشک ما وضع لمعنی کثیر
 بوضع کثیر و معنی الکثرہ بالقابل الوجدۃ لا بالقابل القلۃ و این استعمال در ہر بیان
 جاری است و مراد در کلام شیخ از بسیار د کثیر ہمین است یعنی منکرین بسیار اند
 نہ اینکہ نسبت بمشہن بسیار اند و مشہن قلیل اند چنانکہ گویند حاجیان در در
 بسیار اند و امروز در جامع سبج بسیار مردم آمدند و ہر بدو انہما یعنی مراد در کلام
 شیخ دلیل است واضح و ان ایساکہ در ہر دو کتاب درین مقام توالہ کرد و تا آخر

که انکار فقها عام است از آنکه استمداد از قبور انبیاء الله یا از قبور غیر ایشان هم جایز
 نیست چنانچه از عبارات دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود واضح تر
 گردید بخوان صاحب مجمع البحرین آورده من قصد زیارة قبور الانبیاء و اولیائهم
 عند قبورهم و بدعو عند ما و مستلهم الحوائج عند الایکوز عند احد من علماء المسالین
 العبادة و طلب الحوائج و الاستعانة حق بعد وجهه انتهى قال البحرین فی العلم
 بقال الاستعانة لزوم یغنی و العبادة البطالة مع التذلل و الخشوع و سبب العبد عبد
 لذاته و انقیاده لیه قال طریق بعد ای تذلل انتهى و فی الحدیث عن ابن عباس قال
 كنت خلف رسول الله صلى الله علیه و سلم لو یقال یا علام اخطفه الله یخطفک
 اخطف الله شجده شیخا یک و اذا سئلت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله و اعلم
 ان الامة لو اجتمعت علی ان یفترکوا شیئی لم یفترکوا الا شیئی قد کتبه الله لک و لو
 اجتمعت علی ان یضروک شیئی لم یضروک الا شیئی قد کتبه الله علیک نعمت الامام
 و جفت الصحف رواه احمد و الترمذی کذا فی مشکوٰۃ درینجا که دعوی جایز نبود
 استعانت و استمداد از اهل قبور هر پنج که باشد بی تفصیل قول واحد برفضا
 مانه مسایل مزوده قطع نظر از آنکه شیخ عبدالحی مذہب منکرین را رد نموده و رای
 غایبه نگری کرده و از اکثر من الفقہاء کثرت ایشان بی تفصیل مراد هست کاری عجیب
 که مزوده اینکه بعد دعوی می نویسند که چنانچه شیخ عبدالحی در شرح مشکوٰۃ می آید
 و در نقل عبارت در اینجا بمات مسایل نقل نموده هم محققا گردانیدند کان
 که شیخ اختلاف هم نقل نه نموده و مذہب محیب مطابق مذہب شیخ هست ظاهر
 هست که از کلام شیخ دعوی محیب غیر ظاهر و محض تر اینکه این کلام را بر کسی است

و معنوی خود آورده و باز آن را خود و میکند بقول خود که میگوید ازین عبارت شیخ
 علیه الرحمة و التحسان آنچه خود و میکند بقول خود و حال آنکه حیات آنچنان سهل
 حیات دنیا نیست بنابراین این استناد درست نمی آید باینکه اینقدر در فهمیدن
 نقل نموده است و بر نقل منبع مستوجبی شود و اتخاذ مذنب بهم نه نموده که چای کلام
 باشد و آنچه گفته که حیات آنچنان ماثل حیات دنیا نیست این آنکه کجا که برای استناد
 حیات دنیا شرط است بدانکه در آن جهان هست کفایت میکند و در بدون حیات
 برین ماثل حیات دنیا که انبیاء و شهداء را یک قرار داده از کمال بدفعه بی است
 شیخ در شرح سفر سعادت و در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض
 آن تا کل اجساد الانبیاء نوشته است عدم اکل ارضی اجساد کتابت است از
 حیات و الا سکت بدن در زمین می آید روح چه فائده دارد و این معنی است
 برسد حیات آنی که حیات حسی دنیاوی موصوف اند بالا تر از حیات شیمی
 این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله بچگونگی را از علما امت خلافت
 انتهی و اعجب و اعرب از همه آنچه گفته که حق است که الکافرقه عام است چه این
 یعنی الکافرقه ندیده گردد کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدید و بالا
 تر از همه تخالف این کتاب با مانده مسائل نه درین که اینجا اختلاف نقل نموده
 و اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در
 هر دو کتاب کمی مثنی نموده که این خود سهل است و نه اینکه در اینجا یک مسئله
 را جایز نوشته و اینجا هر پنج را نا جایز و نه اینکه در اینجا استمداد از غیر انبیاء را
 ممنوع نوشته و اینجا استمداد از انبیاء را حرام یا جایز گفته چه اختتام مسئله باشد

وقت دیگر علماء و تخاصی را هم می شود گوید چه مختلف که علماء را بسبب عدم اطلاعی بر دلیل
 یا نرسیدن روایتی در وقتی و اطلاعی بر دلیل یا نرسیدن روایتی و وقت بوقت
 دیگر و امثال آن را این قسم محدثه را هوای نفس بلکه این قسم را وجهی دیگر
 هم هست چه ادعای شان اینکه صد نقیصه بر وجه مقلد اینها هم نگاشته چنانچه
 مولوی اسماعیل در صراط المستقیم نوشته که صدیق من وجه مقلد اینها می باشد
 و من وجه محقق در شرح الیچ اگر زکی القلب هست احکام جبرئیه عیشیه بدو وجه معلوم
 می شود یکی بشهادت قلب و این تحقیقی هست و دیگر بسبب اندراج او در کلیات
 شرع و مراد این علم تقلید نیست و اگر زکی الحقل هست پس علوم کلیه عشره اوراق
 بدو واسطه می رسد بواسطه تدریجی و بواسطه اینها تسلیم السلام پس
 در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را نهاد که اینها هم میتوان گفت و هم
 اوستاد اینها هم و نیز طریق اخذ آنهاهم متعصبه است از شعب و می که آن را در
 عرف شرع بنفست فی الروع معتبر میفرماید و بعضی اهل کمال آن را الوحی یا
 می نامند و نسبت ایشان با اینها مثل نسبت اخوان صفا باخوان کبار
 یا نسبت اینها کبار بابای خود است و نیز میگوید لابد او را محافل مثل محافل
 اینها که مسی بصمت هست قایم میکنند پس نسخ هم درین طریق کبخی پس
 دارد بلکه باعث غرابت غریبه اینکه نسخ در اخبار هم راه یافته خود را بخوان
 نموده که بعضی فقها نیست استمداد و اکثری منکر از استمداد در غیر اینها و در اینجا
 میگوید که انکار فقها عام است آن بدالشی عجاب و زیادت لغظ متبرور قول
 او که تصور اینها از اهل قبول نیستی اند و همچنان در قول او انکار فقها عام است

از آنکه استمداد از قبور اینها کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بجز از ت میسر است که
 بخوبی قوله چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود
 واضح خواهد گردید انتهی محض بے اصل در جواب عبارت یک کتاب فقهیم
 نقل نموده که دعوی از آن واضح گردد و عبارت مجمع البحار که بلفظ مجمل
 نقل کرده هر چند که چه پیشتر بیان است نه میخورد و عولیش از آن نیز ظاهر نیست
 چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور اینها را و اولیا برای عبادتشان
 طلب حاجت و استعانت از ایشان بالا استقلال نزد کسی جایز نیست چنانچه
 از تعلیلش ظاهر است و این حق است مستثنی استمداد همین طور نوشته اند
 مفهومی نخواهد بود و این امر از سبکه استمداد میجوئی هیچ خلل ندارد و نیست در آن عبارت
 که استمداد از اینها بجایز نیست و در همان مجمع البحار در باب الپین هم الیهم نوشته
 و میباید که من استخاف المسجد علی القبر را اویده شود یا القیور مسجد الصلی فیہ و علی
 ان منی عند مسجد الصلی فیہ الی القیور و اما المقبرة الدائرة اذ ابني فیها مسجد
 فیہ فلا یسب لانی المقبرة وقت کالمسجد و اما استخافه فی جوار صلی الفقد البکر
 بالقبور لا یستلزم فلا یدخل تحتها و اگر مراد صاحب مجمع البحار نه ان با سبکه که لغت بلکه
 چنانچه عجیب قرار داده است پس در کتب قول ادر که فیه الا یخو عنده احد من علماء
 المسلمین هیچ شک نیست چنانچه از استمداد و نحوه از صحابه و تابعین و تابعین
 و ائمه چهارمین و پنجمین و محمد بن سعد بن و متاخرین بخوبی ثابت چنانکه می
 آید بلکه می گوئیم که جز از آن نزد یک کس از بعد محمد بن من الیهم هم نا حال
 نمی آید ثابت نگردد اند اما قول الی از او بداند شیطان اعتبار ندارد و علاوه

بران آنچه مجیب را میسائل نوشته که این سه مختلف نیست برای تکذیب قول
 مجمع البحار کافی است و مجمع البحار که ابی است در غریب حدیث نه در نقد و مستحق
 شیخ محمد ظاهر ساکن بن کجرات قوم بومره پس او در آن عبارتش در مستحق
 دعوی خود یعنی چنانچه از عبارت دیگر گشت فقط که درین جواب ابر او کرده
 میشود واضح خواهد کرد بد خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل مجیب از معالج
 التمل قول او الاستعانة نوع تعبد معینه مدعی نیست چه استعانت که تعبد
 است چیزی دیگر و محو عنده امری دیگر شاه عهد العزیز صاحب در نقد و مستحق
 در ذیل ایاک تعبد و ایاک نستعین نوشته اند لیکن در اینجا باید دانست که استعانت
 از غیر توبه می که اعتماد بر آن غیر مباح است و او را مظهر عون الهی ندانند حرام است
 و اگر التفات محض بعبادت حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر
 خانه اسباب و حکمت او در آن نموده بخیر استعانت ظاهر است نماید و در آن
 عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع
 استعانت بخیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بعین نیست بلکه
 استعانت بکفایت حق است لا غیر انبیه و همچنان نقل حدیث این عباس
 رضی الله عنه از مشکوٰۃ محضی محل چه این حدیث در باب توکل و مقصود
 از آن اعراض از اسباب دنیا و عوالت الی و قطع التفات از علل این
 که اعلی رتبه توکل است صاحب نهایی در شرح میز کلون نوشته اند من یحتاج
 الی الدیاء المعرفین عن اسباب الدیاء و عو القها الدین لا یلقنون الی
 من علایقها و تلک در حقیقت الخواص لا یلحقها غیرهم و اما العوام فمخصص لهم

فی الهدایه و المعراجات و یازگشت الاثر می ان الصدیق رضی الله عنه
 لما قصدت کعبه باله لم یکن علیہ رسول الله صلی الله علیه وسلم علما منه یفقه و
 خبره و لما اتاه الرجل بمثل منقبت الحاکم من الذئب قال لا املك غیره فخریه
 و لو احبابه عقده و قال فیہ ما قال و در نفس برهینا و می یوید فافساة
 الشیطان النحی لویست ذکر الله حتی استعان بغيره و لو بدیه قوله علیه السلام
 رحم الله اخي یوسف لو لم یقل اذ کرفی عنه ربک لما لبث فی السجن سجا بعد
 الخس و الاستعدادات بالعباد و کشف الشداید و الکائنات محمودة فی الجملة و لا
 یلیق بمصوب الانبیاء و قطار نیست که اگر محمل حدیث نه آن باشد که کفیم
 ان نیمی سوال و استقانت بکسب فهم عجیب علی الاطلاق است شامل احیاء
 و اموات را پس بر تقدیر تغییر محمل هم درست نمی شود و الغرض معاملات نمیکند
 به التعمیم بر عامه نمودن در حضرت را از غنیمت نشناخته فتوی نوشتن و
 حلال را احرام کردن و خفته در دین انداختن است این بله و این نمود
 انه بالجمیع فاسد من فخر امر الله عز و جل علی ان لا یصل الی الناس شیئا فکان
 احد هم یحفظ سب طه یمنزل عن فرسه فیاخذہ و لا یسال احدا و در شرح
 نوشته و گمان تنهم الیه بکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاهر است که این
 بیت مخصوص بود بجماعه خاص حکمش عام نیست تعلیم علی ربه توکل را بر
 عدم جواز راست نمودن خود را پیش و آفتان و سوء اساختن است که
 بزرگان بهاویه ضلالت افتد و همچنین آنچه در کتاب مشروح باید مسایل از بالا
 منه و شجره ایمان نقل نموده افاده بدعایش نمیکند چه از قبر حاجت خوا

و از انبیا و اولیا و دعا خواستن چیزی می دیگر و استمداد از انبیا و اولیا
 امری دیگر چنانچه بفضل معلوم خواهد شد بهمان قاضی ثار الدین یانی بقی
 در رساله تذکره الموتی می نویسد حق تعالی در حق شهید می فرماید ای
 عذر بهم اقول مراد است بدان باشد که حق تعالی ارواح ایشان را فوت
 اجساد می دهد هر جا که خواهد سپرد گشت و این حکم مخصوص شهیدان نیست
 و صد یقین از شهید افضل اند و اولیا هم در حکم شهید اند که هر چه
 بالقدر کرده اند که جفا که برست در جنان من الجهاد و الاصلخرانی الجهاد و الاصل
 از ان کنایت است و لهذا اولیا و الدین گفته اند ابر و اچنا اجساد و نایمی از
 ایشان کار اجساد می کنند و گاهی اجساد از غایت لطافت بزرگ ارواح
 می براید میگویند که رسول خدا را سایه بنزد صلی الله علیه و سلم ارواح
 ایشان از زمین و آسمان و بیشت هر جا که خواهد می روند و دوستان
 و معتقدان را در دنیا و آخرت مددکاری میفرمایند و دشمنان را
 بلاء می نمایند و از ارواح بطریق الثبوت فیض باطنی حق رب و بیست
 حیوة اجساد آنها را در قبر خاک نمی خورند بلکه کفن هم می نمایند این
 الدین از مالک روایت نموده ارواح مؤمنین هر جا که خواهد سپرد کنند
 مراد از مؤمنین کمالین اند و حق تعالی اجساد ایشان را فوت
 ارواح می دهد که در قبور نماز خواهند و ذکر میکنند و قرآن می خوانند و اینها
 قاضی ثار الدین یانی در جهات کتاب سیف سلول نوشته بعضی از
 اولیا و الدین اکتشف صحیح که یکی از اسباب عالم است و سببی در حیات

علم نیکو شده و امام را معنی دیگر ظاهر شد و آن گشت که فیوض و برکات کاخ و ولایت که از جناب الهی جاوید و ابد
 نازل میشود اول بر یک شخص نازل میشود و از آن شخص قسمت شده به هر یک از اولیا و مختصروافی مرتبه و
 استعدادهای می رسد و بحکیم از اولیا و الله بی توسط او فیض می رسد و کسی از مردان خدا پیوسته و در
 ولایت معنی یابد اقطاب خبری و اقامه و ابدال و بخا و نقبا و جمیع اقسام اولیا و خدا بوی محتاج میباشد
 صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد و بالاجمال نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور
 آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عصری آنحضرت هم و راحم سما
 بر که راد بر و ولایت میرسد بنوسط روح پاک آنحضرت میرسد و بعد وجود عصری تا وقت رحلت و از
 صحابه و تابعین بعد از این دولت بنوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب بحسن مجتبی و بعد از وی
 بحسین مهدی که بلائستبراهام زین العابدین پیوسته بحاج باقر بعد از آن بحجفر صادق پیستبراهام موسی کاظم
 پیستبر علی رضا پیستبر محمد تقی بعد از آن بعلی نقی پیستبر بحسن عسکری علیه السلام آن منصب معالی مفوض
 و بعد وفات عسکری تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الطهالین محی الدین محمد تقی و جلالی این منصب
 عالی بروح حسن عسکری متعلق بود چون حضرت غوث الطهالین می باشد بدان منصب مبارک بوی متعلق
 شده تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الطهالین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدسی بده علی
 رقیبه کل ولی الله فرموده و باین پست ترغم نموده سه اقلت ششموس الاولین و ششم تا ابد علی الا
 العلی لا تعرب و چون امام مهدی ظاهر شود و این منصب عالی بوی مفوض گردد و ذوالقراض زمان
 بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و آئمه علیهم السلام همراه انبیاء و پیغمبر
 بحکم الکذوب بصدق امامیه هم گفته اند لکن با غلبه ارباب بیاداران و قول حضرت غوث الطهالین
 و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بر این دلالت دارد و این مدعا بکفایت الهام ثابت شده و استنباط
 این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم نیز مستفادیم که الی اخره و قال

و فیه طول فتنه و فلیرج الیه لا نقل سلیم عبارات شیخ از ترجمه شرح سربلی و بعد از آن از دیگر اکابر
 است نقل خواهم نمود شیخ در ترجمه در باب زیارة القبر عباراتی که نوشتند این است اما استدعا دارم قبول
 در غیر بنی صلی الله علیه و سلم یا غیر ایضا علیه السلام منکر شده اند از بسیاری از فقها میگویند
 نیست زیارت قبور مگر از برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان و
 و استغفار و طاقت قرآن و اثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله سرهم و بعضی فقها ترجیح
 علیهم این امر محقق و مقرب است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری از فیوض و قیوس از او
 رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند اما مشایخ گفته است رحمة الله علیه
 موسی کاظم تریاق مجربست مراجعت و عار و وجه الاسلام اما انحرافی گفته هر که استماع او کرده میشود
 و رجوعه انهدا کرده میشود و یوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از
 مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیوة خود یا پیشتر شیخ معروف و معروف
 جیلانی و ده کس دیگر از اولیاء شمرده اند و مقصود و حصصیت آنچه خود دیده و یافته است گفته سید
 احمد بن رزوق که از اعاظم فقها و علماء مشایخ و یار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس
 محضن از من پرسید اندامی قوی است یا اندامیست من گفتم قوی میگویند که اندامی قوی تر است
 و من میگویم که اندامیست قوی تر است پس شیخ گفت غم زیرا که وی در بساط حق است و در حق
 او است و نقل در بعضی از بن طایفه بیشتر از آنست که حصص و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب
 او نیست و اقوال سلف صالح چیرگی که منافعی و مخالف این بات و رو کند این را و تحقیق نیاید
 شده است بیانات و لمادیت که بروج باقی است و او را عالم و شعور زیارین و احوال ایشان را
 و ارواح کامله را قری و مکملانی در حیات حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا پیشتر از آن و اولیاء
 کرام و تصرف و انکوان حاصل است و ان نیست مگر ارواح ایشان را و ان اتمی است و محض

حقیقی نیست مگر خدا غرض از او هر بقدرت اوست و ایشان قالی اند در جلال حق و در حیوة و بعد از
 امانت پس اگر داده شود مراد می را چیزی یو ساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا
 دارد و در نباشد چنانچه در حالت حیات بود و نبش فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جمل
 و هم نواله و نبش چیزی که فرق کند میان هر دو حالت یا قوت شده است دلیل بر آن در شرح
 بخاری شیخ این حجر ششمی در شرح حدیث لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَةَ وَالْمُجَافِرِينَ
 قبول را نبیایم و صاحب گفته است این بر تقدیر نیست که نماز کند و بجا نهد قیام و نه تعظیم
 وی که آن حرام است باتفاق و اما آنجا مسجد و جواریمبری یا صالحی و نماز کند اردن نزد قبر و
 نه تعظیم قبر و توجه بجا نبش حصول و از وی تا کامل شود ثواب عبادت میرکت و
 و بجاوت مران روح پاک را حرجی نیست و در آن و در آخر باب چیزی باید متعلق باین سخن و تمام
 کرد و این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد و در قضیه قلبی بدر و اندا علم و بجاوت ترجمه مذکور در کتاب
 البها و نبش و اما امتداد و بال قبول مگر نه در آن را بعض فقها اگر انکار را بجهت آنست که سماع
 و علم نیست ایشان را بر این و احوال ایشان پس بطلان ثابت شده و اگر سبب آنست که قدر حق
 تصرف نیست مرایشان را در آن موطن تادم کنند بلکه محبوب منوع اند و متغول با آنچه عارض
 شده است مرایشان را از محنت و شدت آنچه باز است است است اردیکان منوع که این بکار باشد
 در شان متعین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود و ارواح ایشان را از قرب جدیتر و
 دقت و قدر بر شفاعت و دعا و طلب حاجات عزیزان را که توسل اند با ایشان چنانکه در تفسیر
 خواهد بود و چیت دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است یساعوی اید که والد ناز حاجت اخراج
 الایه بصفت نفوس فاضله و در حال مفارقت از بدن که کشیده میشود از ابدان و نشان میدهد
 بسوی عالم ملکوت و سیادت میکند و در آن پس سبقت میکند بجهت تقدیر پس میگردند و تفسیر

الوقت از دست بردار و دیت شعری چه میخواهند ایشان باشند و او را که این فرقه منکران را از انچه
می فهمید از ان این است که داعی محتاج فقیرالی الله و عا می کند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از قرب
جنتاب غره و غنی می و تو تسل می کند بر و عایت این بنده مقرب مکر و در و نگاه غرت می میگوید
خداوند ابرکن این بنده تو که رحمت کرده برو می و اگر ارام کرد و او را و لطف و کرمی که بوی داری
بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کرمی یا ند می کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی و
سفا عت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد رسول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و رسول
و ماسول پروردگار است تعالی و تقدیر و نصرت این بنده در میان مکر و سید و نصرت قادر و فاعل
و متصرف در وجود مکر حق سبحانه و اولیا خدا فانی و هالک اند و فعل الهی قدرت و سطوت و می
ایشان را فعل قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور ابد و ز در ان هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این
که در انداد و استمداد ذکر کردیم موجب شکر و توجه با سوای حق باشد چنانکه منکر زعم می کند پس
که منع کرده شود تو تسل و طلب و عا از صیالحان و دوستان خدا و در حالت حیات ابر و این ممنوع
بست بلکه مستحب و مستحسن است با اتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت
مغفول شدند و بدون آورده نند از ان حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات است
و بل بران یا گویند که مشغول و ممنوع شدند با پنجه عارض شد از اوقات بعد از ممات پس این کلیه
نیست بر دوام و استمرار ان تار و ز قیامت نهایت انکه این کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد
لکن ممکن است که بعضی منجذب باشند به عالم قدس و مستملک باشند در لا هوت حق چنانکه ایشان را
ستوری و توجهی به عالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی نه چنانکه درین عالم نیز از تقاضا
حال مجذوبان و نمکدان ظاهر میگردد و نعم اگر زیاران اعتقاد کنند که اهل قبور مقصود و مستبد و
قادر اندی تو به بحضرت حق و التماس بجانب وی تعالی است چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد

دارند و چنانکه میکنند بجز حرام و منتهی عهده است درین از تقبیل قبر و سجده مران را و نماز بسوی دی و جزا
 که از آن منتهی و تخذیر واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل محرم
 اعتباری ندارد و خارج محبت است و حاشا از عالم شریعت عارف با احکام دین که اعتقاد بکن این
 اعتقاد را و این فعل را بکنه و آنچه مروی و محکی است از شیخ اهل کشف و استمداد از ارواح کل
 و استفاده از آن خارج از حضرت او مذکور است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است بپایان ایشان
 حاجت نیست که آن را ذکر کنم و شاید که منکر متعصب شوند که او را کلمات ایشان عاقلان الله من ذلک
 سخن درینجا از وجه علم و شریعت است اری مروی سنون در زیارت سلام بروقی و استغفار
 مرایشان را و قرائت است و لیکن درینجا این از استمداد و فیت پس بایست برای ابد او موقی و استمداد
 از ایشان برود و باشد تفاوت حال زیاده و فوریاید و است که خلاف درینجا بایست صلوات
 و سلام بر جمیع ایشان ایما از بحیات حقیقی و پیادوی باتفاق و ادبیا بحیا اخروی معنوی و کلام
 درین مقام کجدا لطایف و تنبیهات کشیده بر بنم منکران که در قرآن این زبان این فرموده اند و منکران
 استمداد و استغفار را از ادبیا و خدا که نقل کرده اند ازین و در فارسی بدار بقا و زنده اند و زیاده و زیاده
 خود و مزه و لذت و خوشحال اند و هر مردم را از آن شهنشیت و متوجهان بجناب ایشان را مشرک
 و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمر باست که تحقیق و تفصیل این مسئله مخلوط
 فایز بود و الان توفیق الهی بدان مساعدت کرد الحمد لله العظمی و العالی و الحمد لله العالی و الحمد لله العالی
 و ادنا الباطل باطل و ادنا الحقنا اجتهاد و الله اعلم و علمه احکم و شرح عربی و باب
 زیارت القیون و اما الاستمداد با اهل القیون فی غیر الدنیا علیه السلام
 والسلام فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا ایس الذی اذاعه الله عاء الدنیا
 و الاستغفار لهم و ایصال النفع الیهم بالذی عاء و تادیه العناء و اقامه الشایخ

الصوفية قد سر هو وبعض الفقهاء وذلك امر مقرر عند اهل الكشف والكمال
 منهم لا مثل في ذلك عندهم حتى ان كثيرا منهم حصل اليهم الفيق من الاجور
 وفي هذه الطائفة اوسيه في اصطلاحهم قال الامام الشافعي في قبر
 موسى الكاظم تريا ومجرب الالباب بالدعاء قال الحمد لاسلام محمد ^{صلى الله عليه وسلم} الغزالي
 كل من استمد به في حقيق يستمد به بعد وفاته وقال احمد من المشايخ العظام ^{صلى الله عليه وسلم}
 ادبته من المشايخ تنصرفون في قبورهم كقصر فهم في حقيق يقصروا اكثر من غيرهم
 المعروف والرخو والشيخ عبد القادر الجيلاني قد سرهما وذكره جالين غيرهما
 قال سبده واصل بن زروق شاعر كتاب الحكم وهو مترا عاظم الفقهاء وعلماء
 الصوفية نزياد مغرب قال الشيخ ابو العباس الحصري في يوم ما هل امداد الحي
 اقوى ام امداد الميت قلت انهم يقولون امداد الحي اقوى وانا اقول امداد الميت
 اقوى فقال نعم لانه في بساط الحق والنقل في ذلك كثير ^{صلى الله عليه وسلم} هذه الطائفة ولم
 يعرف في الكتاب السنة واقوال السلف ما بنا في ذلك وما يردده كيف ^{تثبت}
 في الدين الروح باقية ولها علم وشعور بالزبور بسيملا دواح الكمل قرب
 هناك من جانب الحق تعالى كما كان في الحيوة اوانه ^{صلى الله عليه وسلم} ذلك وهم شيقون
 الكرامات والتصرف الحقيقي ليس الا لله سبحانه والكل بقدر رتبته وهم فانفون
 بجلال الحق في الحيوة وبعد المما فلو اعطى لاحد بوساطة احد من اوليائه
 ومكانه عند شيئا كما كان في حال الحيوة لم يعبد وليس الفعل والتصرف
 في الحال الا لله تعالى وتقدس وليس في الخائنين ما يوجب الفرق ولم يدل
 عليه دليل في الشرع انتهى ووربابه انيويه واما الاستمداد باهل القبور

فقد انكره بعض الفقهاء فانكار الانكار من جهة انه لا سماع لهم ولا علم ولا شعور
بالزواجر احواله فقد ثبت قطار الله وانكاره بسبب الله لا قدرة لهم ولا شعور في
ذالك الموضع حتى يبدوا بل هو محبوس عن ذالك في مشيئة من يما عجزه نفسه
من المحنة ما تشعلهم عن عداه هو ولا غيره ذالك كليا خصوصا في شوا المتقين
الذين هم اولياء الله فهم ان يحصل لهم احوال عند الرب تعالى من الضرب
في البرزخ المأزق القادرة على الشفاعة والبراء وطلب الحاجات لرايهم المؤمنين
بهم كما يحصل فيهم الفقيه وما الدليل على ذلك قد فسر النبي ما وقوله تعا
والنار ذات غرق الى قوله فالذين برات امر اصفقات النفس الفاضلة حال المفارقة
فانها تنزع من الاريد ان غرقا في ظاهره تنميد ان غرق النار في النفس
فتمسكها الى عالم الملكوت وتسميه فيه فتسبق الى حياي اولياءه في صيرهم
وقوتها من المديت وما ادر ما المراد بالاستعداد ولا اولاد الذي يفيقه المنكر
والذي تفهمه ان الداعي للحجاج الفقير الى الله يدعوا الله ويطلب حاجته من فضل
تعالى ويتوسل برونه اياه هذا البعد المقرب المكرم عنده لا تعالى ويقول الله
ببركة هذا العبد الذي وصفته واكرمته وما لك به من اللطف والكرم اقص
حاجتي اخذ مني الى ان انتظر الكرم او يناد هذا العبد المكرم والمقرب
عند الله تعالى ويقبل يا عبد الله ويا وليه انتفع لي اذ عديت وسلمه ان
يعطيني ما احتجى فالمرط والمستول بخدمته والمأمول به هو الرب تعا
وتقدروا ما البعد في البعد الا وسيلة وليس القادر والفاعل الا هو واولياء الله
هو الفائزون بما يكون في فعله تعالى وقد رتبته ونسبته تسلا فعل لهم ولا غيره

ولا تقتصر إلا أن ولا حيز كانوا أميائاً في دار الدنيا فان صفتهم الفناء ولا استوطنا
ليس إلا ولو كان هذا شر كما توجبها إلى غير الله كما يرفعها المنكر فينبغي أن يمنع التوسل
وطالب الدعاء من الصالحين من عباد الله وأوليائه في حالة الحيوة الفانية وليس ذلك
مما يمنع فانه مستحب مستحب ينبغي في الدنيا ولو رجع عنهم أنهم غلوا وانزعجوا من الحياء
والكرامة التي كانت لهم في الحيوة فما الدليل على ذلك أو يتغفل عن ذلك كما عرض
لهم من الآفات بعد الممات فليس كذلك ولا دليل على دواؤه واستمراره إلى
يوم تقوم الساعة غايته أنه لا يكره هذه المسئلة كلية وفائدة الاستمرار عامة بل
ممكن أن يكون بعضهم منجذباً إلى عالم القادر ومستويلاً كما في حفرة الآلة بحيث
لا يكون له شعور وتوجه إلى عالم الدنيا وقصر وتذبذب فيه كما يوجد من احتجاب
أحوال الجسد وبنيو المتكلمين من المشايخ في الدنيا وأما فقد ذلك مطاقاً أنكا
كلياً فكل ذلك دليل على ذلك أصلاً بل الدلائل قائمة على خلافه نعم المكان
الزير ويعقده من أهل القبور متصرفين مستبدين قادرين من غير قوجه
إلى حضرة الحق والالتجاء إليها كما يعتقد العوام إلى أهل الغافلون
وكما يفعلون غير ذلك من تقبيل القبور والسجود والصلاة إليها مما وقع
عند النبي التحذير فذلك مما يمنع ويجذر منه وفعل العوام لا يعتبر
هو حاجته عن البحث وحاشا من العالم بالشريعة والعارف بالحكام إلى
أن يعتقد ذلك ويفعل هذه أو ما ينقل عن المشايخ المكاشفة في الاستمرار
من زاده الكمال واستقامتهم في خارج عن الحصر المذكور في كتبهم مشهور
أن ما يثبت به الحاجة إلى الزينة كرها ولعل المنكر المتعصب لا ينفعه كل أقام

عافانا الله من كل آفة وحي في السنة في الزيارات السلام على النبي و
 الاستغفار له وقراءة القرآن ولكن ليس في النعمى عند الاستغفار اد فیکو الزیارة
 الاستغفار وادامه معاً علی قفاوة حاله الزائر والمزور ثم اعلم ان الخلاف
 انما هو في غير الانبياء فانهم احياء حقيقة بالحياة الدنيا لا فارق صلو
 الله على نبينا وعليهم انما اطيننا الكلام في هذه المقام من غمالات المنكرين
 فانه قد حدث في زماننا شذوذاً يذكرون الاستغفار من الاولياء
 الذين نقلوا من هذه الدار الفانية الى الدار الباقية الذين هم احياء عند
 ربهم ولكنهم لا يشعرون ويسمون المتوسمين اليهم مشركين بالله كجدة
 الاصنام ويقولون ما يقولون ما ليس على ذلك من علم انهم لا يسمون
 وقد كان يخل في صدرنا ان الكلام في هذه الشايفتيس في اولاهم
 من هونته يا وقاها حاله بنيد كه شيخ عبد الحق بچر شده استمداد ثابت نموده در منكرين
 چه نوع نكر و نفرين نموده و بر نعم منكران كدر قرب زمان او پيدا شده بودند تطويل نموده پس نقل
 كردن مجيب بانه منسوخ عنات ترجمه شيخ را و در اربعين نوشتن فقره چنانچه شيخ عبد الحق در شرح
 مشکوٰه شريف الخ بعد قول او كه استحيات و استمداد ازل قبول بهر نيك باشد جائز ميت افترای ميست
 در كشف الغطا تصنيف شيخ الاسلام كه مجيب حاجبا بان استمداد ميكند و درين باب هم حواله او
 مي نويسد بعد نقل خلاف و عبار كه مجيب شيخ عبد الحق نسبت نموده مينو سيد و اين امر نسبت تا
 و مقرر تر در شايفت صوفيه ازل كشف و كمال انكه كوني كثرى را فيوض و فتوح از ارواح رسيده
 شافعي گفته كه قبر موسي كاظم ترياق مجرب است در اجابت دعا و حجت الاسلام گفته كه استمداد كرده شود
 بلوي در چاه استمداد كرده شود بلوي بعد از ممات و اما رازي گفته چو نمي آيد رازي زود قبر حاصل ميشود

نفس اور تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب قبر را و بسبب این و تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس
متماثل معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس غریزور قوی تر باشد نفس را بر استقیض میشود و اگر بالعکس
برعکس شود و در شرح مفاد ذکر کرده نفع یا قومی شود و زیارت قبور و استعانت مغفول اجبار از ارواح
بدستیکه نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن و برتر بشی که دفن کرده شده است و آن پس چون یا
میکنند زنده آن تربت را و متوجه میشود بسوی نفس میت حاصل میشود میان هر دو نفس طاقات و
اضافات و اختلاف کردند درین که اعداد حی قوی تر است از اعداد میت یا بالعکس فتح بعضی تحقیقات
ثانی است و درین باب بعضی روایتیکه که فرموده انحضرت صلی الله علیه و سلم چون متحضر شوید
شما در امور دینی برآمد کار پس مدجوید از اصحاب قبور شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ گفته که یا قتیبه
در کتاب سنت و اقوال سلف صالح چیزیکه منافعی و مخالف این باشد و روکنه این را و باطل باشد
الکتاب شد که روح یا قیامت و اورا تعلقی خاص با جزای بدن بعد مفارقتش از وی و بقیه کیفیت وی
نیز هست که بدان علم و شعور بر این قبور و احوال ایشان دارد و ارواح مکمل که در حین حیات ایشان
قرب بکنند و منزله از رب العزت کرامات و تصرفات و ابد او باشند بعد از ممات چون بهمان قرب
باقی اندر تصرفات دارند چنانکه در حین تعلقی کلی مجبّد داشتند یا بیشتر از آن پس انکار است
را و چه صحیح نمی نماید مگر آنکه از احوال امر منکر شوند تعلق روح ببدن با تکلیف و جمیع وجود بعد مفارقت
از دال علاقه حیاتی و آن خلاف منصوص است و برین تقدیر زیاده و رفیق بقیور همه لغو
یعنی گوید و این امری دیگر است که تمام اخبار و آثار دال بر خلاف آنست و نیست صورت
استمداد کردن که محتاج طلب نیست حاجت خود را از جناب عزت الهی توسل و حمایت نبوده
مقرب و مکرم درگاه والا و گوید خداوند بپرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده اید را آورده که
حاجت میباید که آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده جدا دینی و شیخا عت کرم را و بخواند

از خدا تمنا می‌مطلوبد مگر با قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده در میان مکر و سیر و قادر و معطل و
مسئول چه در کار است تعالی شاز و در وی هیچ شایسته شکر نیست چنانکه منکر و هم کرده و آنچه است
که توسل و طلب و از صاحبان و دوستان خدا در حالت حیوة کنند و آن جایز است باتفاق
پس این چه جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کابلان در صحن حیوة و بعد از ممات مگر تفرقی کمال و
شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوة است مخصوص در باب حکم اسرار که اینجا و در تحقیق داو
و سیوطی شرح الصدور نیز مفصل ذکر کرده و سرد احادیث باشد و طرق نموده چون و طریقی
رساله اختصار بود بر اینقدر اکتفا شد تمام شد عبارت کشف الظواهر بمنید که شیخ الاسلام در کشف
الغطا چگونه اثبات جواز استعانت میکند و بر منکران آنچه نوع نیکو و نضرین می‌ناید و از انبیاء فقہ
و کلام و عقاید و حدیث استناد می‌سازد و میگوید که انکار را و چه می‌باید و بر خلاف تمامه
و آثار است و نیست در کتاب سنت و اقوال سلف صاحب خیر که منافی و مخالف جواز استعانت
باشد پس نسبت کردن مذہب فقهی با انکار استعانت بجواز کشف الظواهر صریح بر روی
حق عطا انداختنی است حاشا که مراد از بسیار فقہان باشد که مجتہب سید یعنی منکرین
نسبت مثبتین بسیار اند که بر این تقدیر نگیری که نموده و مدناور سنت میگوید بلکه مراد بسیار
نیست مگر فی نفسه قابل وجہ چنانکه گویند قلبانمان که زبان و مغز و قلب بسیار اند و از
شیخ عبدالحق صاف ظاهر که آن فرقه عبارت که در قرب همه شیخ پیدا گردیده و بر خلاف سلف
بودند و لطف این است که یکی طریقی مجیب بر کتب شیخ عبدالحق و شیخ الاسلام و آنجا که نوشته
که بسیاری از فقہا منکر اند بقرین نمودند که آن فرقه در قرب این زمان پیدا گردیده اند و مذہب
شان خلاف مضمون و مخالف تمامه اخبار و آثار و نیست در کتاب سنت و اقوال سلف صاحب
خیر مخالف جواز استعانت و عجیب خبر این دو بزرگوار که این دو حقیقت یکی اند یعنی شیخ الاسلام

هم گویا از پیش از آنکه از کدام کتاب دیگر مقدم بر شیخ نقل نموده پس دیده و دانسته نمایی
محدث را که مستندش رو کرده و بمخالفت مسطور و اخبار و آثار سلف صالح ثبت ننموده
باستدال الزام نمودن و تصحیح آن را بر همان بزرگواران بغافل از اتمام احوال نمودن کار و دنیا
یست در جامع البرکات می نویسد اما استدلال باطل قبور و غیر انبیاء علیهم السلام منکر شده اند
از اجماعی از فقهای آخر اقال و سید احمد بن رزوق که از اعظم قتها و علما و شیخ و یا
منعوب است گفت که روزی شیخ من شیخ ابوالعباس حضرمی از من پرسید که ادا و حی اقول
یا ادا میت گفت قومی گویند ادا و حی قوی تر است و من میگویم که ادا و میت قوی تر است
بس شیخ گفت که نعم زیرا که وی در باطن حق است و در حضرت اوست و نقل در معنی ازین طایفه
فخر از آنست که حضرت واحد را کرده شود و یا قه نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
یخبری که منافعی و مخالف این باشد و رو کند این را بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقیست و او را عالم و شعر بزیاران و احوال ایشان ثابت است و این امری مقرر است درین
و ارواح کاملان را قریبی و مکانی در جناب حق ثابت است و واقع است چنانکه در حالت حیات
بود یا پیش از آن و ادبیا را کرامات و تصرفات در آکوان حاصل است و آن میت مکر ارواح ایشان
را چون ارواح باقی است تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی میت مکر حق عز و شرف
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داد
تو در احدی از پیغمبری بواسطه یکی از دوستان حق و مکانی که زود خدا دارد و در نباشد
چنانکه در حالت حیوة بعد و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مکر حق را جل و رفیت چنین
کرد و کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن در شرح شیخ ابن حجر پیشی
ملکی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصارى المتخذة و القبور انبیاء و

صاحب کفایت است این بر تقدیری که بگذارد نماز بجانب قبر از جهت تعظیم و بی که آن حرام
 است باتفاق و اما اثنا و سجد در جوار پیمبری یا صالحی و که اردن نماز نزدیک قبر وی ^{و تعظیم}
 تعظیم قبر و توجه بجانب وی بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت
 ببرکت و قرب و مجاورت مرآن روح پاک را حرجی نیست در آن و در حدیث عایشه صدیقۀ رضی الله
 عنه آمده است که گفت من می دانم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوبکر رضی الله عنه در آن
 مدفون بودند و می افکنیم جانم را از بدن و میگفتم که نیت در وی کنز و روح من و پدر من و
 چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه در نمی آید مگر آنکه سخت تر نمی بستم جامه را بر بدن خود و محبت
 شرم از عمر که بپایان بود و شیخ ابن حجر گفت درین حدیث دلیلی واضح است بر حقیقت و علم
 وی و براخترام میت نزد زیارت خصوصاً صلی و رعایت ادب بر قدر مراتب ایشان
 چنانکه در حالت حیات بودند زیرا که صلی را ند و بلیغ است مرز زیارت کنندگان خود را
 بر انداخته و ادب ایشان و تمام کرد و این بحث در کتاب جهاد و دنیا و آخر عبارت شرح فارسی را
 و را بجا هم نقل نموده و در چند القلوب می نویسد اما توسل و ابتهاج و استشفاع بحضرت
 سید رسل و استعانت و استمداد بجاه و جناب وی صلی الله علیه و سلم فعل انبیاء و مریدان
 و سیرت خلف و سلف صالحین است چه از آن وقت که روح پاکش لباس جسمانیت پوشید
 و چه بعد از آن هم در حیات دنیوی و هم در عالم برزخ و هم در عرصه قیامت که انبیاء و رسل
 بحال بطریق و ناب و ممدون نباشد و در استمداد از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
 مدین هر چهاره وطن اخبار و آثار بپوشیده و باز نمیکوید اما طاعت که توجه و توسل
 بدوست بعد از وفات مدوی نیز آثار دارد و یافته طهرانی در مجمل عثمان بن حنیف رضی الله
 عنه روا می آرد که مردی بود و او را نزد عثمان بن عفان حاجتی بود و روانی شد و عثمان رضا

اصحاب جال او بنظر التفات نمی گماشت آن مرد حال خود را به عثمان بن حنیف برد و صورت
 علاج آن باز بخت گفت بتوضار و وضو کن و بسجده و دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم
 انی اسألتک و اقویجہ الیات بنیدیک محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 بنی الرحمة یا محمد انی اتوجہ الیک فی حاجتی بعد از آن حاجت
 خود را عرض کن آن مرد رفت و بعد از پنج روی فرموده بود عمل کرد و بعد از آن بر در عثمان
 عثمان آمد و در بان پیش آمد و دست او را گرفت و عثمان در آورد و وی او را بر فراش
 خامنه نشاند و حاجت پرسید هر چه حاجت او بود روا کرد و گفت بعد از این هر حاجتی که ترا
 باشد بگو تا روا کنم آن مرد خوشحال از پیش عثمان رضی اللہ عنہ برآمد و نزد ابن حنیف رفت
 و گفت خیراک اللہ تعالی خیر اگر تو چیزی بعثمان در باب حاجت من گفتی که این چنین ساخت و پس
 ازین اصحاب جال من التفات منکر و گفت و اللہ من با وی هیچ نلفظم مگر آنکه رسول خدا صلی
 علیہ وسلم را دیده بودم که ضریری پیش او آمد و دعا خواست تا چشم او پنا کرد و تمام آن حدیث
 سابق را توفیق بود و گفت پس بران قیاس من خودم که توسل بوی صلی اللہ علیہ وسلم موجب
 فتنای حاجت است و سبب انجاح مرام است و از شفاعت عیاض نقل نموده که ابو جعفر
 خلیفه عباسی از مالک گفت یا ابا عبد اللہ در وقت دعا توجہ بقبر کمر یاروی بر رسول آرام گفت
 چرا روی از پیر گردانی و وی و سبیل است و وسیله بددت و آدم مصفی اللہ نزد خدا عز و جل
 استقبال بهم میرکن و طلب شفاعت کن از وی تا شفیع تو گردد و بعد باب آداب زیارت
 استیجاب و استقبال بدان حضرت و توسل بر او دعای در حضرت و در غایت ادب و نهایت
 حضور مذکور کرد و یار یگوید و ابن ابی شیبہ بسند صحیح آورده است که در زمان عمر رضی اللہ عنہ
 قطعی افتاد شخصی بقبر شریف نبوی آمد و گفت یا رسول اللہ استسقی لاصتک فانهم

قد هلك كل احد خسر شد در خواب او آمد و فرمود برو بفرستار تاده که باریان خوابیدند باز نیکو
و در نیل مطالب و فوز و غایب نترست استغاثه و طلب از مرق منور سر در اینها که محتاجان و
مسکینان را در نموده است. اخبار و آثار بسیار آمد و محمد بن المنکدر گوید مردی پیش پسر
بشتاد و نیار و در حیت تمام و چهار درخت و اذن داد که اگر ترا حاجتی افتد از اینها بخر کن
پدرم نزد حشیا ج آن را بخر کرد چون آمد باز آمد مبلغی که بخواهد بود طلب کرد پدر و زادی آن
در ماند و با وی گفت که فردا پانجا جواب تو گوید این بگفت و شب در سجده شریف نبوی پشت
کرد و زمانی در حضور نشست و کاهی پیش منبر استغاثه کرد و فریاد نمود ناگاه در تاریکی شب
مردی پدید آمد و صره مشداد و پیار بدست وی داد و با آمد مبلغ را بآن مرد بداد و امانم بود
این مقرر گوید که من و طبرانی و ابو الشیخ هر سه در حرم شریف مسطفوی بودیم جمیع بر ما علیه
کرده بود و روزی دو بهین حال گذشته چون وقت عشاء رسید بجهنم و قبر شریف رفتم و گفتیم
یا رسول الله الجوع الجوع همین کار گفتیم و بر شستم و من و ابو الشیخ خواب رفتم و طبرانی
نشسته انتظار چیزی می برد ناگاه یکدیگر علوی آمد و در نزد و با وی دو غلام بدست هر یکی زنجیری
و در وی چیزی کثیر از طعام و نمر و خزان پشت با ما بخورد و آنچه باقی ماند هم پیش ما بگذشت
و گفت ای قوم مگر شما شکایت پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم کردید که همین ساعت
را در خواب دیدیم که مرا فرمود تا چیزی ب شما حاضر آوریم و این الجلامیگو ندیکه بعد از رسول الله
صلی الله علیه و سلم در ایم یک دو ذاقه بر من گذشته بود و بقیه شریف است و ام و گفتیم انا
ضیفاء یا رسول الله و خواب رفتم و بقیه خدا صلی الله علیه و سلم را خواب دیدیم و
بدست من داد و نصفی هم در خواب خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من باقی بود
و ابوبکر اطلع گوید که بعد از آمدن پنج روز بر من گذشت طعام نخشیدم و روز ششم بر بقیه

رقم و کفرم انا ضیفات یا رسول الله بعد از آن در خواب می بینم که سرور انبیای آید
ابوبکر بر من و عمر بر شمال و علی بن ابی طالب در پیش علی رزم میگوید بر خیز که پیغمبر رقم و کفرم
در میان دو چشم مبارک او دادم رغیفی پس داد خورم چون پدیدار شدم هنوز پاره از وی در دست
من بود و بار میگوید اما بترک و توسل در عالم برزخ و موطن قبر را اختصاص او بحضرات قدسی
سمات انبیاء و رسل نزود است و ظاهر جواز است در غیر ایشان از اولیاء الله و صلحاء و
والله اعلم از جهت عموم جواز توسل در حالت حیات با ضمیمه بقای روح میت و شعور در آن
و قرب و منزلت او عند الله که بایان و عمل صالح و ثروت اتباع سید سل حاصل شد و یا که
تحقیق معنی توسل استمداد سوال و دعاست از جناب صمدیت بوساطت محبتی و کرمی که بدین
بنده خاص دارد یا طلب التماس از روحانیت این بنده و عاود خواستش را از حضرت مغرت بوسیله
قربتی و کرامتی که مرا در این درگاه قدور و دحض قطعی در وی حاجت میت از جهت وجود
بقای ذات متوسل به خلاف موطن اول بلکه عدم وجود نقص بر منع آن کافی است نعم اگر توسل
قاطع بر اختصاص آن بحضرت انبیاء صلوات الله علیهم اقامت یا بدیع آن درست گردد و انظار
عدم الدلیل المذكور یا گویند که موت برایان و حصول قرب الهی در غیر محصور معلوم و متفقین
میت گویم بقای آن در ایهامی که بیشتر اندازان حضرت خصوصاً او عموماً ماقطوع به است
فیجوز التوسل بهم و لا قابل بالفصل یا آنکه در و دانه و نقل اخبار از مشایخ کبار که ارباب کشف
و محرمان اسرار عالم مثال ادعای سم داده این تشبیه است نعم بعضی از فقهارادین سلم
خلافی گویند و لیکن الحق الحق ان تبع به والده اعلم باز میگوید تاج الدین سبکی بیان
فضیلت و قرب زیارت آنحضرت باصول اربعه شرح بیان کرده اما کتاب القول
حق سجاد تعالی است ولو اقصم اذ ظلم انفسهم جاول فاستغفر الله و

واستغفر لهم الرسول **الحج** والله قولا با وجها نكته است که این آیه کریمه دلالت
 بر حث و ترغیب جنود و پیکار در مسالت پیام و سوال مغفرت در آن جناب اجابت مآب و طلب
 استغفار از وی صلی الله علیه و سلم و این رتبه عظیم است که بدانقطاع پذیریت از جهت استواری
 حالت موت و حیات نسبت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم و ثبوت ^{بستغفار} آنحضرت مراد از بعد موت نزد
 عرض ملائکه اعمال ایشان را بروی صلی الله علیه و سلم چنانچه در فصل سابق گذشت و مر جواز کمال
 رحمت و غایت رافتی که آنحضرت بامت دارد آنست که استغفار او مرنبه را که در جناب او مستغفر
 او که و بالغ بود از دیگران و جمیع علما ازین آیه مجید استواری حالت موت و حیات فهم نموده تا در آداب
 زیارت حکم کرده که این را بخواند و استغفار کند و حکایت اعرابی که بعد از رحلت آنحضرت زیارت
 آیه و این آیه را خواند مشهور است و جمیع ارباب ادب اربعه که تصنیف مناسب کرده اند ازین حکایت
 بر آورده و استخوان نموده و بسیاری از امیر اعلام با سایندهی که دارند روایت این کرده اند
 محمد بن حرب بلالی گوید بدین آیه در زیارت قبر نبی صلی الله علیه و سلم کردم و در مقابل آن شستم
 تا گاه اعرابی آمد زیارت کرد و گفت با خیر الرسل حق سجده و تعالی کتابی بر تو فروستاد صادق
 و در وی فرمود و لولا نهمة اذ ظلم انفسهم جاول فاستغفروا الله الایة و من
 یزعم انه امه مستغفر از ذنوب خود و مستغفر بجناب تو و بگرفت و این بیت انشا نمود
 یا خیر من ذنبت بالقاع اعظمه فطاب من طیب من القاع و الا که نفسی القاع
 بقبر انت ساکنه فیه العفاف و فیه الجود و الکرم بعد از انصراف او آنحضرت
 راضی الله علیه و سلم بخواب می میخ که میفرمایند آن مرد در باب و شایسته که حق تعالی او را
 شفاعت من مغفرت داد و کنایه آن از آنجستیه و حافظ ابو عبد الله در صباح الظلام از روی
 امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه میگوید که بعد از دفن آن سرور بسوی اعرابی آمد

و خود را بر بندگان خست و خاک پال او را بر سر خود ریخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی
از من نه شنیدی و آنچه تو از خدا یاد گرفتی ما از تو یاد گرفتیم و از محمد آنچه میخواند این است و لهذا
اذا ظلموا النفس منهم كاذبه و من بر خود ظلم کرده ام و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی
قبول الله من غفر لك و در مقامی دیگر نوشته بعضی علماء گفته اند كه مقصود از زیارت قبول
بخود ذكره آخره است چنانچه در حدیث آمده است كه من و دو القبور فانها تلذ كوكب
مشرق و كاهمی از برای دعا و استغفار است چنانچه در زیارت آنحضرت مراد بل یصح را و را
یافته كه ای از جهت ارتفاع بابل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صالحین آثار آمده باز میگوید
بعضی از علمای مذہب را در استمداد قبور و قصد ارتفاع بدان خلاقی هست چنانچه
احمال الدین بن ہمام نقل کرده است و الله اعلم ابو محمد مالکی گوید كه قصد ارتفاع بیت بدعت
مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه و سلم و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام امامان
مسکینی گوید كه استثنای وی قبور نبی و ائمه است و حکم او بدعت در غیر آن نیست
فید است انتہی و زیارت كاهمی از جهت ادای حق اهل قبور باشد در حدیث آمده ما نوس
حالتی كه میت را بود و وقتی است كه یکی از شنایان او زیارت قبر او كند و احادیث
باب بسیار است و در حدیث مرفوع آمده من زاد اسرا قابرا جولة فی كل جمعة او احد
كتب ما ذاك كان فی الدنيا قبل ذاك لهما عاقباتا اینجا عبارت جذب القلوب
به چندی كه ابن ہمام خلاف را نسبت بعلای مذہب نموده و نزد ابن ہمام مراد از علمای مذہب
كسانی میباشند كه فقه مصطلح را میبندند بلكه ساین فقه سید استنبی دلیل لا قول
معتبری باشد چنانچه از فتح القدیر در باب دعا امیعی ظاهر است و شیخ سبط الحق و شیخ
اكره كنه حود الاطلاق بقها نموده هم موافق سورت عامه مطابق اصطلاح و در تکرار و تفریق

وفيت ورتام كتب في الحنف سمي مكره كس ابو محمد بالكي ان هم در غير انبيا و كسى كه اين نقل
نموده همراه آن روايت نموده و بر دقت قول او سكوت نموده معجزه اكلام ابو محمد هم مفيد مدعا
بجرب غيبت چه در ان صرف فقط بدعت واقع دان منحصرا در حرام غيبت بر تراو بخ هم اطلاق بدعت
آمده و اين بحث بجاي خود اتمام يافته و درين كتاب هم خواهد آمد در جذب القلوب در زيارت
ابن بنت ميكويد و فصل الخطاب از امام حنفى صادق سلام الله عليه و على ساير اهل النبوة صلى
الله عليه و آله و سلم و من زائر احد از ائمه اربعه كان كبر راس رسول الله صلى الله عليه و آله عليه
و سلم و قبل للرضا و صلى الله عليه و آله عليه و آله عليه و آله عليه و آله عليه و آله عليه و آله عليه
واحد منكره فقال اذا سرت الى الباب فقف و انتهي عن التهادين
وانت على غسل و اذا دخلت و ربيت القبر فقف و قل الله اكبر ثلثين
مرة ثم امش قليلا و عليك السكينة و الوقاد و قارب من خطا لعمرك
قف و كبر الله ثلثين مرة ثم ادن من القبر و كبر الله اربعين مرة ثم قل السلام
عليك يا اهل بيت الرسالة و فختلف الملائكة و هم ببط الوح و خزان
العلم اني اخر ما قال اني مستشعر بكم و معذركم امام طالبى اذ اقبل
و صالني و حاجني و اشهد الله اني مؤمن بكم و عارفيكم و اني ابرأ
الله تعالى من عدو محمد و آل محمد من الجن و الا انس و الاربعين فيكم تنقل زديكر
در قبا وى عالمگيري در زيارت قبر حضرت صلى الله عليه و سلم مى نويسد قال شانهما انها
افضل الهند و بات و فى منها مسك الفادى و فخرج الى اذانها فامر بجملة
من الواجبين له سنة و الحى ان كان قمرضا قال حسن ان سيدا
فقد بالخير ثم يقول السلام عليك يا نبي الله و رحمة الله و بركاته

ويبلغه سلامه من اوصاه فيقول السلام عليك يا رسول الله من
فلان بفلان يستفتح بات الى دار فاشفع له ولجميع المسلمين يا نبي
ثم يرجع قد رخصه ذراع فيقول السلام عليكما يا ضحيج رسول
الله وزقيقه وزريريه ومشيريه والمعاوين له على القيام في الدين
والقائم بدينه بمصالح المسلمين خبرا كما الله عنا احسن خيرا عجبنا كما تنهل
بكما الى رسول الله ليشفع لنا ويسال ربنا ان يقبل سبعينا ويحسبنا
بر على صلة ويمتنا عليه ونحسبنا في زمرة بارئكم ويؤيد في ذلك
ما شاء وينقص ما شاء ينقص ان شاء ويدعو على غيره من الدعا
ويحق قوله ان شاء الله تعالى ابن مرام وفتح القدير نوشته للقصد الثالث
في زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم قال مشايخنا من افضل
المندوبات في مناسك الفارسى وشرح النجاشي راجعا قونية من
الواجب له سبعة روى الدارقطني والبراز عنه عليه السلام
من زار قبري ومبته له شفاعتي واخرج الدارقطني عنه عليه
والسلام من جاءني زائرا لم يمتل حاجته الا اذا رقي كان حقا على ان
الكون شفعا ليوم القيمة واخرج الدارقطني ابن مريم وزاد قبري بعد
صوتي كان من راحني في حياي والي هنا ان كان فرضا فلا احسن
ان يبدا ثم يثنى بالزيارة وان كان تطوعا كان بالحياء فاذا انتهى
زيارة القبر ولينوحه زيارته المسجد يعني مسجد رسول الله صلى
الله عليه وسلم بارئكم بدو الا الى عند العبد الضعيف تجرد

النية لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان حصل اذونة
 زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم فهو السجود او يتفتح بفضل الله
 سبحانه في مرة اخرى ينوبها فيه بالان في ذالك زيادة في خطه
 صلى الله عليه وسلم واعماله ويوافق ظاهر ما ذكرنا من قول
 لا تعمله حاجة الا مرارتي وبازيكيه وليسال الله حاجته متوسلا
 في خضر بنيه عليه السلام واخطم السائل وانها تسأل حسن
 الخاتمة والمغفرة قوليسال النبي صلى الله عليه وسلم الشفاء فيقول
 يا رسول الله اسألك الشفاة والقوم مل بأت الى الله ان امس على
 مائات وسنتات وبازيكيه وعزاني فديك قال سمعت بعض من
 ادركته يقول بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
 وتلى هذه الآية ان الله وادبكم فيه يصولف على النبي ثم قال صلى الله
 عليه وآله سبعين مرة ناداة مائات صلى الله عليك يا فلان
 ولم يقطر حاجة هذا وليبلغ سلام من اذ بتباليغ السلام فيقول
 السلام عليك يا رسول الله من فلان فقلان يسلم عليك يا رسول
 الله روى ان عمر بن عبد العزيز كان يوصي بذلك ويرسل البرية
 من الشام الى النية الشريفة لذلك وبازيكيه اذا اعزم على الخروج
 الى اهل البيت ان يودع المسجد يصلي ويودع عودين ما بها ان
 ياتي القبر الكريم فيسلم ويدعها احب اليه ولو اذنيه واخوانه واولاده
 واهله وماله ويسأل الله قتالي ان يوضعه الى اهل البيت ما غافها

عافية ضريحه عليه السلام والآخره ويقول يا رسول الله ويسال
 النساء البهائم ان يردن الى ارحمهم ورحمهم في عافية فليكثرن عاف
 بدلتن في الروضة الشريفة عقيب الصلوة وعند القبر درقاوسى قاضي خا
 مى نوبه واداني المدينة ليستعد لزيارة قبر النبي صلى الله عليه
 وسلم يا تبت يا السكينة والوقار دار بيته والاحلال لا اله الا هو
 الله صلى الله عليه وسلم ومهبط النوح ونزل الملائكة ورؤى
 انه ينزل كل يوم سبعون الف ملك يحفون بالقبر الى قيام
 الساعة بازكيروا فاذا وقف هناك فقد وقف عند وجه النبي عليه
 السلام ثم يقول السلام عليك يا رسول الله ورحمته وسركاته
 اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالة واديت الامانة ونصحت
 الامانة وبجاهدت في امر الله حتى قبضك الله تعالى حميد محمود الفرج
 الله عز وجل نا وكبيرنا خير الخلاء وصلى عليك افضل الصلوة واذا كان
 اللهم اجعل نبينا يوم القيمة اقرب النبيين واعطه الدرجات والوسيلة
 والفصل والفضيلة واوردنا محوضه واستغابك اسه وارزقنا شفا
 واجعلنا من ذوقه يوم القيمة اللهم لا تجعل هذا اخر الهمم من قبر نبينا
 عليه السلام وارزقنا العود اليه يا ذا الجلال والاكرام ويدعو
 لصاحبيه ابى بكر وعمر فيقول السلام عليكما ويسال حاجة من رزق
 لديه من نوبه ويبغى ان يمدحوا لا يتكلم الجمع فانه يودى الى الخلا
 بالخشوع وحكم جماعة من هذه الامام ابو نصر بن الصباح في الشام

الحكايت المشهورة عن النبي واسمه عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد مناف
 بن سفيان بن حنظلة بن حارث بن ثعلبة بن قيس بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي
 بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
 قال تليت قبر النبي صلى الله عليه وسلم فترته وجلست بيضاء فخرج
 اعرابي فراده ثم قال يا خير الرسل ان الله انزل عليك كتابا صادقا
 فيه ولوائهم اذ ظلموا انفسهم ولا يذكرونك وقد جئتاك مستغفرا عن ذنبي يا
 الى ربّي وانت ايقول يا خير من دفنت في القاع انظره فطاب من طيبين
 القاع ولا كم نفسي الغداء فقبلت ساكناء فيه العفاف وفيه الجود والكرم
 ووقف اعرابي على قبرة الشريف فقال اللهم انك امرت بعقوب العبيد
 وهذا حببي انا عبدك فاعف عني من النار على قبري حببيك فوقف به ها
 يا هذا تسال العتيق الى واحدك هل لا تسأل جميع الخلق اذ هبنا اعتقنا
 من النار وهم در مواهب تقول انت وقف الحياتم الا هم على قبرة صلى
 الله عليه وسلم فقال يا رب اننا نردنا قبر نبينا فلا نردنا غايبا فقول
 يا هذا اما اذ نالت في زيارة قبر حبينا ثم وقد قبلناك فادرجت انت ومن معك
 من الزوايا مغفورا الكرم وقال بن ابي فديك سمعت بعض من ادركك يقول
 بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقرأ هذه الآية
 ان الله وملائكته يصلون وقال صلى الله عليه وسلم حتى يقولها
 سبعين مرة تكتب له اموال من الدنيا والآخرى ولا ينقص له حاجة قال
 الشيخ دين الدين الرافعي الى وغيره والاولى ان ينادي يا رسول الله

وان كانت الرواية يا محمد انتهى قد نبهت على ذلك مع مزيد بيان في كتاب
 لوامع الإنوار في الأدعية والآدابازمكيه ويكثر الدعاء والتضرع ووجه
 التوبة في حصرت الكرمية وبسال الله تعالى بجاهه ان يجعلها توبة نصوحا
 ويكثر من الصلوة والسلام على رسول الله بحضرة الشرفية حيث يسمي حبه
 ويرد عليه وبارمكيه وينبغي للزائر ان يكثر من الدعاء والتضرع والاستغفار
 والتشفع والتوسل به صلى الله عليه وسلم فجزيل من استشفع به ان
 يشفعه الله واعلم ان الاستغانة هي طلب الغوث والمستغنى فطالب
 المستغاث ان يحصل الغوث منه فلا فرق بين ان يعبر بلفظ الاستغاث
 والتوسل والتشفع والتوجه لانهم من الحجة والوجاهة ومعناه علو القدر
 والمنزلة وقد توسل بصاحب الحجة الى من هو اعلى منه ثم ان كل من لا
 يستعان بالتوسل والتشفع والتوجه بالنبى صلى الله عليه وسلم كما
 ذكره في تحقيق النعمة ومصباح الطالوم واقع في كل حال قبل خلقه وبعده
 خلقه في مدة حياته في الدنيا وبعده موته في مدة البرزخ وبعده البعث
 في عرصات القيامة واما الحال الاولى فحسبك ما قدمته في المقصد الاول
 من استشفاع ادم عليه السلام به لما اخرج من الجنة وقول الله تعالى
 له يا ادم لو استشفعت النبا محمد في اهل السموات والارض تشفعوا في
 حديث عمر بن الخطاب رضى الله عنه عند الحاكم والبيهقي وغيرهما واذ
 سالتني فقه غفرتك ويرحم الله نوحا برحمتي قال به قد اجاب الله
 ادم اذ دعا به محي في بطن السفينة فوح وماضت النار الخليل النور كما

ومن أجله نال النداء فخرج وأما التوسل به بعد خلقه فمد له سبابة
فمن ذلك الاستعانة به عليه السلام عند الخط وعدم الإطاعة
وذلك الاستعانة به من الجوع ومنه الخشب وما ذكرته في مقصود الخبير
ومن ذلك استعانة ذوى النجاة به ومجيبات ما دأبوا عليه من
والترمذي عن عثمان بن حنيف عن رجل عن إبراهيم بن علي بن عبد الله بن علي
وسلم فقال ادع الله أن يعافيني قال فاصبر فإنه يتوفى ما لم يمت
ويعفى بعد الداء اللهم أو أنتمسكت أفعوجي أيا كنت فاني
بني الرحمة يا حسين إلى أن توسل به إلى ربك في حاجتي ففعل
فتفعل في ذلك حتى زاد قد آم وقد البصر أما التوسل به من
عليه وسلم بنحو ما في الباب من نحو الكثر من أن توسل به أو يدع الله
وفي كتب من صباع الظلال في المستفيضة بنحو أن توسل به في ما أم
عبد الله المنان طوف من ذلك ولقد كان جهر في ذلك حتى دأبوا
أطباء وأثبت به مستعين واستغثت به على الله عليه وسلم بنحو ما
والعشر من جمادى الأولى سنة ثلاث وتسعين ومائة في مكة
نראה أنه شرفا وقسم على بالعدو إليها في عافيه بالاحتج واليمين
نايم إذا دأب من قوط اسكتب خبث هذا دأب اسكتب القسط
من الشريعة الشريعة بعد أن الترفيع لم يبق في ثمراته بطلت عليه
والله شيعا ما كنت أجد في شغل الشفاء يدركك الدين على الله عليه
وسلم ووقته في سنة خمس ومائة في مكة

بعد رجوعي من الزيارة الشريفة النبوية لقصد مصر اذ صرحت خادمتها
 عن الجنة واستمر بها اياما فاستشفعت به صلى الله عليه وسلم
 في ذلك فاناني ان في مناصي ومعه الجنى الصارع لما قال قد
 ارسله لك النبي صلى الله عليه وسلم فعانته في حقيقته ان لا
 يعود اليها ثم استيقظت وليس بها قلبه فكأنما نشطت من عقاب
 ولا زالت في عافية من ذلك حتى فارقتها بمكة سنة اربع وتسعين
 وثمانمائة والحمد لله رب العالمين وأما النوسل به صلى الله عليه وسلم
 في عرصات القيمة فمما قام عليه الاجماع وتواترت الاخبار في
 محدثت السفاة فعليك ايها الطالب ادراك السعادت والموت
 الحسن الحال في حضرت الغيب الشهادة بالتعلق يا ذيال لطفه وكرمه النظر
 على موايد ربه والتوسل بحاجته الشريف والتشفع بقدره المنيف
 فهو الوسيلة الى نيل المعاني واقتناص المرام والمفرع يوم الجزع والعلم
 لكافة الرسل الكرام واحجاله امامك فيما قرل بك من النوازل و
 امامك فيما تحاوى من القرب والمنازل فانك نظرا بالمراد يا قصاة
 وتذكر رضا من احاط بكل شيء علما واحصاه واجتهد مادامت
 الطيبة حلا مكان في تحصيل انواع القربات ولازم قرع احوال
 السعادات باظهار الطلبات وارقي في مدارج العبادات وجرني
 سرادق المراتد ودر باب استنارة وروى براني مشبهة باسنان
 صحيح من رواية ابي صالح السمان عن مالك الدارقان اصل الناس

قُطِبَ فِي زَمَنِ عِمْرَانَ الْخَطَابَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِيَاءَ دَجَلٍ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَسْقِ أَمْتًا فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا
 فَأَتَى الرَّجُلَ فِي الْمَنَامِ فَقِيلَ أَيْتَ عِمْرَانَ تَجْعَلُ دَرَجَتَهُ الْجَنَّةَ فِي مِزَابِ النِّعَمَانِ
 مِنْ نَوْبِ لَوْزِلِ الْعُلَمَاءِ وَذَوِ الْحَاجَاتِ يَزُورُونَ قَبْرَ الْأَمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَيَتَوَسَّلُونَ إِلَى اللَّهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِمْ وَيُرُونَ
 مَخْرَجَ ذَلِكَ مِنْهُمْ الْأَمَامَ الشَّافِعِي يَقُولُ أَنِي لَا تَبْرِكُ بِلَا أَبِي حَنِيفَةَ وَاجِئِ
 إِلَى قَبْرِهِ يَعْنِي زَائِرًا فَإِذَا عَرَضْتَ لِي مَاجِدَةً صِلَيْتَ دَرَجَتِي تَجَمُّتُ إِلَى
 قَبْرِهِ وَسَأَلَتِ اللَّهُ عَنْهُ فَمَا يَجِدُ حَتَّى يَقْضَى قَلْتُ وَذَكَرَ شَيْخُ شَرْحِنَا
 إِمَامَ الْوَلَايَةِ الرَّاهِدَ الْوَلِيَّ اللَّهُ الشَّيْخُ شَهَابُ الدِّينِ الْأَبَشِي فِي بَعْضِ
 مَضَنَّفَاتِهِ وَغَالِبُ ظَنِّي أَنَّهُ فِي شَرْحِ خُطْبَتِهِ مِنْهَا لَجَّ الْفُرُوقُ أَنَّ الْأَمَامَ
 الشَّافِعِي صَلَّى الصُّبْحَ بِمَقَامِ الْأَمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ فَلَمْ تَقْبَلْ فِي صَلَوةِ الصُّبْحِ فَتَقْصِلُ
 لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ تَادِبَا مَعَ هَذَا الْقَبْرِ فَمِنْ شَاءَ وَلِيَّ اللَّهُ وَكَتَابَ قُرَّةَ الْعَيْنَيْنِ فِي
 تَقْصِيلِ الشَّيْخَيْنِ ثَلَاثَةَ نَوْعٍ جَمِلَ أَشَارَةُ فَرَسُودِ أَخْفَرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَفَقًا
 مِنْهُمْ كَمَا اسْتَسْقَى زَعْمَ طَلَبِ كُنْهِهِ مِنْ حَدِيثِ ذَلِكَ قَالَ أَصَابَ الْمَنَامُ قُطِبَ فِي زَمَنِ
 عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِيَاءَ دَجَلٍ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَسْقِ أَمْتًا فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا قَالَ فَأَتَاهُ دَسُوسُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ أَيْتَ عِمْرَانَ تَجْعَلُ دَرَجَتَهُ الْجَنَّةَ
 لِلنَّاسِ فَإِنَّهُمْ سَيَسْقُونَ الْحَرَّ وَرَأَى أَبُو عِمْرَانَ فِي الْأَسْتِغَاثِ وَاضِحَ بَادٍ كَيْ تَقْلُ
 أَنْ تَشَاءَ وَلِيَّ اللَّهُ وَهَلْ بَوَى وَمِنْ دُونِكَ مِنْهَا يَمُومُ التَّزَامَانَةَ اخْتِجَا جَامِلًا عَلَى قَارِيٍّ وَرَفَقَةٍ تَمْرَحُ

مشكور و در حال محمد اسعین بخانی مینویس و بعد مثنوی سنین من و معنی استغفری اهل
 عمر قدس سر را دانستند و حقوا فقال بعض اصحابه ان له افضیلا اذی ان شمس
 بالناس الى قبر البخاری و تستغفر عن ذنوبه فغسی الله ان یستغفر الله
 و یبکی الناس عند القبر و شفوا بها و قد رسل الله تعالى من السماء
 عزیرا قام الناس من اجله مسعدا ایاهم الا ان شیطینا احدهم یخیر الی صولک
 سمرقند و در میان ساسانیان میگوید که شمس ما شایسته علامت است و این
 شمس اندک عباد بن الحریزی فی مغازیه که شرحه الامام فخر المصنف
 المصنف ان زیارت عبود و مرایت الامر الدیکه و جاءه الجان فی سرته و در
 طایفه امامان صیبه می رسد و تو می رسی از قبرها بجا آید و در آن
 اندک شمس دیا و مراد قبره و حدیثی است که در آن فایده رفع فی الله بر
 در اندک رکعتین کما له الامور و ما یست فقیل له فی ذالک
 اندک مع هذا الامام کان من انک فایده خلافت و خیریت و در میان
 بود و مسلمانان و فواید و الف و حقه ظاهر بتوضیح و در
 تیران و سحر و کلمات و اندک کلام باجماع و در
 العقیر و در میان ساسانیان و در میان دیگر می روند و در میان
 اکثر اهل بهشتان شنیده ام که میگویند که استغاثت بغیر خداوندی
 حاکم باشد یا جن و در باشد یا قرب مرده باشد یا زنده و مستعد است
 استعدت و بعضی امور ظاهره و در میان حاضرین مثل نه مطهر و طیب و در
 گرفته که در پیش سب و اما بهنگام سنا و دیگر نه که با منجم است

میگوید فی فنیحه بصیغة الفاعل ای لتقتنی الحاجة لی والمعنی لتکون
لحصول حاجتی ووصول مراد می و الا سناد مجازی فحالین درین
حدیث و دعوی اختصاص جواز خواندن آن بجناب حضرت صلی الله علیه وسلم میکند
و این ادعای شان در جنب مثل صاحب حصن حصین و غیره که حکم بعموم کردند قابل
اعتبار نیست چه صاحب حصن حصین میگوید من کانت لضررة و قطع میکند این شجره
خدیجه سو و عقیقت را از رخ و بن آنچه طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت نموده
که در خلافت عثمان بن عفان صاحب مندی را تعلیم نمود و اجازت داد چنانچه این
قصه در ما سبق تفصیل گذشت به پند که عثمان بن حنیف رضا را وی حدیث است
بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بجا جت مندی اجازت داد و آن شخص بر آن
عمل نمود و مطلب را برآمد و در حصن حصین آمده اذا اقلعت دابة فلیناد اعینونی
یا عباد الله و ان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی و قد جرب ذلك فحالین
درین حدیث بدو طور تغلیط میکنند اول حرج موقوف بودن این حدیث که صاحب حصن
حصین علامت موقوف نوشته است دیگر تصرف در معنی که از عباد الله احیاء و حیوان
و اراد و غرض تعلیم آنست که اگر ناگهان دانسته باشد بنام شان بخواند و اگر ندانسته باشد
باینطور بخواند و این بر دو امر تکیه اصل محض چه موقوف صرف بر حکم الله است بر و این
ابن ابی شیبہ و لفظ اذا اقلعت دابة فلیناد اعینونی یا عباد الله موقوف
نست بلکه مرفوع است بر وایت بزرگ و نوشتن صاحب حصن حصین لفظ علامت بر این
از حکم الله و نوشتن موقوف علامت وقف است و حصن علامت مصنف ابن ابی شیبہ

بعد از آن صریح دلالت بر آن میکند در روایت ثانی از طبرانی است و آن هم مخرج پس ثانی
 شد که جرح مجروح است و همچنان تقریر در معنی حدیث که آنرا عبادت حدیث از آن ابا
 میکند ملا علی قاری در شرح می نویسد اعینونی یا عباد الله المراد بهما الملائكة
 والمسلمون من الجن ورجال النجيب همون بآلة الاله الی برای رواه البراء
 عن بن عباس وروی ابن سنی عن بن مسعود مرفوعا اذ انفلتت ذی
 احدکم یا وضفالة فلینادیا عباد الله اعینونی فان الله تعالی عبا
 فی الاله من تحبسه قلت حکلی فی بعض تشبیه من البکاء فی العلم انفلتت
 له دابة اظنها بعللة وکان یعرف هذه الحادیث فقال له حبسها الله
 علیهم فی الحال فکنت انامرة مع جماعة فانفلتت منها بایمیه وخرجوا
 عنهما فقلته فوقفت فی الحال بغير سبب سبب هذا الكلام ذکره النووی
 فی الاذکار ورحمکم الله موصیای روی بن ابی شیبہ هذه الزیادة
 موقوفه من قول بن عباس رضی ودر شرح حدیث ثانی بعد طبری نویسد رواه
 الطبرانی عن نرید بن علی عن عقبه ابن غفران عن بنی الله صلی الله
 علیه وسلم انه قال اذا ضل احدکم شیئا فادعوا وهو باهن
 ایس بها ایس فلیقل یا عباد الله اعینونی فان الله عباد الا تراهم
 وقد جرب ذالت ای ذلت مجرب محقق طای رواه الطبرانی من
 حدیث عقبه بن غفران انه قال بعض العلماء الثقة حدیث حسن
 یتحتاج الیه السافرون وروی عن الشایخ انه مجرب قرن بها الذکر
 مارك ومولوی عبد الحم وروا استعانت فتونی نوشته وبران خواهم سی ودر کمال

[illegible]

طلب شراكم الله فما الموجب لحرمته ولا يجوز ان لا غرار بما في قيد السرايد
 ونظم الفريد ومن قال شتيا لله بعض كفر ولا وجه لذلك وكيف ذلك مع
 قولهم لا يخرج المؤمن الا سحر وما ادخله وقولهم الكفر شئ عظيم فلا
 يكفر المسلم اذا اختلف فيه ولو برأيه ضعيف ومعاذ الله ان جوابه
 الكفر بذلك وقد قال شارحه ينبغي ان يرجح فيها عدم الكفر ووجه
 التاخير بانه طالب شئ لله وهو جمل وعلى غنى عن كل شئ والكل محتاج
 اليه وهذا لا يختلف في خاطر احد فان ذكره للتعظيم كما في قوله تعالى
 فان لله خمسة ومثله كثير مولوي رفيع الدين در رساله اسرار المحبت نوشته
 المحبت مع الاحياء الحاضر من نافعه عاجلا واجلا واما مع الاموات
 فنافعه في الاعمال النية بشرك الاهلية والايمان واما في العاجل فليس
 دوام التوجه وتخليقة القلب معه في المحاولات ومداومة ذكره وكثرة
 الذاء له والبر معه بارسال الثواب اليه والاحسان الى اهله فذلك
 كثيرا ما نفتح باب الاوسية ويعطى منفعة الصخرة در شفاي فاض عياص
 منقول است ان عبد الله بن عمر خذرت مرحله ف قيل له اذكر اعجب الناس
 اليك بزل عنك وضاح يا محمد اة شاه ول الله والشاه عبد الغرير وقصيدة
 انبياء الغم نام بيگريد وصلى عليات الله يا خير خلقه ويا خير مأمول ويا خير
 واهب ويا خير من يرجي لك شفاعة ومنجودة قد فاق ببحر المسماة
 فاشهد ان الله راحم خلقه وانك مفتاح نكبات الواهبات اناك
 اعلى المرسلين مكانة وانت لهم شمس هم كالنواقيس انت شافع

بعد از آنکه دعا شنیدی که انبی سواد بن قادی انت صجیوی من حیوان
 مملکت اذا انشبت فی القالب بشر الخالب فما انا اخشی اذ مة مد لهمة
 و لا انا من رب الزمان بر اهب فانی منکم فی قلاع حصنة و
 احلید من میوف المحادب شاه ولی الله در ابتاه می نویسد آخر فی الشیخ
 ابو طاهر عز القاشی انه کتب الی البی علی الله علیه وسلم کتابا
 فی بعض حاجاته صودته یا رسول الله صلی الله علیه و آله است او
 الی منی ام هذا فحق قریب منی و ان بعدت الیها شفت فی سونی
 قعنا عما یجئ کما فی الذنب و الاخر و بته الی تو من احب اهلین و هم در
 کتاب مذکور نوشته بعض اصحاب طریق قادیان برای حصول بهات ختم باین طوری
 اول در رکعت نقل بعد از آن یکصد و بار و بعد از آن یکصد یازده بار کلمه
 بحجیه و یکصد یازده بار شیتا الله یا شیخ عبد القادر جیلانی و واضح باد که نام
 کتاب مذکور ابتاه فی سلسل اولیا الله نهاده و موضوع کتاب حالات و کلمات سلسل
 ادب است و اثبات نسبت خود سلسل و بر نقل و ختم ایراد مذکور پس مسلم بودن آن نزد
 مصنف ظاهر است و هم در کتاب مذکور نوشته بد آنکه ذکر برای کشف قبور اول چون مقبره
 در آید دو گانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم
 اطلال و الا در هر رکعت سوره اطلال پنج بار بخواند بعد از آن شیتا الله و یکصد و یکبار
 آیه الکرسی و بعضی سورهها بخواند و ختم کند و یکصد و یکبار بعد از آن طواف کند و در آن یکصد
 بخواند و اعاز از رساله بعد از طرف پایان رخساره بند و بایز نزدیک روی مبت پیشه بگو
 بار ب است یکبار بعد از اول طرف آسمان بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح

ما دام که التراح یا بدین ذکر کند ان شاء الله تعالی کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتم
 و در سمعات در انواع علاج حدیث نقیض نوشته دوم اگر با ارواح طیبه مشایخ متوجه شود
 و برای ایشان فاتحه خواند تا بزیارت قبر ایشان رود و از آنجا انجاب در یوزد کند باز
 از شاه مجد الفری صاحب مسائل بت پرستی مدد و بت میخواست عالمی منع کرد که بت
 مکن بت پرست گفت که اگر شرک با یک خدا دانسته پرستش کنی خدا البته شرک است و اگر خدای
 فیمیده پرستش نماید چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد و مجو
 یاز بت پرست گفت که بنی انسان از یکدیگر چه سوال می نمایند عالم گفت که بنی نوع زنده و زانی
 ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنیا و کالکاو و غیره مرده اند قدرت بر هیچ چیز ندارند
 بت پرست گفت شکی که از اهل قبور مدد و شفاعت می طلبید باید که امر شما هم بهتر که عاید شود
 القصه هر چه مقصود شما از اهل قبور است همان قسم مقصود من هم از صورت کنیا و کالکاست
 عجب ظاهره قوت اهل قبور دارند زنده بت و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور که اینست
 حاجات بنمایند میگویم با جا از بتان هم روای حاجات می شود اگر میگویند که بایست آن
 میگویم که از خدا برای ما شفاعت بخوانند من هم از بتان همین استمداد دارم پس بگو
 که جواز استمداد از اهل قبور ثابت شد پس بعضی سلیم ضعیف الاعتقاد از پرستش
 و مثالی و غیره چگونه باز جواب دادند و جواب درین سوال چند جا استنباه و اقامت شد
 آن چند جا را خبر دار باید شنیده ان شاء الله تعالی جواب سوال نجوبی واضح خواهد شد اول
 آنکه مدد خواستن چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام سلیم برخلاف حکم شرع
 از اهل قبور مدد میخواهند و پرستش نمیکند و بت پرستان مدد هم میخواهند و پرستش هم
 میکنند پرستش آنست که سجده بکنند یا طواف نمایند یا نام او را بطریق نصرت و در ساری

یا پنج یا نوبیام او کسند یا خود را بنده غلامی بگوید و هر که از مسلمانان جا بلی یا بل قبور این
خیر یا بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانانی می برآید دوم آنکه مددخواستن و دوطور بسیار
یکی آنکه مددخواستن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و بادشاه تو گوید که او بر همت خود مددی بخوبی
و عوام الناس از اولیا میخواهند که از جناب الهی غلامان مطلب یار و درخواست نمایند این
نوع مددخواستن در شرع از زنده و مرده جایز است و ویم آنکه بالاستقلال چیزی که مستحق
بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند و یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند اینها
خیر باری آنکه عا و سوال از جناب الهی در نیت بنظر باشد از مخلوق و در خواست نماید این نوع
حرام مطلق بلکه کفر است اگر مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه زنده باشد خواه مرده
این نوع مددخواهد از وایره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را
از مجذبان باطل خود میخواهند و آن را جایز می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان
خود شفاعت خواهم چنانچه شما از پسران و اولیا شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دخل
و تلیس نیست زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمیدانند و در دل خود تصور میکنند پس سخن
شفاعت سفارش است و سفارش نسبت که هر کس مطلب کسی از غیر خود بعرض و معترضین
او اسازد بت پرستان در وقت در خواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمیکویند که غلام
ما بحضور برود و کار بعلی و علی نمایند و مطلب یار از جناب او تعالی بر آید بلکه از بتان خود در خواست
مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است بهمان قسم مقصد من علم از شما
گهیا و کما است نیز خطا مد خطاست زیرا که ارواح را تعلق با بدن خود که در قبور مدفون اند البته
می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها از طرف خود صورت سنکها و درختان
از خراغ نموده قرار می دهند که صورت فلان است بی آنکه آن را تعلق بآن ابر و لوح باشد و این

قرار داد قبری را هیچ اثر نیست آری حاجت روائی بندگان خالق ابر از راه رجائیت خود میفرماید
 اینها می فهمند که از طرف بتان این فایده حاصل شده حق تعالی که عالم الغیب و الخفیات است حاجت
 بندگان خود را نمینهد و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از هر طرف که خواسته ^{مطلب}
 ایشان را بپای ایشان میدهد چنانچه در مشفق حاجت پسر خود را که صغیر السن است میدهد و در وقتیکه
 از دستگار و دایه خیری میطلبند باو نمیدهند الا که خدمتگار و دایه مقدرند و نه از دستمچین است حال
 بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام و آنچه مرقوم شده که پس هرگاه که جواب
 استمداد از اهل قبور ثابت شده بعضی صلیب معتقدان از پرستش سیتلا و مثلاً
 چگونگی باز خواهند پس فرق در میان استمداد از اهل قبور و پرستش سیتلا و مثلاً بیچند
 وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلیب و بزرگان بوده اند و سیتلا و بهوانی موسوم
 محض اند و وجود آنها معلوم نیست بلکه ظاهر اخیال بدی این مردم است دوم آنکه مثلاً و سیتلا
 بر تفرقه وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه و شیاطین اند که گمراهی از خلق بسته اند اینها را
 با ارواح طیبه انبیاء و اولیاء چه مناسبت سیم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعاست که از
 جناب الهی عرض کرده مطلب را برآورد و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت
 او نیست که کفر محض است انتی باید دانست که غرض از نقل این استفتاء الزام فحیب است
 صرف در باب استمداد و تفسیر غریزی و تفسیر سورة الشفت نوشته اول حالتی که بجز وجود باشد
 روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروضات از انبای محسن
 خود باقی است و الوقت گویا برونج است و در میان زندگانی دنیا و دستمخلاق عالم قبر که چو
 ازین طرف و چیری از آنطرف دارد و همین حالت حالت انکشاف نیکبها و بدیها است
 و در زندگان درین حالت نه و در میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند

و چنان گمان می برند که هنوز زنده اند و نه در حدیث نیست و در حال قبر وارد است که هر سال
 و ده با میگویند و نموانی اصلی و نیز وارد است که مرده در آن حالت مانده عرفی است که انتظار
 فریاد می برد و صدقات و ادید و فاقه و برین وقت بسیار بکار اومی آید و از اینجا است که طوایف
 بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چهل بعد فوت درین نوع ابداد کوشش تمام می نمایند
 و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم مثال ملاقات زندگان میکند و مافی الضمیر
 خود آنها را میکند و ویم حالتی است که بعد از انقطاع تعلقی زندگانی دنیا با کلیه و میدید و در این
 عظیم در مشاهد کیفیات مکسوب حاصل گردد و قوی گردد و منصرف ازین عالم گشته شده و بآن
 متوجه میگردد و حرکت معنوی او ازین جهان مطلق بپاک میشود و این حالت عوام مردم را
 است و بعضی از خواص او بسیار که خارج کمال و ارثا و بنی نوع خود گردانند و درین حالت نفی
 در دنیا داده و استعراق آنها بجهت کمال و وسعت اندر که آنها مانع توجه باین جهت میگردد
 و او بسیار تحصیل مطلب کمالا باطن از آنها می نمایند و از باب حاجات و مطالب حال شکلات
 خود از آنها میطلبند و می یابند و زبان حال آنها در آن وقت هم مترجم باین محالات است
 + من ایم جهان گرتوانی تن + اتمی ملتفا و در تفسیر امانه فاقه و نوشته دفن کردن گویا
 مسکنی برای روح ساعتی است بنا برین است که او یسای بدقونین و در کفن او اشعار و متفاد
 بجا ریت و آنها را افاده و اعانت نیز مقصور و تفسیر سور و فاقه و فضایل امیاء صدیقین و شهدا
 صالحین نوشته برکت و کلام و در انعام و در افعال و در مکانات ایشان و در همه چیز
 ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان شان پی در پی ظاهر میگردد و فرمود
 ایشان را بجای و مرتبه می بخشید که دعای شان مستجاب میشود بلکه در بر حاجتی بایشان توسل
 نمائند حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علایم ایشان را در عالم برزخ و مواضع قیامت

و در عالم ملکوت میدهند از آن قبیل نیست که خواهم موئین بدان استدلالتوانند کرد
 الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی و در اصطلاح اقسام شرک نوشته شده اصطلاح فصحیم
 تحصیل ربط با روح طیبه صلیا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعل می آرند و در هیچ
 خود و دیگر خلق بآن تنفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و طراوت و ارسال
 ثواب و صدقات برای آن ارواح منظور میدارند و مولوی رفیع الدین صاحب در رساله
 نذر می نویسد مسئله اول آنکه لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود بمعنی شرفیت چیست
 آنچه پیش بزرگان می برند و نیاز میگویند از آن نذر شد یعنی قسمی از آن کامی میشود
 و حکم آن نذر این است که اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است که وارد شده باشد
 لایزال و نیز قصه های حاجت با استقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضرر خود
 اعتقاد کردن نوعی از شرک و اگر بصورت است نه حقیقت و در واقع بر یکی از وجه مباح
 است اول آنکه خالص برای خدا ایتحالی است و ایشان مصرف محض گویا میگویند الهی
 این مراد من حاصل شود نذر تو بفرخنده ام آنصالح را ساختم و بیم آنکه ایشان را تنفع سازد
 و گویا میگویند یا حضرت در جناب الهی برای این شکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود
 طرف تو در جابجایی برای این مشکل انقید طعام یا نقد را ساختم تا ثواب این عاید بشما
 شود و این معنی جوید از او چرا که جناب نبوت مآب صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المؤمنین
 علی مرتضی رضی الله عنه را وصیت فرمودند که نازنده باشی از طرف من تیریانی کرده باشی
 و سعد بن عباد را فرمودند چاهسی بنا کن و بگویند لام سعد و چه سیوم آنکه آن بزرگ را
 در جناب الهی و سید سازد گویا میگویند الهی برکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی
 خود بر او که عمر خود در رضای و بندگی و در صاحبی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی

انفرد مال برای نوبت هم و ثواب آن خواه روح آن بزرگ سازم تا از هر احسان ما بماند
بزرگ خود شنود شوی و این هم است که مذکور شد خفیه است که لا اله الا الله ان محمدا
صواب نافله لمن شاء الله تعالی پس از آنچه مذکور شد ثواب استغاثت قول و فعل
و تقریر از جماع صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین و فقهاء و محدثین مقدسین و سایر
گرمه سرفاروق رضی الله عنه و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و عیبه الله ابن مسعود رضی الله
عنه و عثمان ابن عفیف رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و نایب جعدی برقی الله عنه و یحیی
بن یزید و ابن رضی الله عنه و حسن بصری و محمد بن المنکدر و امام علی موسی رضا علیه السلام
و امام مالک و ابن ابی فزیک و اسحاق و امام شافعی و حاتم اصم و ابن ابی شیبہ است
بخاری و ترمذی و ابن سنی و امام ابوبکر مفری و ابوالشج و ابوکر اقطع و طبرانی و ابن الجلی
و امام نووی و محمد بن حرب و ابی و حجت الاسلام غزالی و احمد ابن زروق و شیخ ابوالعباس
حضر می و امام ابو نصر مباح و ابن بخاری و ابن عساکر و ابن حوری و جہنی و امام ابونعیم الله
الذہبی و صاحب تحقیق الصدوق و قاضی عیاض و امام باج المذنب سبکی و ابو عمر و صاحب
اسعیاب و شمس الدین نجمه الحرمی و مسطلانی و شیخ ابن حجر و جلال الدین سیوطی
و امام زاری و شارح مقاصد و رین الدین مرغینانی و ابن بیام و قاضی خان و صاحب
فصل الخطاب و قاضی سمرقند و صاحب فتاوی خیریه و ملا علی قاری و میرک و شیخ عبدالحق
و جمیع ارباب مذاهب که تصنیف مساک کرده اند و شاه ولی الله و مولوی عبد الغفری
و مولوی رفیع الدین و غیر هم و اگر از کلمات طبقات حضرت عیوب القلین نور الکونین غوث اعظم
محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه و حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره
و اشمال سید اکرم بنوری که مجید رسایل خود با ایشان استشهاد کرده اند استناد و اعتقاد

اعتقاد اینست که این فرقد را خرافی است ازین حضرات و طعن بر این سلاسل اربعه شعار
 آنهاست یا کم خیر یا ابراد کینم تا دقیری میگردد و مجیباً که اصلاً ازین امور مبالات نیست
 در مآله سایل به محمد عابد اسدی انصاری استناد نموده حال آنکه جناب صدوح بیام سایل
 و ما به بخندید که اصل ناهنجار است ازین جناب صدوح شنیده و سایل مستعد و حاضر و آنها نشسته که
 بر جمیع پنجه باز کلام مجرب کرده ایم و در بلاد هند هم رسیده بعضی نزد غیر هم موجود و بر سایل مایه الامتیا مجرب
 هم تدبیرا نشیخ مذکور و عامه علمای حرمین و مصر و روم و شام و مغرب تکفیر و ما به
 نمودند مشمول سماعت موتی کلام اچیا و در شرح جایز است یا گناه که ام گناه
 صجواب عادت و تیکه کلام سایل است در هر جامی پس جایز است یا گناه که
 گناه و بهار تیکه کلام خود اینجا نیز می پرسد که جایز است یا گناه و الا این مقام پرسیدن
 باین عبارت نمی سند زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق با جبار است
 که این عمل ثابت است یا نه پس جواب این است که نزد اکثر خفیه سماعت موتی ثابت نیست چنان
 از کتاب کافی شرح وافیه و فتح القدیر حاشیه هدایه صراحت و اشاره که قرب به تفسیر است
 از متخلص شرح که و کفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود و در دیگر
 کتب هم موجود بنا بر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب گفته اموده شد فی الکتاب
 شرح الوافی فی باب بیان احکام الیمین فی الضرب و القتل و غیر ذلک و دخل
 قال ان ضربتک او کسوتک او کلمات او دخلت علیک او قال
 لامرأة وطیتک او قبلتک فبعد کسر یتقید یا حیوة حتی لو فعل
 هذا الاشياء بعد الموت لا یجنت لان الضرب اسم لفعل موزون
 و المیت لا یتکلم یضرب نبی ادم و اما ذلک مما یفرح به الله تعالی

كوفي عذاب اب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيما بينهم
 فقال بعضهم فهو من اصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب
 علينا قصد قيامه ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنحن لا
 نستغل بكيفته وعند العامة يوضع فيه الحيوة بقدر ما باله
 الحيوة المطلقة وقبل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك
 ملكتك عند الاطلاق فقال كسي لا مير فلانا اي ملكه وهو المراد
 يقول تعالى او كسوتهم والقليات من البيت لا يتحقق لان الموت ينافي الملك
 فلان ينافي ابتداء اولي لان نبوي السائر فيخذ بصدق لان فيه تسديد
 وقبل ان كانت شينه بالقاسر سيه يحث لانه يراد به الالباس والمقصود
 من الكلام الاقيام وذابا لا سماع وهذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى
 انا لا نسمع الموتى فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لما اتوا
 القلب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على راس القلب قال
 هل وجدتموهما وعد ربكم حقا فقال عمر رضي الله عنه انكلم الجنة
 فقال ما اسمهم باسمع من هو لاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث
 ما يشه رضي الله عنه قالت كذا نذر على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال الله تعالى انا لا نسمع للموتى وقال الله تعالى ما انت بمسمع من
 في القبر ر علي انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوبا به والعرض من
 ال دخول عليه اكرامه لتعظيمه او اهانته بتحقيره او نرايقه ولا يتحقق
 اكل بعد الموت لانه لا يزاد الميت وانما يزاد قبيرة قال نهيتكم من زيادة

القبور فزوروها ولان الميت كالغائب من طواف بياب رطل لو بعد من ايرا
له فمهما اولى والغرض من الوطى المتقبل قضاء الشهوة وقد لا يتحقق
بعد الموت انتهى في فتح القدير من باب اليمين في الضرب والقفل وغير
ذلك قول وكذلك الكلام يعني اذا علف لا يكلمه اقتصر على الحيوة
فلو كالم بعد موته لا يثبت لان المقصود منه الاقحام والموت ينافيه
لانه لا يسمع فلا يفهم واورد انه عليه الصلوة والسلام قال لاهل القبور
هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اكلم الميت يا رسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام والذي نفسي بيده ما انتم بسميع من هؤلاء
لما اقول منهم واميب بانه غير ثابت يعني من جهة المضي والافهوي
الحي وبعد ذلك بسبب ان عايشه مرضى الله عنها رده قوله تعالى وما
انت بسميع من في القبور وانما لا تسمع الموتى وبانه انما قاله على وجه
الموعظة لا الاحياء لانه فيهم اموات كما روى عن علي رضي الله عنه انه
قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين انا انساكم فليكن فيكم من اموالكم
فقهة وامداد وركو فقد سكنت فهذا خبره عندنا فما خبرنا عندكم
وبانه مخصوص بابواب تضييقا لغيره عليهم لكن في انه روى انه
عليه السلام قال ان الميت يسمع خفق فعالمهم اذا هم فواو يظن
في كتاب الخائز من هذا الشرح انتهى الص في فتح القدير في كتاب الخائز
هذا عند اكثر مشايخنا وهوان الميت لا يسمع عند الموت على ما مضى
به في كتاب الايمان في باب اليمين بالضرب لا يكلمه فكل ميتا

لا يثبت لأنها تنقذ على ما حث فيهم والميت ليس لك لعدم السماع
 وأورد قول عليه الصلوة والسلام في أهل القليب أنتسم باسمع لما أورد
 منهم وأجابوا تارة بأنه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت كيف
 يقول عليه الصلوة والسلام ذلك والله تعالى يقول وما أنت بمسمع
 من في القبور وإنك لا تسمع الموتى وتارة بأن تلك خصوصية عليه الصلوة
 والسلام معجزة وزيادة حسرة وتارة بأنه من ضرب المثل كما قال على
 رضي الله تعالى عنه وتشكل عليهم بما في مسلم أن الميت ليسمع قرع نعالهم
 إذا نضروا اللهم إلا أن يخصوا ذلك بأول الوضع في القبر مقدمة للسؤال
 جميعا بينه وبين الاثنين فأنفما تفيد أن تحقيق عدم سماعهم فأنه
 تعالى يشبه الكفار بالموتى لعدم إفادة بعد سماعهم وهو فرع عدم
 سماع الموتى انتهى وفي العيني شرح الأكرع عبادته هكذا اليمين في الضرب
 والقتل وغير ذلك ولو قال رجل أن ضربتك فبعدى حر وإن كسوتك
 فعلى كذا وإن كلمتك فأمرني طالق وإن دخلت عليك فامتنى حر
 تفيد بمنه بالحياة أي بحياة المخاطب حتى لو فعل به هذه الأشياء
 بعد موت المخاطب لا يثبت لأن هذه الأشياء لا تحقق في الميت لأن
 الضرب إيقاع الألام وبعد الموت لا يتصور ومنع ذلك في القبر هو صغ
 فيه الحياة على الصحيح وإن اختلفوا في كيفية إيقاعها إلى أن قالوا والكرام
 لا إقحام فلا يثبت في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه وسلم
 لعلي بن أبي طالب من المسلمين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت ردت

عائشه رضى الله عنها وقالت قال الله تعالى انك تسمع الموتى وما انت
تسمع من في القبور ولئن ثبت فهو مختص بالنبي صلى الله عليه وسلم
ويحوز ان يكون ذلك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب للموتى
انتهى وفي المستخلص شرح لوقال ان كانت فعبدي جبر وكله بعد موته
لا بحيث لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق في البيت فانقبل
قد روى ان النبي صلى الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من
اهل البدر من الكفار حين القاهو في القليب قام على امر القليب وقال عليه
الصلوة والسلام هل وعبدتموا وعاد ربكم فقال عمر انكم بالبيت
يا رسول الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا هاهنا
غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى وقوله وما انت سمع من
في القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل
بل المقصود من ذلك وعظ الاحياء لا افهام للموتى انتهى وفي الكفاية
شرح الهداية قوله ذلك الكلام بان حلفت لا يكلم فلانا ولا يدخل
دار فلان لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يسمع وذا لا يتحقق
بعد الموت فانقبل روى ان قلمي بدر من المشركين لما القوا في القليب
قام رسول الله صلى الله عليه وسلم برأس القليب قال هل وعبدتم
ما وعاد ربكم خفا وقال عمر انكم بالبيت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع
من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه المباح هذا الحديث عائشه رضى
عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت تسمع من في القبور

تبعه لو صح كان ذالك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل القصد
بذالك وعظ الامبياء الا فهام الموتى ونظيره ما روى ان ابن عباس
رضي الله عنه كان اذا اتى الناس قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين
اما انساءكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما اداسكم فقد سكنت
فهذا اخير لكم عندنا فما خبرنا عندكم وكان ذالك على سبيل الوعظ
للاصحاء لا على سبيل الخطاب بالجاهلات والموتى فنرا قبره كاهو لان
من طاف بباب امير لم يعد ذا ابراهيمي بحجة نقل عبارات طويلة معانها راجح
روفق داده که ازین قدر کتبات است حال آنکه از چهار پنج کتاب حکم اکثر خفیه یعنی هر یک
بحیث ثابت نمی شود چه کثرت اضافی را هم حدیث طویل و عریض مگر آنکه از کثرت کثرتی در نفس
اراده کند و آن نفع نیست و در بن کتب مذکوره هیچ یک تذکره این معنی نیست که این مذہب الضعیف
است بلکه مذہب بودن صاحب آن کتاب هم ثابت نمیکرد بلکه از بعضی انها صاف واضح
که نزد صاحب کتاب آن مذہب صحیح نیست و تذکره آن در ضمن استدلال بر عدم خست بطرفی
بحث واقع گردیده و در حقیقت این استدلال علم مقدم نیست چنانچه مجیب نیز در اینجا اقرار نموده
و ماده خلیه عوام که عبارت فتح القدر است اگر آن را بر خلاف طریق مذکور خود از اول تا آخر
مطالعین حاصل نقل سکیر تا فاد معارضه ظاهر میگردد بحال انما عبارت فتح القدر را اول
باید و بدو کتاب الایمان فتح القدر در عبارت منقول مجیب هم حواله کتاب النجایر منظور است
عبارت آن این است و اما التلحین بعد الموت و هی فی القبر فقیل بفعل
الحقیقه ما روی تا و نسب الی اهل السنة و الجماعة و خلافت الی المعتزله و قبل
لا و منه و لا ینهی عنه و یقول یا فلان بن فلان اذ کرد نیات الذی

عليه في دار الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وكما شاء
 ان اللفظ لا يجوز اخرجاه عن حقيقتها الا بالليل فنجب تعبنا وما في الكافر
 من انه ان كان فات مسلما لم يجز اليه بعد الموت والا لم يفيد ان يكون حله الصاء
 يعني ان المقصود منه التذكر في وقت تغرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت
 قد يتخار الشق الاول والاحتجاج اليه في حق تذكر تشييع الجنان عنه
 لسؤال فنفي الفائدة مطلقة مصنوع فعم الفائدة الاصلية منه متفتحة
 عندي ارميني ابر كتاب هذه المجازها عند اكثر مشايخنا هي ان
 لا يسمع عند هو على ما صرحوا به في كتاب الايمان في باب اليمين في الظن
 وحالف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يثبت لانها لا يتخذ على ما جئت فيهم ولم يثبت
 ليس كذلك بعد م السماع واورد قوله عليه السلام في اهل القبور
 ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا ناسق بانه مردود من عايشا
 رضى الله عنهما قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى
 يقول وما انت تسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وقارة بان تدل
 خصوصية له عليه السلام معجزة وزيادة حسرة على الكافرين بان
 انه مبرضب المثل كما قال على رضى الله عنه وتشكل عليهم ما في مسر
 ان الميت لسمع قرع بها لهم اذا نصر فوالله لا ان يخصوا ذلك باول
 لوضع في القبر مقدمة للسؤال جميعا بينه وبينه الا يتبين فابهمما فقيه
 تحقيق عدم سماعهم فانه تعالى يشبه الكفار بالموتى لا اذ به
 سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى الا انه على هذا ينبغي التفتير

بعد الموت لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون لهظ موتكم في حقيقة
 وهو قول ساجد انه من المشايخ وهو مجاز باعتبار ما كان نظر الى انه
 الان حي اذ ليس معنى الحي الا من في بده الروح وعلى كل حال يحتاج
 الى دليل اخر في التلقين حالة الاعتقاد اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي
 معا ولا مجازيان وليس يظهر معنى يعبر الحقيقي والمجازي يعتبر مستعمل
 فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضادا
 حاصلتس امك تليق بعد موت كذا في كذا بايد وبارع حيث لقوا موتاكم موتى
 حقيق بعد موت است ونبهت كذا في كذا نذهب باهل سنت وجماعت وخلاف ان
 متبر كذا في كذا امر كذا في كذا نهي كذا في كذا ان وشك في كذا في كذا حقيق
 نكر فتن بي دليل جازميت ومعنى حقيق في كذا في كذا موت پس همان ستين شده يعني مانعي
 از اراده معني حقيق در بجاينست وآنچه در كافي نوشته كه اگر مسلمان مرد بعد محتاج تلقيت
 ميت و كذا في كذا ميت پس است كه صارف از معني حقيق باشد يعني غرض از تلقيت
 بعد موت تدكير ميت در وقت تعرض شيطان و اين بعد موت مفيد ميت كه مسلمان محتاج
 ميت و غير مسلمان را فايده ميت و كاه اختيار كرده ميشود شق اول يعني مسلمان بود
 و احتياج هم هست بسوي تلقيت در حق تدكير ببارتحيث دل در وقت سوال پس نفى فايده
 مطلقا منوع است اري فايده اصلي مستفي است يعني كفن او كذا طيبه در حيات و ختم
 كلام برو و زدن آفت كه اختيار كردن اكثر مشايخ ما مجاز را در بجا يعني در لقوا موتاكم از
 سوي قريپ ميت اراده كردن مبني بر است كه سوي تزدانها نمي بشنود چنانچه بقرع كرده
 بان در كتاب الامان پس مخفف كلام اين همان ايك مرتكبين مجاز يعني مانع تلقيت

موت همان که سازد که منکر سماح میت اند و این بهام در ما سبق دلیل بالغین تلقین بعد موت
 را در نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله و آنچه بنمای منیع نشان نزد این بهام
 قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در ما الحق رد نموده پس استنباط عجیب فقه القدر
 بشمول دیگر کتب بخلاف اول و آخر و فصل بموصول تخلیطی پیش میت بلکه برای جواب دیگر
 کتب هم کافیت که کسی از ایشان در تحقیق و استناد بر مرتبه این بهام غیبت باقی مانده
 لفظ اکثر شایخا که ما به التعلیظ است چنانچه لفظ کثیر من الفقهاء در مسئله استمداد و ظاهر
 که مراد این بهام از اکثر شایخ مستدین و معتقدین و از اکثر مقابل قیل میت که این تقدیر
 مناسب بود و تضعیف نیست و لفظ اکثر شایخا چنانکه محبوسیده منیه و ثوق نیست و افاد
 این معنی نمیکند که همان قول مختار خفیه باشد یا ناقص هم همان مذہب دارد ماعراذ را لکن
 صالح اند که اتباع شان حسن باشد یا مقبوسین نزد ناقص یا جمهور حقیقه باشد و تباہی
 این بر استنباط عدم مهارت کتب فقه ذما استنباطی از طریزان است در همان فقه القدر
 کتاب الحج در فصل جزا و صید می نویسد قال شمس الامیة فی البسوط اکثر شایخا بقولنا
 بذه المسئلة اذا كان مع الحبر عم القاتل مسلح يقتل به لانه حکم من قتله
 فاما اذا لم يكن ما يقتل به فينبغي ان يحجب الجواز لان التمكن باعادة والى
 هذا ثم سافر في السير قال شمس الامیة ولا يصح عندی ان لا يحجب الجواز على
 الذمیر علی کل حال صی خیمین ثم شمس الامیة قال اکثر مشایخ نقل نموده سلم اند
 پس مراد این بهام از اکثر شایخا معتزله اند که منکر اند سماح موتی را در هم تلقین بعد موت را چنانچه
 در اول کلام صاف گفته که منع تلقین بسنت کرده شده است بسوی معتزله و امام را چه معنا
 که در خبر ثریا را چه خبر درین فی المذهب است در کتاب تلخیص الافراد نوشته در نیغنی ان

یلقن الیبت علی مذهب الامام الاعظم والمقتدی المکرم ومن لم یلقن فهو
 علی مذهب الاعترال و علماء اهل سنت که حدیث تفوا سو تا کم بار تلقین محض حل
 کرد و در لفظ موتی مجاز اختیار نمود و اندر نشان وجه اختصار مجاز هم سماع موتی
 نیست بلکه امری دیگر است و آن ایما مقصود تلقین که بودن لا اله الا الله اخر کلام سینه
 است ماضی نمی شود چنانکه در صحنی شرح می آید که کور و المراد الذی قرب من الموت
 جطر فی الحیاة یا ختم امر ما یقول الیه و ذالک لان التلقین مابطاعه و عده الملحق
 و حصول ذلت من الیبت محال ف امر نابیه حقیقه یکون امر للعاجز عند العقل
 یا بانه فوجب حملہ علی هذا المعنی فان قلت عند اهل السنة علی الحقیقه
 لانه یجب علی ملجاءت به الاثار فله یحل علی المجاز قلت لان
 المقصود من ذالک ان یکون اخر کلام الیبت کلام الشهادۃ فالتلقین
 فی قبره لایسا عد المقصود وقد قال علیه السلام من کان اخر کلامه
 قول لا اله الا الله دخل الجنة و رواه ابو هریرۃ و ما یغنی تلقین بعد دفن
 بسبب عدم سماع نیتند مگر معتزل و اختلاف اهل سنت در استحباب و عدم استحباب
 آن راجع است بصحت خبر و عدم صحت آن و تحقیق این امر در محل خود خواهد آمد باقی ماند
 استبعاد این امر که از مشایخ خفیه معتزل چگونه مراد باشد یا حنفی معتزل را چگونه متشیخ خود
 تواند بدین استبعاد و محض انما واقفی و جهالت است خفیه باعتبار دیگر و اعتزال با قضا
 دیگر نیز از مردم از معتزل و مرجع وزید و غیر هم حنفی نبوده اند خصوصاً معتزل که در فروع علی
 چند ان لغز و نمونہ در کتب خفیه نیز از ان برار روایت از معتزل موجود است قیاسی
 که بعضی می آید از ان نقل می آید که از مجاز انرا محض و در بعضی از کتب معتزل

و غیره شنا بر مغرله چه قدر روایت میکند و بچطور یاد میکند اول سید که در کتاب نوشته
از معتزلی نقل نموده و در باب زلزله القاری فی نویب قال رضی الله عنه سالت
استاذنا علاقه الدینیا برهان الاله المطهری قدس الله روحه و
اذبحا را الله درین کتاب القدر روایت نموده است که القدر را از دیگران کلم خواهد بود و نیز
بصیر ظاهر است و در باب ذباح از قاضی عبد الجبار و حوالیه ترجالی نقل نموده عن
ابی علی انه یجمل ذبیحة المجبرة اذ انکانت ابااء هو مجبرة فانهم کاهل
الذمة و انکانت ابااء هو من اهل العدل لو یجمل لا یفسد غیره المرتدین
بهینیه این سلسله را هم در کتاب خفیه موجود و مراد از مجره این است که معتزله خود را اهل
عدل و اهل سنت را مجرود میگویند و صاحب خفیه شبهه و نظایر را اشتباهه اقرار کرده
لا یجمل ذبیحة المجبری انکانت ابااء فیهما و انکانت مجبر یا محلت و صاحب
در التماریم بران راه رفقه گفته لا یجمل ذبیحة جبریه ابوة سنی و لواجره مجبریا
حلت انشابة لانه صا ذکره قضا لانکما یسلسل با تخال است چنانچه تموی در
شرح شبهه نوشته قبل علیه هذه المسئلة و انکانت فی القیسه و عبادته
و عن ابی علی انه یجمل ذبیحة المجبرة انکانت ابااء هو مجبرة فانهم کاهل
الذمة و انکانت ابااء هم من اهل العدل لو یجمل لا یفسد غیره المرتدین
انتهی و معیناها علی الاعتزال الصریح و الجحیم ان الله لا یفتخر به مع خلقه و
من القیة انتهی و المراد بانی علی الجبائی بعد مشایخ الاعتزال و
بالمجبرة اهل السنة و الجماعة که اینصغ عنه کلامه البیوتی الخفی فی
تفسیره فکان المص فسر ان المراد بالمجبرة الجبریه و لا یفسد البس لک كما یجمل

[illegible]

امام عصره بلاد مدافعه و بعد آن میگوید و كان من اكابر العلماء الخفية في
 المذهب معتزلي المعتقد و جاي دیگر میگوید الشيخ الامام برهان الدين
 علاقه الدنيا ناصرين الى الكارم عبد السيد بن علي الطهرى العراقي
 محمد او الخفي ازهرى مفتاء و الحاكم بابي الطهر و ابي الفتح و كان لسان
 البرهان في زمانه و سبحان البيان في اولاده عذيم التظير في الحق
 و اصوله فقيده المثل في تفرغ العلم و تاصيله بعد ان ميگوید و روى انه
 كان مراسا في الاعتزال و جاي دیگر میگوید الشيخ العلامة الامام صاحب
 الدروس يوسف بن ابي بكر محمد ابو يعقوب السكاكي الحنوا و زعمى اخذ الفروع
 و الاصول عن شيخه الاسلام علاء الدين محمد بن محمد الحنطلي اقا
 ورافعي در كتاب تدوين في ذكر اهل العلم و فقروين و ترجمه قاضى القضاة و محمد بن ابراهيم
 بن احمد الفقيه ابو نصر البخارى في نوبه و كان طاهر السداد معروفه فقيه و ما يتحل
 مذهب الى خفيه رحمه الله تعالى و له الطبع القوي و الشعر الجيد و الحفظ
 الرصيه الا انه كان شديدا في الاعتزال ثم عاد و الى الرد و كتاب ابتداء نوشته
 و اما الاحاديث و الاثار التي عليها بناء مذهب ابي حنيفه فقد دونها
 صاحب اسلايا الفقهاء الجفنين في كتاب الاثار الامام محمد بن الحسن الحلي
 ان قال و في ضعفا الموطا تاليف الامام محمد بن عوفى بل الله الحاصل الى اخره
 و درين سلسله شمار كرد مطرزي و زعمى را هم غرض اگر استقصاى اين باب شود
 شود كتابي خيگر كرد و بلكه اين فرق را يعنى خفيه را سمي است خاص و آن خفياي خيايچدر كتاب
 فريز العلوم مذکور است عا لا شككي و استنباطي نماز و نيکه از مشتايخنا در كلام اين باب

مقدر امداد به اطلاق خیزد بمتدبشایع است اهل علم عالم احلاق میکنند و نادر اقدان
 به حالت چنانچه عجیب در کتب و از قیاس نقل میکنند و لیکن این اندک را و متغری است و در
 از دیدن کتابی فقیه نمیتوان شد حال کتاب و مصنف آن و حال روایات و مآخذ آن
 و فهم معانی هم شرط است و آن بدون کتب از این فن دست یابند به حلی حصول بسیار
 در عایت شد و طبعات لغوی از دیانت دور است آدمی هر مطلب که مطلب فتح القدر
 صریح منافعی و معوی مجیب است که بحدث اول و آخر را است نموده باقی از کتب که نقل
 نموده مدان کتب هم مذکور نیست که این مذاهب اکثر خفیه است بلکه صغری در شرح بد آن
 سماعت موقی را مذاهب اهل سنت قرار داده و این همام از قول کافی که در فتح القدر
 جواب داده چنانکه گذشت الغرض سلسله تمام است بر اینکه بعد موت حالت نخواهد
 چه در کتب معتبره موجود که بنای ایمان بر عرف است بلکه از کتاب یا یکیه عجیب این
 سبب است نقل کرده در همان کتب هم در اول این امر موجود در کافی نوشته الاصل
 ان الاقطار المستتمه فی الایمان مبنیه علی الحرف عندنا الی اخرها قاف
 و لنا ان غرض الحافظ ما هو المتعارف فیقید بما هو غرضه الا تروی ان من
 سلف ان لا یستضی بالسراج او لا یجلس علی البساط فاستضاء بانوار
 او یجلس علی الارض لا یخشیه و ان سبی فی القرآن الشمس سراجا و الارض
 بساطا و رجل حلف ان لا یدخل بیتا لا یحیت یدخل الکعبه و المسجد
 و البیعه و الكنیسه و الدهل و وظلة باب الدار و الصفة الی
 اخرها قال و الجواب فی الصفة بناء علی عرفنا و فی عرف اهل الذکوة
 بخت لان صفا فهم علی هیئت البیوت و فی عرفنا الصفة لایکون

من حيث الدين وتشرح قول ما ترون ولو حلف لا ياكل الخبثا فاكل لحم السمك
 لا يثبت من نوبه مبنى الايمان على العرف والتشريع قول ما ترون ولو حلف
 لا ياكل راسا فيمنه على ما كتب في التناوين ويا ع في المصنف مشهورا بين
 وكان ابو حنيفة يقول ولا يدخل فيه راس الابل والبقر والغنم لما
 راي من عادة اهل الكوفة في هذا الثلاثة ثم تركوا هذا العادة
 في الابل فجمع وقال يثبت في راس الغنم والبقر خاصة ثم ان ابا حنيفة
 وشيخه لما شاهدوا عادة اهل بغداد وسائر البلدان انهم لا يفعلون
 ذلك الا في راس الغنم فعلم انه اختلاف عصور زمان لا اختلاف
 في حقيقة وبنهان والعرف الظاهر اصل في الايمان وتشرح قول حلف
 لا ياكل لحم القران لم يثبت مبنى ومجه الا يستبان ان هذا
 ليس كالا ما عرفنا الغرض بما ياتي مستقده في كتاب تذكر ان مقدمه مسطور ومبنى
 تشرح كثر وجود الايمان عند نافية على العرف وعند الشافعي واحدا على
 الحقيقة وعند مالك على معنى كلام القران وورق القدير ورباب الدين
 في الدخول مبنى قوله لا يدخل بيتا فدخل الكعبة او المسجد والكنيسة
 وهي مسجد اليهود والبيعة وهي معبد الضمالي لم يثبت لان الاصل
 ان الايمان مبنى على العرف عند مالك على الحقيقة الدخولية كما نقل
 عن الشافعي ولا على الاستعمال القراني كما عند مالك وعلى النية
 مطلقا كما عند احمد بل وورق القدير ورباب الدين في الكلام تشرح استبعاد
 في الدين من حيث كان في قوله لا ياكل الخبثا وهو يثبت في جميع كلامه

مكانه منه الا انه نائم حيث لانه قد كره ووصل الى سمعه الا انه لم
يذهب لثومته صاير كما اذا ناداه وهو نائم سمع لكنه لم يفهم لغافله
فانه يحث في هذا ان العلم بوصول صوته الى صاحبه غير ثابت فاذ
على فطنة ذالك فحكم به وهو كونه يحث لو كان مضغيا سالما سمع
ولهذا لو كان اصم حيث وفي بعض روايات البسوط شرط ان يوقظ ف
قال في بعضها فناداه او ايقظه وفي بعضها فناداه وايقظه قال واذا
مشاينما لانه اذا لم ينتبه بكلامه صاير كما اذا ناداه من بعيد جاز
بحيث لا يسمع صوته فضلا عن ان يميز مخروجه وفي ذالك يكون لا يسمع
الا متكلما ناديا فصاير كما لو كان ميتا لا يحث بكلامه بخلافه لا سمع
لانه سمع ان يقال كانه اذا كان بحيث لو لا الصم سمع لا يقال في الميت
كذالك لو لا الميت سمع لا نأقول بمينه لا نعتقد الا على الحي لا المتكلم
هو الكلام معه ولان الغرض من الخاف على ترك الكلام اظها المقاطعة
وذلك لا يتحقق في الميت ولا المعيد الذي لا شعور له ببداءة وكلامه
الى اخره وهم دران باب مي نوب ولو حلف لا يحدثه لا يحث الا ان
يشاغفه وكذلك بكلمة تقتصر على المناقشة وهم دران باب نوشته ولو كتب
اليه كتابا او ارسل رسولا لا يحث لانه لا يسمى كلاما عرفا خلا
لما لك رحمه الله واحمد رحمه الله واستدلوا لهم بقوله تعالى و
ما كان لشران بكلمة الله الا وحيا الى قوله او يرسل رسولا بغير
اياتي بنسبي الايمان على العرف ودعاب اليه في قوله والشركاء

نوشته و من حاشیه لایا کل کما افلوا کل کما العباد لا یجنت و در آخر این قول
نوشته فظهر ان قسمت ابی ضیفه صراها هب بالعرف لایا که ذکره الضیف
فی وجهه الاستحسان و در باب الیمین من الضریفه التخیل منسوبه قوله
و من قال ان ضربت باه و فید ی حرم فهو علی الحقیق محقق اذ اما ان ضربت
که یحرم فی لان الضریفه اسم للتخیل و قوله یحرم فی البدن اذ استعمال الله الایم
فی فعل قابل التادیب و لایا لایا و لایا لایا لا یحقق فی الیست لایا لایا
ان الحق ان الیست المذهب فی قاهره قوه وضع ضیفه الحیوة فقه و ما یحتمل لایا
و البنیة لایستحی عند اهل السنه معنی لو کان یقتضی ان الاجزاء یجنت
که یحذر الاجزاء بل هی مختلفه بطه بالتراب و ضربت جملة الحیوة فی ثلاث
الاجزاء التي لا تأخذها المجرم ان الله علی ذالک لودیع و الخلاف فیله
ان کان بناء علی انکار عذاب القبر و علی الاولیة یحتمل من عاقل القو
بالعذاب مع عدم الاحساس بما یحتمل فیله نوشته لایا لایا ان الایضا
لستعمله فی الایمان جنیه علی العرف عندنا و هم در کفایه از سبب کتب
الاسلام نقل نموده اعلم ان التکلیف و عبادت من اسما و کلامه کما فی
تکلیف نفسه فانه عبادت من اسما و عبادت نفسه الا ان اسما و العبادت من اسما
که یفوق علیه فاقین السبب الودی الیه من قهره و هو ان یقول
لوا عنی الیه اخذ و لایا یکن به و ما فحسب مع و اد لایا و مستحق استنباط
حقیقه الاسماع و در فهمیه و ایت نموده و لو تامل ان کما فلاح و ایت
و اد فلان لان المقصود من الکلام انما یحتمل ان یحقق بعد المرفق

وکذا المراد بالدخول عليه نزياته بنفسه لا بزيارة قبره وما وقع في قصة
 ضرب ايوب عليه السلام امراته وكرام النبي صلى الله عليه وسلم
 مع قتلى بدر من المشركين فالجواب بعد التماس الالتفات ان الفقهاء في مسائل
 الايمان مخصوصا بالخفية كانوا يعتبرون التعريف العام ولا اشتغال المهم
 في غير ذلك في العمان پس ذكر عدم سماع موتی در طی کلام بضمین ایراد سوال و جواب بطریق
 بحث و مواضات که عادت شرح و تمحیص است در ذیل ادعاست و جوده استحای تعبا
 گردیده و سلسله سماع موتی از علم فقه نیست چنانچه مجیب هم در محل طعن بر بایل میگوید که
 جواز و کنه در افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار است که این امر ثابت است
 یا نه اینتی فقه نیست مگر نام قسم اول و ثانی از فقه نیست و نه محلش علم فقه بلکه مقام پان
 فن دیگر پس با وجود اطلاع بر معنی رجوع نکردن تحقیق سلسله از اخبار که محل او است
 و سرکه نقل از فن دیگر که محل تحقیق آنست بلکه استطراد اندک کرده و دیده و کلامیکه در
 نموده اند فی الحقیقه اصول من عالی از شناساعت نیست و استدلال باین عبارات ثلاث
 فقیه و شایان محدث علاوه بر آن درین کتب عدم سماع موتی عام است کلام و سلام
 را و مجیب باین سوال نور و هم نوشته سماعت موتی سلام زایر از شرح مشکو
 طه علی قاری از سیوطی نقل نموده بلکه عبارتة قال السیوطی و اخرخ الفضلی
 عن ابی حنیفه رضی الله عنه قال ابو زید بن یار رسول الله ان طوطی
 علی المرتضی قال من ذکر الله بکلمة بعد اذان صریت علیهم قال قل السلام
 علیکم اذ لم یکن من المسلمین المومنین انتم لنا سلف و نحن لکم
 وانا ان شاء الله بکم لا حق قال ابو زید بن یار رسول الله ان طوطی

بجواب اى لا يسمع الحى ولا يفهم مردون حيث لا يسمع افقى بر كايك از عبارات متقول
 امش عدم سماع مطلقاً ثابت كرده اين جواب بهال نوز و هم چگونز راست خواهد آمد مگر اينكه
 كويد اين مسند از فقه شيعه متعلق به اخبار است و در خبر سماع سلام آمده چنانچه ملا على قارى
 از سيوطى نقل نموده بر ريب نقد يرايچ در باب سماع كلام نعم ملا على قارى نقل نموده
 باشد و يا سيوطى ذكر كرده بانه البته تمام تسليم فيزيكيايم و دو هوايى چنانچه اولاً از
 علمائى خفيه كه بمرتبه جامعيت رسيده و اينهمه دست و دست ميند به نقل نموده بعد از ان
 از كتاب سيوطى كه اكابر خفيه حواله بران نموده اند و از ديكر اير اخبار نقل نخواهم كرد ملا على
 قارى در شرح فقه اكبر نقل نموده قال القوقى ولا اصل فى ذالفت نعمت اعمل
 النعمة ان لا انسان ان يجعل ثوابه من اثاره صالحة او صوم او
 صدقه او حجا او غيرها و التاثير من ثواب الصدقة والعبادة
 للمالية وجوزة فى التبرع ذلك اقصى من الثواب ايت احسن المستحق ومنه نعم رضى
 ثواب القران الى الموتى و ثواب الصدقة والاسرار و جميع الثوابات بالعبادة
 غير للمالية و عند ابى حنيفة و اخبر اباه يابوزهرات و ثوابه الى ايتنا
 غسان المانع من ذالفت يفتى ابو حنيفة ان لا انسان الا ما سعى
 و يقول عليه السلام انما مات بزمانم انقطع عمله الحديث و الجواب ان
 الاية بوجه ان كان الذى اهدى ثواب عمله لغيره سعى فى الصالح
 الثواب الى ذلك الغير فيكون له ما سعى فبعد الاية ولا يكون له ما سعى
 الا بوصول الثواب اليه فكانت النتيجة لنا لا علينا و اما الحديث فيد
 على انقطاع عمله ونحن نقول به و اما الكلام فى وصول ثواب غيره

اليه والموصول للثواب الى ثلث هي الله سبحانه لان الميت لا يسمع
نفسه والقرين والبعث سماع في قدرته الحق سبحانه ودور مرقد
شرح حديث جبريل نوحته واستحب العلماء قراءة القرآن عند القبر
لهم المحدث اذ تلاوة القرآن اولى بالتنظيف من تسبيح الجريد ودور
شرح حديث صلوا على فان صلواتكم تنفعني حيث كنتم في نرس
قال الناصي وذالك النفوس الزكية القدسية اذا تجردت
عن العلايق البدنية عرجت والصلوات بالماء الا على ولم يبق
لها حجاب فترى الكل كالمشاهد بنفسها او باخبار الملائكة لها
وفيه سر يطالع عليه من تأييده ودر شرح حديث ان الله حرم
على الارض ان تأكل جساد الانبياء بيوسه وليس الامر كذلك
عرض وسامع بعد موت معصود رايايت فان ايسر الاموات انهم يسمعون
السماع والكلالة وبعضهم على اعمال اوفادهم في بعض الايام فحم
الانبياء يكون محبة ثم على الوجه الاكل ويحصل لبعضهم
من الشهداء والاولياء والعلماء الخط الاول في تحفظ ابد انفسهم
الظاهر بل بالتمسك بالعبادة والقراءة ونحوها في قبورهم الظاهر
الى قيام الساعة الاخرى وهذه المسائل كلها ذكرها الشيخ في
كتابه شرح المصنف في احوال القبور بالاخبار الصحيحة وانه
المراد بقوله قال الناصي وما افاد من نبوت حيوة انبياء طيبة
حيوانهم دون ويصلون في قبورهم شرح استخفاءهم عن العالم

والشراب كاللذذة اصل امرية فيه وقد صنف البيهقي خبره في
 ذلك وهم دران كتاب شرح حديث تذكور بجاي دكر في نوب ان تاكل
 اجساد الانياء الى جميع امراضهم فلا توفى لهم في الحالين ولذا قيل
 اولياء الله لا يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه اثارة
 الى ان الحضر على شجر الروح والجسد بخلاف غيرهم ومن في غير
 من الشهداء والاوتياء فان غير هؤلاء مورد معرفته الاشياء انما هي
 بارواحهم مع بعض اجسامهم فبني الله على النفس الاختصاص بالروح
 الاكلى والظاهر هو الاول لانه راي موسى في اوقات مختلفة في اماكن
 متعددة وهو جازع عقلا كما ورد به البحر الصادق حتى اى ما
 يوزق رزقا مغنوا فان الله تعالى قال في حق الشوقاء من استعمل
 احياء عند ربهم يرزقون فكيف سيدعهم بل بربانية لا يترك
 ان ايض من ثبوت الشهادة مع السعادة ثبوتها لكل النفس التي لله موصلة الى
 آخر ما قال ولا ينافي ان يكون هناك رزق محسوس ايض وهو الظاهر
 المتبادر وقد صح ان ارواح الشهداء في اجواف طير حضر قد اتي
 ثمة الجنة سواة الروحاني عن كعب بن مالك وفي رواية اخرى
 الشهداء في اجواف طير حضر قسرس في الجنة في حبيبات مناهج وناكل من
 ثم ثابوا في الى قتاديل بخت العز كركاب الجوارح من اجسادهم
 قال النبي صلى الله عليه وسلم والارواح تنشق على القبور والارواح
 وتسلم بيدها انتم يا معلمي الا قبل منتم منتمين يا معلمي وفي رواية

ما انتم باسحق منهم لكن لا يجيبون في شرح مسلم النوراني قال الازد
 قيل ان الميت يسمع علمه بظاهر هذا الحديث وفيه نظر لانه مخصص في حق
 طوكاء ورد عليها القاضي وقال يحل سماعهم علم ما يحل عليه سماع
 الموتى في احاديث عذاب القبر فثبتها التي لا مدفع لها وذلك ببلغيهم
 واحياء جزء فيهم يعقلون به ويسمعون في الوقت الذي يريد الله و
 قال الشيخ هذا هو المختار قال بزاهما م في شرح الهداية اعلم ان
 اكثر الشايخ الخفية على ان الميت لا يسمع على ما صرحوا به في كتاب
 الايمان لو حلف لا يكلمه فكله ميتا لا يحث له انما يتخذ علم ما يجيئ
 بفهم والميت ليس فذلك اقول هذا منهم مبني على ان مبني الايمان
 على الحرف فلا يلزم منه نفى حقيقته السماع كما قالوا فيمن حلف
 باكل اللحم فاكل السمك مع انه تعالى سماه لحما طريا قال واجابوا عن
 هذا الحديث تارة بانه مردود عن عائشة قالت كيف يقول صلى الله
 عليه وسلم ذلك والله تعالى يقول وما انت بمسمع من في القبور
 انك لا تسمع الموتى اقول الحديث المتفق عليه لا يسمع ان يكون مردود
 لا سيما ولا منافاة بينه وبين القرآن لان المراد من الموتى الكفار
 والنفى منتصب على نفى النفع لا على مطلق السمع كقول الله تعالى سمع
 بكم عني فوصوه لا يعقلون او على نفى الجواب المترتب على السمع قال البيضاوي
 في قوله تعالى لا تسمع الموتى وهم مثلهم لما سدد عن الحق متساوهم
 ان الله يسمع من يشاء اي يريد به فيوقفه بفهم اياته واكثاب

فبطائه وما انت تسمع من في القبور قبيح لتمثيل المصيرين على الكفر
 بالاموات والمبالغة في افراط عنهم انتهى فالاية من قبيل انك
 لا تهدي من اجبت ولكن الله يهدي من يشاء ثم قال وناثرة
 بان تلك خصوصية له صلى الله عليه وسلم معجزة وزيادة
 حسرة على الكافرين اقول برده قول فتادة الا في وبرده ان الاختصاص
 لا يصح الا بدليل وهو مفقود ههنا بل السؤال والجواب يتاقيانه
 قال وناثرة يانه من ضرب المثل اقول ويدفعه جوابه صلى الله
 عليه وسلم قال وتشكل عليهم خير مسلم ان الميت يسمع قريح نهارهم
 اذا حضروا اللهم لان مخصوصات باول الوضع في القبر مقدمة
 للسؤال جميعا بينه وبين الالبيين فانها ما يفيد ان تحقق عدم سماعهم
 فان الله تعالى تشبه الكفار بالموثقى لا فائدة بعد سماعهم وهو فرح
 عدم سماع الموتى انتهى وهو كما ترى في دفع نقصان يحصل به جمع
 مع ان ما ورد من السلام على الموتى يرد على التخصيص باول احوال
 الافراده الله اعلم عشق عليه وناثر النجادي قال فتادة اجابهم الله
 حتى اسمعهم قوله قبيحا او تصغيراى تحقيرا ونقطة اى انتقاما وحسرة
 ونذما اى تحسرا وتذمبا وكان الانزدي اخذ الاختصاص من هذا القول
 وهو خلاف قول الجمهور كما هو مبين في شرح الصدور في احوال
 القبور ودر شرح فقها كبرى نوب واحادة الروح اى ردها وتعلقها
 الى العبد اى حبه في جميع اجزائه وبعضها محبة او مفارقة حق

في المسئلة خلاف المتقول، وبعض الرخصة وقد ورد الاحاد بثبت المتطاهرة
 في البني المتواترة في المعنى في تحقيق حال البرزخ والعقبى وقد استوفينا
 شيخنا شيخنا الجليل السيوطي في كتابه المسمى بشرح العدد وروى في
 احوال القبور وفي كتابه المسمى بيد وراة السافرة في احوال الاخر
 بعلميت بهما انكنت تريد الاطراخ وارتفاع النزاع من الطباع وجملة
 الاذلة قوله تعالى يعرفون عليها عند وادعيا اي قبل القيمة وذلك
 في القبر يدل قوله تعالى يوم يقوم الساعة الآية وكذا قوله ولئن قلنا
 من العذاب الا دني دون العذاب الاكبر وقوله من اعرض عن ذكرى
 فان له معيشة ضنكا الآية فكانها انما هي من قول الامام وروى قولنا
 وسنة القبر حق وعذابه اي ايلامه من كافرين للكفار كما هو اجمعين فليحسن
 المسلمين في نوب اي عصاة المسلمين كما في سننه وكذا التعليل لبعض
 المؤمنين حق وقد ورد ان القبر روضة من رباخر الجنة او حفرة من
 سفر النيران رواه الترمذي والطبراني وفي الحديث ان القبر اول
 منازل الاخرة فان نجح منه فمابعدا امير منه وان لم ينجح منه فمابعدا
 جده استد منه رواه الترمذي والنسائي والحاكم بسند صحيح عن
 عثمان بن عفان رضي الله عنه وعلم ان اهل الجنة في القبر على ان الله
 تعالى الخلق في الميت نوع حي في القبر فرد رحمة الله عليه في الدنيا
 في اية هل بطا الروح عليه فالقول عزاني حينئذ التوقف الا ان
 كلفه هذا يدل على اعادته الروح اذ يحل للمؤمن فصل الحيا والقيامة

ولا يتصور بدون الروح وقيل قد يتصور لا ترى ان العالم لم يخرج
 روحه ويكون روحه متصلا بجسده حتى ينال في المنام ^{بشيء}
 بازينوب. ثم من الاول على انعام اهل الطاعة وادار اهل
 العصية قوله سبحانه ولا تحبين الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
 بل امواتا عند ربهم يرزقون فحينئذ تاهوا الآية وقوله تعالى مما
 خطبائهم اغر قوا فادخلوا انا ارا فان الاصل في وضع القاء ^{التعقيب}
 واختلف انه بالروح او بالبدن او بغيرهما وهو لا يخرج منهما الا انا فهو
 بصحته ولا تشتغل بالكييفاء ودر شرح قول امام وسها ان المقتول حيث
 يابجله ووقته المقدس ضوته من نوب اهل السنة والجماعة على
 انها مخلوقة ومن نقل الاجماع على ذلك محمد بن نصر المروزي
 وابن قتيبة وغيرهما واختلف الناس هل يموت الروح ام لا
 فقالت طائفة يموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت وقال اخرون
 لا يموت فانها خلقت للبقاء وانما تموت البدان وقد دل على ذلك
 الاحاديث الواردة في نعيم الوداح وعداها بعد المفارقة الى ان
 يرجعها الله تعالى في اجسادهم ثم اعلو ان الروح لها بالبدن ^{نفسه}
 انواع من التعلق متغايرة الاحكام الاول تعلقها في بطن الام
 جنينا الثاني تعلقها به في حال النوم فلهما به تعلق من وجه
 ومفارقة من وجه والرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقته
 وتجردت عنه فانها لم تفارقه فراقا كليا بحيث لا يبقى له التفات

البتة فأوردناها إليه وقت سلام المسلم عليه وورد الله ليح
 خفي فقال لهم عيسى بن مريم عليه السلام وهذا الرد أعادة خاصة لا يوجب حق
 البدن قبل يوم القيمة الخامس تعلقها به يوم بيعت الأجساد وهو أهل
 أنواع تعلقها إذا لا يقبل البدن دفعه موتا ولا فناء ولا شيئا من الفساد
 وليس السؤال في البرزخ للروح وحدها كما قال الفخر وغيره وافسد
 عنه قول من قال أنه للبدن بلا روح والأحاديث الصحيحة تدل على أن
 والحاصل أن أحكام الدنيا على الأبدان والأرواح تتبع لها وأحكام
 البرزخ على الأرواح والأبدان تتبع لها وأحكام الحشر والنشر على الأرواح
 والأجساد جميعا وشيخ عبد الحق دَرَجَرِي شَكُوه در باب زیارت القبور می نویسد
 عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت أدخل بيتي الذي فيه رسول الله
 كنت بودم من که می در آیدم خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 و ابو بکر نیز مدفون بود در وی وانی واضع فوی و حالامکه من نهنده و افکنده بودم
 جامه خود را یعنی او را از بدن و اقول انما هو نروحي و ابی و سبکتهم بدل خود
 یا اگر پرسند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است
 و پدر من که ابی بکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر بن الخطاب بر کاه که دفن کرده شد عمر
 رضی الله عنه معهم فوالله ما دخلته الا وانا حشد و دة علی ثیابی +
 پس بخدا در آیدم آن خانه را که مگر اگر نبسته شده است بر من جامه های من حیاء بر من عمر
 از جهت شرم داشتن آن عمر که بیکانه بود و راه احمد درین حدیث و لیلی واضح است
 بر حیات مبت و علم وی و اگر واجب است احترام میت نزد زیارت وی مخصوص

صالحان و معارف ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات ایشان بود
 زیرا که صالحان را بدو مبلغ است زیارت کنندگان خود را بر اندازد ادب ایشان
 کذا فی شرح الشیخ انتهی و در باب اسد البعث ترجمه حدیث قلین بدین معنی نویسد بدانکه
 این حدیث صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت جماع مراسمات را و حصول علم ایشان
 را با آنچه خطاب کرده میشود همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می نشیند و گوشت
 نعل مردم را و قتی که بر نیگردد و آزدن و همچنین در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اهل بقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد و مرایشان را و گفت سلام بر شما
 ای اهل دار سلیمان آمد شمار آنچه وعده کرده بودید و ما نیز از شما دعا
 می یونیم شما زیرا که خطاب با کسی که نشیند و در فهم معقول میت و نزدیک است
 که شمار کرده شود از جمله عجت و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عایشه
 رضی الله عنها قبر برادر خود را بعد الرحمن بن ابی بکر بیکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدیم
 در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانچه در باب زیارت القبور گذشت و نقل کرده است
 شیخ بن الهیام و شرح هدایه که اگر شیخ خفیه بر آنکه که میت می نشیند و توضیح کرده اند
 در کتاب الایمان که اگر یکی سوگند خورد که کلام بکنم پس کلام کرد او را بعد از مردن او حاشا
 نمیکرد و زیرا که چنین معتقد میکرد و بر کسی که وی حیثیت و قایلته فهم دارد و میت ایچنین میت
 و جواب داده اند اینجا نه از حدیث مسلم که ناطق است جماع میت قرع نعل مردم را
 را با آنکه این مخصوص بوقت نهادن میت در قبر است از برای مقدمه سوال و این تخصیص
 خلاف ظاهر است و دلیل نیست بر آن و ظاهر حدیث آنست که این حالت حاصلست
 میت را در قبر و جواب داده اند ازین حدیث که درین باب بعضی است و در خلافت

به ایشان گاهی بآنکه مخصوص است بحضرت علی علیه السلام و معجزه اوست
 بزیاده جبر است بر کافران و پوشیده و نماند که حمل بر این مجزوا احتمال و تا در حق
 حمل نتوان کرد و بر وی تا قیام نشود دلیل بر استیصال سماع و پروردگار عزوجل قاضی است
 بران و بسبب حواس مراد را که را عادت و مجزوا خلقی باری تعالی است چنانکه در کتب
 مقرر شده است و گاهی جواب میدهد بآنکه از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام
 و این از جواب اول بعید تر است و مبسوط ایان بر عرف عادت است نه حقیقت فایده
 و قوی ازین وجوه تا ویل ایشان است که این روایت مرود است از عایشه رضی الله
 عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه کوی این را رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و حال آنکه میگویدند ای تعالی اذک لا تسمع للوفی و ما انت بمسمع منی
 القیصر و فیسی تو ای محمد سخن شنواند و کسانی را که در قبر یا اندکذ اقال الشیخ من
 الی حاصم و در جواب لدینه میگوید که تاویل کرده است عایشه رضی الله عنها و گفته است
 که مراد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم است که گویند شما الان میدانید که آنچه من میگفتم حق
 است و گفته که و هم شد عمر را که بجا میآید و با جمله عایشه رضی الله عنها انکار کرد
 سماع موتی را و استدلال کرد باین روایت قرانی که مذکور شد و لکن علیا جواب داد و آن
 از قول عایشه رضی الله عنها و استدلال او بقرآن و قبول نکرد و انداین قول را از عایشه
 رضی الله عنها و در جواب لدینه نقل کرده از اسمعیلی که گفت بود نزد عایشه از فهم و ذکا و کثرت
 روایت و خوشی و رغوا مض معلوم آنچه زیاده بران تصور نباشد لکن پس نیست بسوی
 به این گفته مگر نفس که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا استحالة آن و مراد باین
 قرانی آنست که نمی بسوزد الی لک و ای تعالی سنواده و نیز مراد موتی و من فی القبور

موتی را در برنج با حوال آخرت و بحقیقت دین اسلام چرا که عایشه گفت و متفق علیه است و راو
 بحديث پس ممکن است علم با حوال دنیا و اهل دنیا و حقیقت دلیل نبرد اهل این عالم و سنیان
 آن با وجود بعای روح و آمده است که کافران تنها خواهند کرد و دعوی دنیا و آید است که چون
 است از سوال شکر و دیگر جواب نگیرد و در احتیاج آید آرزو میکند و میگوید ای کاش کسی باشد
 که خبر کند بآل من که در راحتم و خوشم و با الحمد کتاب و سنت مملو و مشغول اند با بخار و آثار که
 دلالت میکند بر وجود عظمی مرتوی را بدینا و اهل آن پس شکر شود آن را که جابل با بخار و شکر
 دین و گفتن من و بنجد اتوفیق الهی و در شرح عربی میگوید اعلم ان هذا الحديث المتفق
 علی صحته صریح فی ثبوت السماع للموتی و حصول العلم لهم بما ینالطوب
 و کذاک حدیث مسلم ان المیت یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا و ما
 یجاء فی زیارته صلی الله علیه و سلم اهل البقیع و السلام علیهم و
 الخطاب معهم بقوله السلام علیکم و انا کم ما توقعنا
 غدا و حبلون و انا انشاء الله بکم للاحقون فان الخطاب مع من
 لا یسمع و لا ینفک عما لا یعقل و کاد یعد من العت و لیس هذا مخصوصا
 به علیه الصلوة و السلام بل هی سنة مستمرة لمن یرزق و القبر و حیا
 فی حدیث الترمذی انه لما نزلت عایشه قبر اخیه عبد الرحمن
 بن ابی بکر خاطبته و قالت والله لو خضرتک ما دفت لاحتیت مت
 و لو شجرتک ما نردتک و قد ذکر و ا فی توجیه قوله صلی الله
 علیه و سلم تخیه المیت انه لیس المراد المنع من تخیه بالسلام
 بل المراد انه لما لم یتوقع منته سرد السلام استوی

في حقه المتقدم والتأخير في فهم منه ان السماع حاصل له لا الرد
 ونقل عن الشيخ بن العمام في شرح الهداية ان اكثر الشايع الخفية
 على ان الميت لا تشفع وقد صرحوا في كتاب الايمان لو حلف لا يكلمه بول
 ميتا لا حيث لا فيها يعتقد على ما بحثت ففهم والميت ليس لك واجبا
 عن حديث مسلم الناطق بسماع الميت قرع نعاله يانه مخصوصا
 الوضع في القبر مقدمه للسؤال وهو خلاف الظاهر بل الظاهر ان
 هذه الحالة حاصلة له في القبر ثم اجابوا عن هذا الحديث المذكور
 في الباب تاسعة بان تلك حفرة ضمة له صلى الله عليه واله وسلم
 معجرة وزيادة حسرة على الكافري ولا ينبغي ان الحمل على ذلك مجرد
 احتمال وتناويل لا يذهب اليه حتى يقوم دليل على استجابه السماع لله
 تعالى قادر على ذلك وسبب الحمل بالاحساس والا وراك عادة
 كما نقرر في المذهب واخرى بان ذلك من ضرب التمثل وليس المراد
 حقيقة الكلام هذا البعد من الاول ومبنى الايمان على العرف لا الحقيقة
 واقوى وجوه تاويلهم ان هذا امر مودع عن عائشة حيث قال كيف
 يقول ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم والله تعالى يقول وما
 انت بسمع من في القبور كما قال الشيخ ابن العمام وفي المواهب اللدنية
 تناولت عائشة وقالت انما اراد النبي صلى الله عليه وسلم انهم لان
 يعلمون ان الذي اقول لهم حق ثم قرئت ان لا تشفع الموتي واما انت
 بسمع من في القبور ويعلم من صحيح البخاري انهما ما قالت انما قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم لان يعلمون ما كنت اقول لهم
حقه وشرحه القسط لا في بقوله اي وهو ابن عمر سمعون بدل يعلمون وبالحجة
عائشة منكورة سماع الموتى ولروايته من روى ذلك مستند
بنيين فانهم انفي ان يحقق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى
لا فائدة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى ولكن العلماء اجابوا عن
قول عائشة واستدلوا بها بالقرآن ولم يتلقوا هذا القول منها بالقبول
ونقل في المواهب عز الاعملى انه قال كان عند عائشة من الفهم
والذكاء وكثرة الرواية والفقرة على غوامض العلم بما لا ضرب عليه لكن
لا سبيل الى رد رواية ثقتنا لا بنص مثله بدل على فنحن اذ تخصصنا في
استحالة وكيف والجمع بين الذي انكره واثبتته غيرها يمكن لان قوله تعالى
ان لا تسمع الموتى لا يتنافى بقوله عليه الصلوة والسلام انهم سمعون
الاسماع هو بلا رخ الصوت من السمع في اذن السامع فان الله تعالى
هو الذي ابلغهم بان اسمعهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم بدل
انتهى وقد اوجب انضبان المراد بالموتى وميز في القبور هو الكفار صجرا من
غير فطر الى حقيقة الكلام والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم للمحق بدل
ان الايتين نزلتا في دعاء الكفار الى الايمان وعدم اجابتهم لذلك فانهم
وقد يقال المراد بالموتى موتى القلوب وبالقبور اجسادهم النبي فيها
تلك القلوب اليه هذا وقد ذكر في المواهب ان من الغريب في المغاري
ان ابن اسحق روى عن ابنت يونس بن بكير باسناد صحيح عن عائشة حديثا

مثل حديث أبي طاهر وفيه ما أنتربا سمع لما أقول منهم واخرجه
 احمد باسناد حسن فان كان محققا فكانها وجبت عن الانكار لما ثبت
 عندها من رواية هؤلاء الصحابة لكن فيما لم تشهد القضية وذكر
 في شرح البخاري مثل ذلك انتهى وجاءت عن عائشة انها قالت
 كنت اضع ثيابي في بيتي بعد وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 والي بكر فيه لانه ما كان بها الا زوجها والي فلما روي كنت استتر نفسي
 بماء امه وهن هذا لاثبات العلم والادراك لثبوت ثبوت
 السماع بما ذكر من رواية البخاري من قوله قال قتادة امها هو الله
 حتى استوصم قوله قوليما وتصغيره وتصغيره وتصغيره وتصغيره
 يرجع الى ما ثبت للموتى في القبور من الحيوة وذلك اما باحياءهم
 واعادة الروح الى الجسد كله او بعضه بحيث يحصل به السماع والفهم
 كما يحصل للذة والا لم ولا يذهب علميات انه ليس في هذا القول
 تخصيصه بالبنى صلى الله عليه واله وسلم معجزة له ولا الاختصاص
 بهؤلاء فانه تعالى قادر على ان يخلق تلك الحالة في الاموات كما
 عند نداءهم من اي شخص كان وفي اي زمان يكون قد ورد بالاسرار
 ثم اعلم انه قد ثبت من هذا سماع المصنفين كابرهم الاحياء ولعن تلوينا
 عن هذا فلا يلزم من قبي السماع في العلم في السماع يكون بمكان
 الذي في البدن وقد خربت ولما العلم فيكون بالروح فهو ما في
 بقى عليه الذي يكون بالقوى الجسمانية فيكون عليه بالروح تعالى

والبصائر لا على وجه الابصار والسمع بخروج الشطاع وصرع الصوت
 كما اول بعض المتكلمين سمع الله تعالى ونصره بالعلم بالمسموعات والبصائر
 وقد وردت الاخبار والآثار بعلم الموتي باحوال الزايرين ومعرفتهم
 اباهم حتى ورد ان الزايرة يوم الجمعة احب لانه يكون في هذا اليوم
 علم البت اتم والكل واحوال الزايرين لهم الكشف واظهر واين لا شك
 في حصول العلم للموتي باحوال الآخرة وحقيقة دين الاسلام
 فيمكن ان يكون العلم باحوال الدنيا واهلها استنباطا وما الدليل على
 نزوله مع بقاء الروح وقد جاء في الحديث ان الشهود انما اوامها عند
 الله لهم من النعمة والراحة قالوا له سبحانه من يجبر اخواننا فقال تعالى
 انا اخبرهم بذلك فانزل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل
 الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون الآية وقد جاء ان العرائس
 الذين قتلوا اخبروا اخواننا بان لقيت اربابا فرضى عنا وادنا فان
 كان هذا اقراءنا فقرأ ثم فصح تلاوته وجاء في الحديث ان الميت اذا
 فرغ من جواب الملكين بالخير فنور في القبر ويقال له ثم كنومة
 المرة يفيق فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم فعلم ان الموتي ثبت لهم العلم
 بالاهل والاخوان والاجاب وقد ثبت بالقرآن على الكفار العود الى
 الدنيا والتحير على اضلال خلافتهم اياهم كما قال يا ايها النبي ان اتخذ فلان
 خليلا او اذا كان لهم علم باصحابهم واقراهم في القيمة ففي البرزخ
 اولى وترى وباحملة الكتاب والسنة محمولان بانخبار وتدل على

وجود العلم للموتی بال دنیا و اهلها فلا مجال لا کما به الا لاهل بال اجداد
منکر بال دین در خانه مذکور است و ان قرء القرآن عند القبور فان فوی
ان یونسه فانه یقرء و ان لم یقصد بها ذالک فان الله تعالی یسمع
القرآن حیث کانت در قفاوی عالمگیری می نویسد و ان قرء القرآن عند
القبور ان فوی بذات ان یونسه صوت القرآن فانه یقرء و ان لم
یقصد ذلک فالله تعالی یسمع قراة القرآن حیث کان کذا فی قفاوی
فاضحان و در قاضی خان مینویسد و یکنه قطع الخشخاش الرطب من غیر
الحاجت حاصل انیک عامه اهل سنت و جمیهو خفیه یعنی سینه متفق اند بر علم و ادراک
و سماع اموات و نیست مخالف در ان مگر فرق اهل بوار محل افسوس این است که
محبیب اگر از اطلاع بر کتب مذکوره قاصر بود بر فتوی حد فاسد خود حکم مابه الاعتقاد و الاعتقاد
محبیب بود و نظر نمود و حال آنکه محیب در آخر حیات کاتب آن مرحوم بود و این قفاوی در دو
نوشته دست خاصر محیب نزد بعض خواص موجود و تا چند بی بعد وفات شان نیز
بر طریقه شان ملزم بود و ان اینست سؤال چه میفرماید علمای دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک و شعور میماند چنانچه زایران قبر خود را شناسند و سلام
شان بایشان نمود یا نه مجهول اب انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند
و برین معنی شرح شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرح شریف پس خدا بقبور
و تنقیح القبور متواتر ثابت است و تفصیل این ذکر می طویل میخواهد و در کتاب شرح
فی احوال القبور تنقیح شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و انما
نخ ابا القبور در کتب کلامه از مسأله حدیث است و بعضی از اهل کلام مسکون است

بکفر کرده اند و عذاب و تنگمیز ادراک و شعور نمی تواند شد و نیز در احادیث صحیح مشهور
 در باب زیارت قبور و سلام بر سوتی و هم کلامی با آنها که انتم سلفنا و نحن کلام
 و اما انشاء الله تعالی بکفر لا احققون ثبات است و در بخاری و مسلم موجود
 است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کفار میگردید و برگشته شد و بودند خطاب فرمود
 هلم وجدتم ما وعد ربکم حقاً کرم عرض کردند که یا رسول الله ما انکلم
 من اجساد لیس فیها اسرار و احضر فرمودند که ما انتم یا سمع منهم و لا کفهم
 یحییون و در حدیث دیگران بحدیث ثبات است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امر
 بل احياء شد و هم بر نهان فرمایند انتم الله من فضله بلکه از احیاء
 پس مانند گمان هم خوش وقت و استبشار ثبات است و یستبشرون بالذین
 یلقوا فیهم من خلفهم لا خوف علیهم و لا هم یخفون یا ایها النصارى و ادراک
 امور اگر کفر باشد در الحاد بودن اما شبه نیست و اما قواعد فلسفی پس بقادر روح بعد از
 مفارقت لوقتا شعور و ادراک اولدت روحانی و الام روحانی فی جمیع علی فلا سفا است الا
 هالیوس و لهذا الهی و فلا سفا نیست سوره اند و ظایر است که بدن دایم در تحلیل است
 روح در شعور و ادراک و ایاد در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور او چه
 قسم تاثیر تواند کرد سوالی اگر ادراک و شعور میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم میشود
 جواب ادراک و شعور اهل قبور بعد از حیات در بعضی امور زیاده میشود و در بعضی کم
 و در آنچه تعلق با امور غیبیه دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه تعلق با امور دنیویه یا
 ادراک بهم کم و سببش آنست که اشتغاف و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و از امور
 دنیوی لغافل و توجه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الاصل ادراک و شعور یکسان است

بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و التفات زیادتی و کمی در مشهور و ادا و ادراک واقع
 میشود و چنانچه در حقایق علیه را و کلامی در بار بسیار کم فهمند و لذا بد طعنه و محاسن
 و کیفیت نجات و اوقات را از راه با خوب و ادا می کنند و علماء فضلا و از این جهت که
 بسیار قاصر اند این بسبب قسوت توجه و التفات و کثرت آنست **سوال کسی**
 باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شد و چیزی از باطن اخذ می توان نمود
 یا نه **جواب** میتوان نمود و انست **شاه محمد الفریز** صاحب شفا آنا عشره میفرماید
 آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای بنائی از خود جدا میشوند قوای نفسانی و حیوانی
 و اگر وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضاً با بقا و مشهور و مطهر باشد بوجود قوای بنائی قریح
 لازم آید که ملائکه را مشهور و ادا و ادراک حسی و حرکتی و تحسینی و دفع منافع نباشد پس حال
 ارواح در عالم قبر مثل حال ملائکه است که بتوسط سنگی و بدنی کار میکنند و صاحب
 افعال حیوانی و نفسانی میگردند بی آنکه نفس بنائی همراه داشته باشند فرق بین
 که ملائکه موافق اعمال تنجیم و تعذیب است و ارواح را بر حسب اعمال مکتوبه تنجیم و تعذیب
 خواهد بود اینهمه که ذکر کردیم اگر کلام اعلام خفیه است حال نقل کنیم روایات چند از
 شرح الصدور و قبل از ذکر آن تمهیدی واجب الذکر است و آن اینکه فوق حد
 کیدی عجب فریده اند را در آن عوام بچاره و آن اینکه میگویند که مثلا جلالت شافعی
 است و شما خفی استدلال بقول شافعی چرا میگویند و این کید بوجه مرتفع او
 بلکه اختلاف شافعی و حنفی و فروع قیاسیه است البته در هر مذهب فرعی علی که تنها
 هر دو امام بزرگوار مختلف باشند مقلد یکی را استناد بدیگری علی التخصیص و کلام
 و از سبایل فروعی در آنکه اختلاف نمائند و در فروعی عمداً استناد میکنند به یکی و دیگری را

هارست تمام خفیه بت افید و شافیه بخفیه استدلال یکد کتب ما بین ازاں مخلوق
 اخبار ما یکد است راجع بخفیه و شافیه نیست و فیما بین خفیه و شافیه متعاددا افتراق
 لطیف نیست و یکی منکره الت و جمالت دیگری است دوم ایکه رجوع کریم بکتاب خفیه
 اگر این سند را حواله کرد بر شرح الصدور و تدریج و تصحیح آن کردند چنانچه از آنچه ذکر کردیم
 واضح است سیوم ایکه محیب هم در جواب سوال نوزدهم بر نقل ملا علی قاری از سیوطی
 و در جواب سوال بت سیوم بقدر عرض اعمال برافارب شرح الصدور استناد
 نموده حالا اتاع مجیب یا بچگونه محل کلام نیست و کتاب شرح الصدور که صرف موضوع
 برای همین نوع مسایل است از اول تا آخر در فخریات این فرقه است قلیلی از
 در اینجا ذکر میکنیم بلب زیارت القبور و علم الموتی بر و ابراهیم و در نتیجه لهم اخرج عن
 ابی الدنیا فی کتاب القبور عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ما من رجل بذور قبر اخیه و یجلس علیہ الا است
 حتی یقوم و اخرج ایه و البیوقی فی الشعب عن هريرة قال اذا مل الرجل
 بقبر کان یعرفه فسلم علیه الا مرد علیه السلام و اخرج ابن عب
 البر فی الاستذکار و التمهید عن بن عباس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان
 یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه و رد علیه السلام صحیح
 عبد الحق و اخرج العقیلی قال قال ابو برد بن یاسر رسول الله صلی
 الله علیه و سلم ان طرقتی علی الموتی فقل من کلامه انکلمه اذا
 یمر من کلامه قال قل السلام علیکم یا اهل القبر من المسلمین

الى اخر ما قال قال اجوز دينا رسول الله السبعون قال ليعلمون
 ولا يستطيعون ان يجيبوا قال قوله لا يستطيعون ان يجيبوا
 ليعلموا ولا فهم دون بحيث لا يسمع واخرج احمد والحاكم عن
 عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع ثوبي واقول انما هو ابى و
 زوجي فلما دفر عنهم ما دخلت الا وانا مشددة على ثيابي حيا
 من عمر وانشرح الطبراني في الاوساء عن عمر والحاكم عن البيهقي
 عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه وقف على
 مصعب بن عمير وجمع من احده فوقف عليه وعلى اصحابه
 اشهد انكم احياء عند الله قرىون فزورهم وسلموا عليهم فوالله
 نفسي بيده لا يسلم عليهم احدا الا ردوا عليه الى يوم القيمة
 واخرج ابن ابي الدنيا والبيهقي في الشعب عن سعد بن واسع قال
 بلغني ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة وفي ما قبله ويوما
 بعده واخرجنا ابي عن الضحاك قال من اراد قبر يوم السبت قبل طلوع
 الشمس علم البيت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لمكان يوم
 الجمعة منه قال السبكي عود الروح الى الجسد في الثبوت ثابت في
 الصحيح لسائر الموتى فضلا عن الشهود وانما النظر في استمرارها
 في البدن وفي ان البدن يصير حيا بها كحياة في الدنيا او حيا به
 وهي حيث شاء الله فان ملازمة الحياة للروح امر عادي لا
 عقلي وهذا اي ان البدن يصير بها حيا كحاله في الدنيا

محبو نزع العقل فان محرم به سمع ابتم وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد
له صلوة موسى في قبره فان الصلوة ليست من محرم اجبا ولا
الصفة المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء كلها صفات الاجسام
ولا يلزم من كونها حيوة حقيقة ان يكون الابدان معها كما كان
في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات
الاجسام التي نتأهلها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات
كالعلم والسمع فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولباير الموتي وقوا
غيره اختلف في حجة التشهد هل هي للروح فقط او للجسد معهما
معنى عدم البلى له علي قولين وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد
الانبياء بعد ما قضوا ردت اليهم ارواحهم فهم اجزاء عند تزلزل
الشهداء وقال ابن القيم في مسألة تراور الارواح وتلافيها الارواح
قسطان منعمة ومعنوية فاما المعنوية ففي شغل عن التراور و
الملاهي واما المنعمة الرسالة غير المحسوسة فتلافي تراور قد ذكر
ما كان ضرها في الدنيا وما يكون من اهل الدنيا فيكون كل روح
مع رفيقه الذي هو على مثل علمها وروح نبينا صلى الله عليه
واله وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى ومن يطعم الله والرسول
فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدقيين
والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية
ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الخناء والمرفع من محرم

في هذه الدور الثالث انتهى وقال سيد له في كتاب البرهان في علوم
 القرآن فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
 بل احياء كيف يكون امواتا احياء قلنا يجوز ان يحياهم الله في قبورهم
 وادواحمهم يكون في جزء من ابدانهم يحس جميع بهنه بالنعيم والذات
 لاجل ذلك الجزء كما يحس جميع بدن الحي ببرودة او حرارة يكون في جزء
 من اجزاء بدنه وقبل المرات ان الاجساد لا تبلى في قبورهم ولا ينقطع
 اوصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان الاندلسي في تفسير
 هذه الآية اختلف الناس في هذه الحياة فقال قوم معناها بقاء اوصالهم
 دون اجسادهم لاننا شاهد فسادها وفناءها وذهب اخرون ان الشهاد
 هي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعور نابه فحين نراهم
 على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى ونرى الجبال تحسبها
 جامدة وهي تمر من السحاب كما ترى النائم على ميتة وهو يرى في
 منامه ما يتنعم به او يتألم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء ولكن
 لا تشعرون فنبه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم لا يدركون
 الحياة بالمشاهدة والحس وهذا ابتداء الشهيد عن حقيقة وليس كان المراد
 حقيقة الروح فقط لم يحصل له تمثيل عن غير المنار كما سائر الاموات
 له في ذلك ولعلم المؤمنين بانهم جميع في كل الادوات فلم يكن يقدح
 ولكن لا يشعرون معني وقد كشف الله لبعض اوليائه في مشاهدته
 ونفل السجلى في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه لم يصر في مكان

فانفتحت طاقة فاذا شئخص على سر من يزيد به مصحف فخر فيه
 و امامه روضة مختل و ذلك ما يجد و علم انه من الشهداء كانه
 راى فى صفحة وجمعه جرحا و اورد ذلك ابي ابو حيان و يشبهه هذا
 ما حكاه اليا فعى فى دوزخ الرياحين عن بعض الصالحين حضرت قدس
 من العباد والحدثه فبينما انا اسبى الى الحد سقطت لينة من جلد قير
 عليه فطربت فاذا الشيخ جالس القبر عليه تياب بيض ففهم و فى
 حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو قير فيه فزفر براسه
 الى وقال لى اقامت الصاحه برحمتك الله قلت لا فقال برد اللينه الى
 موضعها عا قال الله فردو قيا و درينجا حكايات كثيره نقل نموده سلطانى مضمون
 حكايات سابقه بطرق متعدده و بعد از ان نوشته قال اليا فعى فى كفايه العقائد
 اجربا بعض الاحياء عن بعض الصالحين انه كان ياتى قير و الدرة فى بعض
 الاوقات و يتحدث معه و پس از ان روایات كثيره از كتب احاديث و محدثين
 نقل نموده كه برخى از ان بطريق التناط بقلمى ايد و اخر جرابين الى الدنيا فى
 كتاب القبرى لسند فيه مبهم عن عمر بن الخطاب انه حن بالبعير فقال
 السلام عليكم يا اهل القبور اخبار ما عندنا ان تساءلوه كذا و كذا
 و دياكم قد سكنت و اموالكم قد فوكت فاجابه ها حيف يا عمر بن الخطاب
 اخبار ما عندنا ان ما قد مناه فقد وجدناه و ما انفقناه فقد
 دبخنا و ما خلفنا فقد خسرناه و اخرجه الحاكم فى تاريخه نيشان و
 البيهقى و ابن عساكر فى تاريخه مشق نسته فيه من يجهل عن

سعيد بن المسيب قال دخلنا مقابر المدينة مع علي بن ابي طالب
يا اهل القبور السلام عليكم ورحمة الله وخير الوسا يا خبادكم
ام تريدون ان نخبركم قال فمضنا صونا وغالبكم السلام ورحمة
الله وبركاته يا امير المؤمنين اخبرنا انما كان بعدنا فقال علي ارجو
اذا واجهكم فقد تزوجن الى اخر ما قال فاجابه ميت قد تحرق الالفا
الحرق قال البيهقي اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت ابا عبد الله حمزة
بن محمد العلوي قال سمعت فاطمة بنت محمد بن يحيى يقول اخذني
ابي بالمدينة الى زيارة قبر الشهيد اء في يوم جمعة بين طلوع الفجر
والشمس فانت امشي خلفه فلما انتهى الى المقابر دفع صوته فقا
سلام عليكم بما صبرتم فتم عقي الدار قال فاجيب وعليك السلام
يا ابا عبد الله فالتفت الي الى فقال انت الجيب يا نبي فقلت لا فاحذ
بيدي فجعلني عن يمينه ثم اعاد السلام عليهم ثم جعل كل واحد منكم
يرد عليه السلام حتى فعل ذلك ثلاث مائة مرة فاني ساجده اشكرا
لله عز وجل واخرج الالكافي في السنة عن يحيى بن معين قال
قال حقا عجب ما رايت من هذه المقابر الى سمعت انساكا نين الرضي
وسمعت من قبر المودن فيودن وهو يجيبه من القبر واخرج بن عسار
في تاريخه بسنده من طريق الاصحش عن المفضل بن عمر قال والله
رايت داس الحسين رضى الله عنه حين سئل وانا بد مشق ويا ن
يا نى الرا من سر جلي فقرا سعي زرة الكيف حتى بلغ قول قد ارام

ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا قال فانطقوا الله الراس
بلسان دربر فقال اعجب من اصحاب الكهف قتلى وحملى قال اليقين
وقدر روى في الكلام بعد الموت عن جماعة باسمائيد صحيحه وبعد نقل سيا
از روایات در باب كلام احياء باصوات وجواب اسوات باحياء نوشته فوجد
ان اثر مستندة خرجها ائمة الحديث باسمائيد هم في كتبهم واوردها
تقوية لما احكاها اليافعي وقصد يقاله باز از يافعي نقل نموده بنسب اهل السنة
ان ارواح الموتى ترد بعض الاوقات من علمين او سبعين الى اجبا
هم في قبورهم عند ارادة الله تعالى وخصوصا ليلة الجمعة ويجلسون
ويتحدثون ويصيحون اهل التسليم ويغضب اهل العذاب قال ويختص
الارواح دون الاجساد بالنعيم والعذاب ما دامت في علمين او
سبعين وفي القبر يشترك الروح والجسد وقال في القصة الاحاديث ولا
يدل على ان الزاير متى جاء علم به المزدور وسمع سلامته وانسحب ورد
عليه وهذا عام في الشهداء وغيرهم وانه لا توقيت في ذلك وهو
اصح من اثر الفحاح الدال على التوقيت قال وقد شرع رسول الله صلى
الله عليه وسلم لآدمته ان يسلموا على القبور يسلمون من غياطونه
ممن يسمع ويعقل ودر باب مقرر ارواح بعد ذكر احاديث واثار يسلمون كما في ازان ابن
اخرج احمد والحاكم وصححه والبيهقي وابن ابى داود في البعث وابن ابى
الدين في القبور من طرق عن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اولاد المؤمنين في جبل من الجنة

يكفاهم ابراهيم ونساره حتى يردهم الى اباؤهم يوم القيمة ولقد مر شاهد
 في الصحيح في حديث سمرة في باب عذاب القبر اذ ابن قيم نقل نحوه لا
 منافاة بين كون الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن
 اتصال بحيث تدرك وتسمع وتضلي وتقرء وانما يستغرب هذا الكون
 الشاهد الذي ليس فيه ما شأنه هذا او امور البزخ والاخرة
 على غلط غير المألوف في الدنيا وهذا كله كلام ابن القيم وقال في موضع
 اخبر الروح من سرعة الحركة والاتصال الذي كل البصر ما يقتضي عرو
 من القبر الى السماء في ادنى لحظة وشاهد ذلك روح النائم فثبت
 ان روح النائم يصعد حتى تحترق السمع الطباقي وتستجد لله بين يدي
 العرش ثم ترد الى جسده في اليسر من ان قال حافظ ابن حجر في فتاوى
 ادواح المؤمنين في عليين وادواح الكفار في سجين ولكل روح
 اتصال مغشوى لا يشبه الاتصال في الحيوة الدنيا بل اشبه شئ به
 حال النائم وان كان هو استد من حال النائم اتصال قال وبهذا يجمع بين
 ما ورد ان مقبرها في عليين او سجين وبين ما نقله بن عبد البر عن
 الجمهور انها عند اقبية قبورها قال ومع ذلك فهي صاذون لها في القبر
 وتناوى الى محلها من عليين او سجين قلت ويؤيد ما ذكره من الاذن
 في القبر مع كون المقبر في عليين ما اخرج به ابن عساكر من طريق بن
 اسحق قال حدثني الحسين بن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى
 الله عليه واله وسلم قال بعد قتل جعفر لقد عرفني الليلة جعفر فتيقن

لقرا من الملائكة له خا حان مستخضبة قواد مها بالدم يريدون بئس
 بلدا باليمن واخرج بن عدي من حديث علي بن ابي طالب ان رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم قال عرفت جعفر في رفقته من الملائكة
 بشر من اهل بيته بالمطر واخرج الحاكم عن ابن عباس قال بينا النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم حالسا واسما بنت عميس قريها منه اذ حرك السيل
 وقال يا اسما هذا جعفر مع جبريل وميكائيل مر فاقبلوا علينا واخبر
 انه لقى المشركين يوم كذا وكذا قال فاصبت في جدي من متي وهي
 نذره وسبعين من طعنة وضربة ثم اخذت اللوابيد اليمتى فقطعت
 ثم اخذت بيدي اليسرى فعوضى الله من يدي جناحين اطير بهما
 مع جبرئيل وميكائيل انزل من الجنة حيث تشئت واكل من ثمارها
 ما تشئت قالت اسما هذا جعفر ما رفته الله من الخير لكن اخاف ان
 لا يصدق الناس فاصعد المنبر فاخبر به الناس فصعد المنبر فحمد الله
 واشى عليه ثم قال ان جعفر بن ابي طالب مر مع جبرئيل وميكائيل ولد
 جناسان عوضه الله من يديه فسلموا على ثم اخبرهم بما اخبرها وسموا
 ان سيوب وقال الحكيم الترمذي الاسرار واح يقول في البرزخ قنطر
 احوال الدنيا والملائكة تتحدث في السماء عن احوال الامم متين و
 اسرار تحت العرش واسرار طاهرة في الجنان والحيث شاءت على
 قدر رزقهم السعي الى الله تعالى ايام الحيرة وذكر البيهقي في كتاب
 عن ائمة الاثر مخفي لما ذكره من ان جبرئيل في اسرار الشهود و

من عيسى عليه السلام اورد معتد به البخاري عن البراء قال لما توفي ابراهيم بن
 النبي صلى الله عليه وسلم ان له عرضا في الجنة ثم قال فيكون رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم على ابنه ابراهيم بانه يرضع في
 الجنة وهذا في رواية البيهقي في مقبرة الرضا استخرج الخزاز بن محمد
 كلامي نقله نودا آخر شراين استشهد قد ورد ان الروح في القبر يرضع عليه
 مقدها من الجنة والانس ولا نأمرنا بالسلام على الذين يرضعون لولا ان كانوا
 قد ركب لما كان فيه غاية وبه ان محي نوب وتعلق عن طائفة من
 المتكلمين ان الارواح تموت بموت الاجساد ونسب الى المعتزلة وقال به
 جماعة من فقهاء الاندلس قديما ومنهم عبد الاعلى بن وهب بن عيسى
 بن عيسى بن ليابة ومن متأخريهم كاسمعيلى والنجي بكر بن العربي وقوله
 نكير العلماء لهذه المقالة حتى قال شيخون ابن سبيد وغيره هذا قول
 اهل البدع والصور الكثيرة الدالة على بقاء الارواح بعد مفارقة
 الابدان ترد ذلك وتطاول والفرق بين حيوة الشهداء وغيرهم
 للمؤمنين الذين ادوا عنهم في الجنة من وجهين احدهما ان ارواح
 الشهداء مخلوق لها اجساد وهي الطير التي يكون في حواصلها التمثل
 بذلك فعنها يكون المل من نعيم الارواح المجردة عن الاجساد
 الشهداء تدلوا اجسادهم للقل في سبيل الله فعوضوا عنها هذه
 الاجساد في البرزخ والتاني انهم يترقبون من الجنة وغيرهم ثبت
 في حقه مثل ذلك وان جاء انهم يعاقبون في سجن الجنة فبطل معنا

التعلق وقبل الأكل من الشجرة وبكل حال فلا يلزم مساواةهم للشهداء
في كمال نعيم في الأكل والله أعلم بما أخرجه بن السني عن بن مسعود
البنّي صلى الله عليه وآله وسلم كان إذا دخل المقابر قال السلام
عليكم ايها الأرواح القائنة والأبدان البالية والعظام النخرة التي خرجت
من الدنيا وهي بالله صومنة اللهم ادخل عليهما سر وحاضنة وسدا
منا فاقم ضعفت مسنده ما دل بأن المراد نفع الأرواح ذهابها من
الأجساد المشاهدة وازاب النعيم كرده وعرض المقعد لا يدل على أن
الروح في القبر ولا على فناه بل إن لما اتصالا به يصح أن يعرض عليهما
فإن للروح شأن آخر فيكون في الرفيق لا على وهي متصله بالبدن نجيش
إذا سلم المسلم على صاحبها رد عليه السلام وهي في مكانها هناك
وهذا جبرئيل عليه السلام رآه النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال
جناح منها جناح من سد الأفق وكان يدنو من النبي صلى الله عليه وآله وسلم
حين يضع ركبته على ركبته ويديه على فخذه وقلوب المخلصين متع
من الممكن أنه كان يدنو هذا الدنو وهو في منقرة من السموات وفي
الحديث في رواية جبرئيل فرغت راسي فإذا جبرئيل صاف قدميه
بين السماء والأرض يقول يا محمد صلى الله عليه وسلم أنت رسول
الله تعالى وأنا جبرئيل فجعلت لا صرف بصري إلى ناحية الأمانة
لك وعلى هذا يحمل تنزهه تعالى إلى السماء الدنيا ودنو لا عشية عرفه
وسخر فهو منزهة عن الحركة والامثال وأما ما في الغلط هنا من قياس الغالب

على الشاهد فيعتقد ان الروح من جنس ما يعود من الاجسام التي اذ
شغلت مكانا لم يمكن ان يكون في غيرة وهذا غلط محض وقد راي
النبي صلى الله عليه واله وسلم ليلة الاسراء موسى قائما يصلي
في قبره ومراة في السماء السادسة فالروح كانت هناك في مثال ولها
اتصال بالبدن بحيث يصلي في قبره ويرى على من يسلم عليه وهو
في الرفق الاعلى ولا لنا في بنى الامم فان شان الادواح غير شان
الابدان وقد مثل ذلك بعضهم بالشمس في السماء وبتعاقبها في
الأرض وان كان غير تام المطافه من حيث ان الشعاع إنما عرض
لشمس واما الروح فهي نفسها متحركة وكذلك مروية النبي صلى الله
عليه واله وسلم الانبياء ليلة الاسراء في السموات العظمى انه راي
فيها الادواح في مثل الاجساد هم وورد اسم احياء في قبورهم
قد قال صلى الله عليه واله وسلم من صلى على عند قبري سمعته
ومن صلى على نائيا ابليغة اخرج البيهقي في الشعب من حديث ابى هريرة
قال ان الله وكل بقبري ملكا اعطاه اسماع الخاق فلا يصلي على
احد الى يوم القيمة الا ابليغي باسمه واسم اميه اخبر به البراء والطبري
من حديث عمار بن ياسر هذا مع القطر بان مرويه في اعلى
مع ادواح الانبياء وهو الرفق الاعلى فثبت بانه لا منافاة بين
لون الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن اتصالا
بحيث تدرك وتسلم وتصل وتسمع وانما ينتشرب هذا الكون الشا

الدينوى ليس فيه ما يشابه هذا وصور البرزخ والاخرة على غبط غلالمالو
 فى الدنيا تا ايجام كلام ابن القيم است ودر باب نافى الميت بما يبلغه عمر الاحياء
 مى نوب راخرج الديلى عن عائشة دضى الله عنها عن النبى صلى الله عليه
 وسلم قال الميت يؤذيه فى قبره ما يؤذيه فى بيته قال القرطبي مجورا
 يكون الميت يبلغه من افعال الاحياء واقوالهم ما يؤذيه بلطفقة جدها
 الله تعالى لهم من ملك مبلغ او علامت او دليل او ما تشاء الله تعالى
 ولذلك زجر عن سوء القول فى الاموات ودر فضل قرات قران مى نوب
 قال القرطبي وقد قيل ان ثواب القراءة للمهادي والميت ثواب الاستماع
 ولذلك تلحقه الرحمة قال الله واذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا
 لعلمكم ترحمون ولا بعد من كرم الله تعالى ان يلحقه ثواب القراءة والاستماع
 معا ويلحقه ثواب ما يهدي اليه من القراءة وان لم يسمع كالصدقة والدعاء
 وفى فتاوى قاضى نك من الحنفية قرء القرآن عند القبور فان نوى بذلك
 ان يونسهم صوت القران فانه بفراوان لم يقصد ذلك فانه يسمع القراءة
 حيث كانت قال القرطبي استدل بعض علماؤنا على نفع الميت بالقراءة عنده
 القبر لجديث العسب الذى شقه النبى صلى الله عليه وسلم باثنى
 وخمسة وقال لعاده يخفف عنهما ما لم ييبسا ودرجائى مى نوب اكثر
 المسلمين على ان الروح جسم وهو الذى دل عليه الكتاب والسنة واجما
 الصريحة لوصفها فى الايات والاحاديد بالتوقى والقبض والامساك
 والادسال والتناول والاخراج والخروج والتغيم والتغذيب والرجوع

والدخول والرضا والامثال والتردد في البرزخ وانها تاكل وتشرب
وتسرح وتاوى وتنطق وتعرف وتذكر الى غير ذلك مما هو من صفات الاجساد
ودرجاى سينوب ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح
تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة دليلنا قوله تعالى كل نفس
ذائقة الموت والذائق لا بد ان يبقى بعد المذوق وما تقدم من هذا الكتاب
من الايات والاحاديث في بقائها وقصرها وتغيرها وتغيريها الى غير
ذلك ودرجاى مى نوب اختلاف في ان الروح تموت مع البدن ام الموت
للبدن وحده على قولنا والصواب انه ان اريد يزوقها الموت
مفارقة للجسد فمى هى ذائقة الموت بهذا المعنى وان اريد انها تاكل
فلا بل هى باقية بعد خلعه بالاجماع في فهم او عذاب وقد اخرج بن
عساكر في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن قنبر صاحب احد الايمان المالكية قال
سمعت سخون بن سعيد وذكر له عن رجل يذهب الى ان الادواح
تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع وبانسينوب
وانقبل باى شئ تمانى الادواح بعد مفارقت الاشباح حتى تتألف و
هل تتشكل تشكّل فالجواب على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات
قائمة بنفسها يصعد وينزل ويتقبل ويتفصل وتذهب وتجي وتحرك و
تسكن وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقرر صريح له تعالى ونفس وما
سقى بها واخبرنا مسولة كما قال الذي خلقت فسوىك فعولك
فسوى بدنك كالعالم بنفسه فتسوية البدن تابع لتسوية النفس

قال ومن هذا يعلم انما تأخذ من بدنها صورة متميزة عما عن غيرها وانما
 تاتر وتفعل عن البدن كما تاتر البدن ويفعل عنها فبالتسبب البدن بالطيب
 والخبيث منها كما يكسبها هي منه قال بل تميزها بعد المفارقة يكون اظهر
 من تميز الابدان والاشتباة بينها بعد من اشتباة الابدان فان
 الابدان تشبه كثير واما الارواح فقلما تشبه قال ويوضح هذا انهم
 شاهد ابدان الانبياء والائمة وهم يميزون في علمنا اظهر من غيرهم
 ذلك التميز راجعا الى مجرد ابدانهم بل هو مما عرفناه من صفات ادواتهم
 وانت ترى اخوتهم متفريقين متبتهين في الخلقة غاية الاشتباة و
 بين رجبها غاية البناين الى اخرها قال واذا كانت لللائكة تميز من غير
 ابدان شملهم كذا لك الحق فالارواح البشرية اولى قسطا لاني دروسا
 لديه نوشته واما الادراك كالعلم والسمع فلا شك ان ذلك ثابت
 له بل ولساير الموتي حكاه الشيخون من الذين المرغى ودر باب زيار
 قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم نوشته ويلزم من الادب والخشوع و
 التواضع غاير البصر في مقام الهيبة كما كان يفعل يزيد في حياته
 وليستحضر علمه بوقوفه بين يديه وسماعه سلامه كما هو في حياته
 اذ لا فرق بين موته وحيوته في مشاهدته لآلئته ومفرقة باحوالهم
 وبناتهم وغرائمهم ونحو احوالهم وذلك جلي عندك لا خفاء به فان قلت
 هذه الصفات فحسنة بالله تعالى فالجواب ان من انتقل
 الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلم احوال الاحياء غالبا وقده وقع

كثير من ذلك كما هو مظهر في مظنة ذلك وهو دروايب من يوسف
 ومن رايته حرق في قبره وكذلك الانبياء ولهذا قيل لا عدة على اذواجه
 وقيل ويصلي فيه باذان وامامة وقد حكى ابن زبالة وابن النجار ان
 الاذان ترك في ايام الحرة ثلاثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب
 في المسجد قال سعيد فاستنحت فدفوت الى القبر فلما خضت الظهر
 سمعت الاذان في القبر فصليت الظهر ثم مضى ذلك الاذان والا
 قامت في القبر بكل صلاة حتى مضت تلك ليل ورجع الناس عاد
 المودفون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان في قبر النبي صلى الله
 عليه واله وسلم انتهى وقد ثبت ان الانبياء يحجون ويلبون فانقلبت
 كيف يحجون ويصلون ويلبون وهم اموات في الدار الآخرة وليست
 وار عمل فالجواب انهم كالشهداء بل افضل منهم والشهداء احياء
 عند ربهم يزرعون في الارض ان يحجوا ويصلوا او يقول ان البرزخ يشجب
 عليه حكم الدنيا في شكايرهم من الاعمال ونزادة الامور وان
 النقط في الآخرة اما هو التكليف قد يحصل الاعمال عن غير تكليف
 على سبيل التلذذ بها ولهذا انفسهم ليحجون ويقرون القرآن ومن
 هذا اسمع النبي صلى الله عليه واله وسلم وقت الشفاعة وقد
 قال صاحب التلخيص ان ماله عليه السلام بعد موته قائم على شفاعة
 وماله وعدة من خصائصه ونقل امام البحر عنده ان ملائكة
 يحيون على ما كان في حياته فكان يفتق منه ابن بكر على اهله وشدة

وكان يرى انه باق على ملك النبي صلى الله عليه وآله وسلم كما
 الانبياء احياء وهذا يقتضي اثبات الحياة في احكام الدنيا وذلك
 زائد على حياة الشهيد والذي صرح به النووي ذوال ملكة وان
 ما ترك صدقة على جميع المسلمين لا يخص به وراثته فانقلت الفقيه
 ناطق بموته صلى الله عليه وآله وسلم قال الله تعالى انك ميت
 وانفسهم ميتون وقال عليه السلام اني مقبوض وقال الصديقي
 ان محمدا قد مات واجمع المسلمون على اطلاق ذلك اجابة الشبهة
 فقي الدين السبكي بان ذلك الموت غير مستمر وانه صلى الله عليه وآله
 وآله وسلم احيى بعد الموت ويكون انتقال الملك وخفة مشروطة
 بالموت المستمر والا فالحياة الثانية حياة اخرى يتزولا عنها
 واكمل من حياة الشهيد وهى ثابتة بالروح بلا اشتكال وقد ثبت
 ان اجساد الانبياء لا تبلى اذ تعود الروح الى الجسد ثابت في الصحيح
 لسائر الموتى فضلا عن الشهداء فضلا عن الانبياء وانما النظر في
 استمرارها في البدن وفي ان البدن يصير حيا كحاله في الدنيا
 او حيا بدنها وهى حيث شاء الله فان ملازمة الحياة للروح امر
 عادى لا عقلى فهذا مما يجوز به العقل فان صح سمع اتع وقد ذكر جماعة
 من العلماء وشهدوا له صلوة موسى في قبره فاد البصولة ليستدعي
 جسد احياء ولك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء كلها صفا
 الاحسام ولا يلزم من كونها حياة حقيقة ان يكون الابدان معها

كما كانت في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من
 صفات الاجسام التي نشاهد هابل يكون لها حكم اخر فليس في العقل
 ما يمنع من اثبات الحيوة الحقيقية لهم واما الادراكات كالعلوم والسماع فلا
 شك ان ذلك ثابت لهم بل ولساير المولى في حكاية الشيخ زين الدين
 الرازي وقال انه في كبر وجوده وفي مثله فالتناقص المتناقصون
 ودر باب زيارت قبر الشريف سيدي ويدعي للوزير ان يستحضر من الخشوع ما
 امكنه ويمكن مقصوده في سلامته بين الجهر والاسرار وفي البخاري ان
 عمر رضي الله عنه قال لرجلين من اهل الطائف لو كنتم من اهل
 البلاد لا وجعنا كما ضربا ترفعان اصواتكما في مسجد رسول الله صلى الله
 عليه واله وسلم وقد روى عن ابى بكر الصديق رضي الله عنه
 قال لا ينبغي رفع الصوت على نبي حيا ولا ميتا وروى عن عائشة رضي
 الله عنها انها كانت تسمع صوت الوعد يوقد والمسمار قضر في بعض
 الدور المطيفة لمسجد النبي صلى الله عليه وسلم فترسل اليهم لا تزدوا
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قالوا وما عمل علي بن ابي طالب
 مصرع واده الا بالمناصع توقيا لذلك فقله من ذبالة فيجب الادب
 معه وبعد اذ ان كفته من انتقل الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلم اصول
 الاحياء غالبا ووقع كثير من ذلك كما هو مظهر في مطنة ذلك من
 الكتب ميگوي وقد روى بن المبارك عن سعيد بن المسيب ليس من يوم
 الا يغيرض على النبي صلى الله عليه واله وسلم اعمال امته عذوة

وعشية فيعرفهم بسيماهم واعمالهم فلذلك يشهد لصميم بازيمكوبه ويكثر
من الصلوة والسلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فخر
الترقية حيث سمعته ويش عليه وقد روى ابي داود من حديث ابي
هريرة رضي الله عنه انه صلى الله عليه وآله وسلم قال ما من مسلم
يسلم على لارد الله على روحى حتى ادد عليه السلام وعند ابي شعبة
من حديث ابي هريرة رضي الله عنه عن ابي داود من حديث ابي
صلى على نابتا بلخته وعن سليمان ابن بجم في ما ذكره القاضي عيا
في الشفاء قال رايت النبي صلى الله عليه وآله وسلم في النوم فقلت يا
رسول الله هؤلاء الذين يافتون يستلمون عليك اتفقهم سلامهم
قال نعم ارد عليهم ولا تمتك ان حيوة الانبياء عليهم السلام ثابتة
مستمرة معلومة وبنينا صلى الله عليه وآله وسلم افضلهم واذا كان
كذلك ينبغي ان تكون جباته اكمل واقم من حيوة سائرهم فان قال
مستقيم الطبع روى الفهم لو كان حيوة صلى الله عليه وآله وسلم مستمرة
ثابتة لما كان لود روحه معنى كما قال لارد الله على روحى فيجاب عن
ذلك من وجوه احد ها ان هذا اعلام ثبوت وصف الحيات دائما
لثبوت رد السلام دائما فوصف الحيات لا دم لود السلام اللادم و
الادم يجب وجوده عند ملزومه او ملزوم ملزومه ووصف الحيوة
ثابت دائما لان ملزوم ملزومه ثابت دائما وهذا من تفاسات
بحر البيان في اثبات المقصود باكمل انواع البلاغة واجمل فنون

البراعة التي هي قطرة من بخار بلاغة العظمى ومنها ان ذلك عبارة
 عن اقبال خاص والنفقات روحاني يحصل من الحضرة الشفيع النبوية
 الى عالم الدنيا وقوايب الاجساد الترابية وتنزل الى دائرة البشرية
 حتى يحصل عند ذلك مرد السلام وهذا الاقبال يكون عاما شاملا
 حتى لو كان للمسلمين في كل لحظة اكثر من الف الف الف الف الف
 تلك الاقبال النبوي والالتفات الروحاني ولقد رايت من ذلك
 ما لا يمكن ان اعبر عنه ولقد احسن من سئل كيف يرد النبي
 صلى الله عليه وسلم على من يسلم عليه في مشارق الارض
 ومغاربها ان واحدا فانشد قول ابى الطيب كالشمس في منظر
 السماء وشهرها فيشتي البلاد اشتاد قار ومغاربها ولا ديب ان حاله
 صلى الله عليه وسلم في البرزخ افضل واكمل من حال الملكة
 هذا اسيدنا غرراييل عليه السلام يقبض مائة الف روح في وقت
 واحد ولا يشغله قبض عن قبض هو وضع ذلك فيستقبل بعبادة الله
 مقبل على التيسير والتقديس فبينما صلى الله عليه واله وسلم
 حتى يصل ويغيب ربه وليشاهده ولا ينزل في حجرة اقداره متلذذ
 بجماع عطاءه وقد ندمم الجواب من قوله تعالى انك ميت وانبؤ
 في او اخرهم ما يصح من المقصد الرابع ودوي الدادى عن سعيد ابن
 عبد الغرير قال لما كان ايام الهجرة لم يؤذن في مسجد النبي صلى الله
 عليه وسلم ولم يخرج معه عبد من السبي من المسجد كان لا يقرب

وقت الصلاة لا يصح له معها من قبر النبي صلى الله عليه وسلم
 وذكره ابن النجار وابن بالة بلفظ قال سعيد يعني ابن المسيب فلبا حضرت
 الظهر سمعت الأذان من القبر فصليت ركعتين ثم سمعت الإقامة فصليت
 الظهر ثم مضى ذلك الأذان والإقامة في القبر المقدس بكل صلاة حتى
 مضت ثلاث ليال يعني ليالي أيام الحرة وقد روى الشيخ في وغيره
 من حديث السن أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إلا
 أنبياء أحياء في قبورهم يصلون وفي رواية أن الأنبياء لا يتركون
 في قبورهم بعد أربعين ليلة ولكن هم يصلون بين يدي الله حتى ينفخ
 في الصور وله شواهد في الصحيح منها قوله صلى الله عليه وسلم
 ص رت بموسى وهو قائم يصلي في قبرة وفي حديث أبي ذر في قصة
 المعراج أنه لقي الأنبياء في السموات وكلهم وكلهم وقد ذكرت مردي بيان
 لذلك في حجة الوداع من مقصد عباد الله وفي ذكر الخصائص في مقصد
 معجزاته وفي مقصد الأسراء والمعراج وهذه الصلوات والجمع الصادر من
 الأنبياء ليس على سبيل التكليف إنما هو على سبيل التلذذ ومجمل أن
 يكون في البرزخ فيسبغ عليهم حكم الدنيا في استكشافهم من الأعمال
 وزيادة الأجور من غير خطاب التكليف وبالله التوفيق وإذا ثبت
 بشهادة قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل
 أحياء عند ربهم يرزقون حيوة الشهيد تليق بحق النبي صلى الله
 عليه وسلم بالطريق الأولى والذي عليه جمهور العلماء أن الشهداء

احياء حقيقه وهل ذلك للروح فقط او للجسد معها بمعنى عدم البقاء له
 فيه فولا ان وقد صرح عن جابر ان اياه وعمر ابن الجرح كانا نتمثلنا تشبه
 باحد ودفنا في قبر واحد حتى حفر السيل قبورها فوجدتم يتغير وكان
 احدهما قد جرح فوضع يده على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت
 يده عن جرحه ثم اردت قرعته كما كانت وكان بين ذلك وبين
 احدهما ست واربعون سنة وروى عنه عليه السلام انه قال
 في شهداء احد والذين تقى بيده لا يسلم عليهم احد الى يوم القيمة
 الا ردوا عليه رواه البيهقي عزابي شريفة وقد قال ابن شهاب بطعننا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اكثر واضن الصلوات على
 في الليلة الزهراء واليوم الاذهر فاختار يوديان عنكم وان الارض
 لا تاكل اجساد الانبياء رواه ابو داود وابو داود ونقل ابن زياد
 عن الحسن ان رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم قال من كلفه
 روح القدس فيودن للارض ان تاكل من لحمه وقد ثبت ان نبيا صلى
 الله عليه وسلم مات شهيدا باكله يوم خيبر من شاة مسومة بها
 ثم ابر من ساعته حتى مات عنه بنشير بن البراء وصار بقاءه صلى
 الله عليه وسلم معجزة وكان الماسم بتعاودة الى ان مات وكذا
 قال في مرض موته كما هو ما ذلت اكلته جنيد تعاود في حتى كان الا
 قطعت اجهري ولا يهر ان عرفان خير بيان من القلب ينشعب منها
 الشكرين كما ذكره في الصحيح قال العلماء فسمع الله بذلك بين

النبوة والشهادة انتهى وباركوا فاعلموا لو كان المراد الحقيقة المحضة
 لا أدرك كل واحد فالجواب لا يلزم من قيام المعنى بمحل إدراكه لعل
 أحد حتى توجد الشرايط وتستفي الموافقة وعدم الإدراك لا يدل على
 عدم الإدراك وأما الدليل لا يدل على انتفاء الدليل والمزكوم
 لا يدل على راجحه المسكت مع أن الراجحة قايمة بالمسكت بعين
 ولما كانت أحوال القدر من الأمور الأخرى منه لا جرم لا يدركها
 من الأحياء إلا من كشف له الغطاء من الأولياء المقربين لا من متاع
 الآخرة باق ومن في الزمان والقبلى لا يمتنع بالباقي للمضاد ودرؤ
 برضى نوبه قال ابن اسحق حدثني بعض أهل العلم أنه عليه السلام
 قال يا أهل الفلبس العشيرة كنتم كدتموني وصدقتني الناس
 فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله كيف تكلم أحساد الأبرار فيها
 فقال ما أئتمر بأمر لما أقول منهم غدا أنهم لا يستطيعون أن يردوا
 نبيا وتالت عائشة رضي الله عنها ذلك فقال إنما أراد النبي صلى
 الله عليه وسلم أنهم لأن يعلمون أن الذي أقول لهم لحقهم
 قراءت أنتم لا تسمع المؤمن في الآية فقوله لا يدل على أنها كانت بكسر
 ذلك مصليا لقوله أنتم لأن يعلمون وقال قتادة أحياءهم الله تعالى
 قلوبها وتصغير أوقفة وحسرة وفيه رد على من أنكروا أنهم يسمعون
 كما روى عن عائشة رضي الله عنها ومن الغريب أن في المغازي
 لا من اسحق رواية يونس ابن بكير بأسناد جيد عن عائشة رضي الله عنها

حدثنا وفيه ما التزموا به لما اقول منهم وانخرجهم الامام احمد باسما
 حسن فان كان محفوظا فما نفيها رجيحت عن الانكار لما ثبت عند هاتين
 روايته هو كلاء الصحابة لكونها لم تشهد القصة وقال الاسمعيلى كما
 عند العائشة من الهمم والذكاء وكثير الرواية والغوص على عوامض العلل
 ما لا يزيد عليه لكن لا يسيل الى رد رواية الثقة لا لاجل مثله
 يدل على نفي او تخصيصه او استحالة فكيف والجمع بين الذي
 البركة واستبته غيرها ممكن لان قوله تعالى انك لا تسمع الموتى ولا يسمعون
 في قوله عليه السلام انهم لان يسمعون لان الاسماع هو ابلاغ
 الصوت من المسمع في اذن السامع فانه تعالى هو الذي يسمع
 بان ابلاغهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم واما حواشيها باسنة
 انما قال انهم ليس يسمعون فان كانت سمعت ذلك فلا يسمعون في رواية يسمعون
 بل يسمعونها وقال السميني محصله ان في نفس الخبر ما يدل على
 العادة بل انك لست لبيته عليه السلام ليقول الصحابة له انما
 قد جفوا فاجابهم بما اجابهم قال واذا جاز ان يكونوا في تلك الحالة
 عاينين جاز ان يكونوا فيها معينين وذلك اما باذان رؤسهم
 قلنا ان الروح يعاد الى الجسد والى بعضه عند المسئلة وهو قول
 اكثر اهل السنة واما باذان القلب او الروح على فذهب من يقول
 بتوجه السؤال الى الروح من غير رجوع الى الجسد والى بعضه
 فقال وقد روى عن عائشة انها منجحت لقوله تعالى وما استقام

بسمه من القبور ان انت الا تدبر وهذه الآية كقوله تعالى افانت تسمع
الصم او تبرى العشى ان الله هو الذى يهدى ويوفق ويوصل الى
الى اذان القلوب لا انت وحبل الكفار اصواتا وصما على جهة
التشبيه بالاصوات وبالصم فالله هو الذى يسمع على الحقيقة
اذا شاء لا بنيه ولا احد فاذا لا تعلق بالآية من وجهين احدهما
هما انها نزلت في دعاء الكفار الى الايمان الثانى انه لما نفى عن
بنيه ان يكون هو المسمع لهم وصدق الله فانه لا يسمعهم اذا شاء
لا هو فيقبل ما يشاء وهو على كل شئ قدير متغلا استدلال كرده اند
آيت چنانچه تحت شرح صحيح بخارى در باب الميت جميع خفق النحال نوشته
استفاد منه اثبات عذاب القبر وهو مذهب اهل السنة والجماعة
وانكر ذلك ضرار بن عمرو بن بشر الرشى واكثر المتأخرين من المعتزلة وجمهور
في ذلك بقوله تعالى لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى اى لا
يذوقون في الجنة موتا سوا موتة الاولى ولو صار ولا حيا
في القبور لذا قوا موتتين لا موتة واحدة وبقوله تعالى وما انت
بسميع من في القبور فان العز من سياق الآية تشبه الكفار اهل
القبور في عدم الاسماع وبعد ان جوابك ورفس ينفيا وى ودر ذيل آية
كريمه لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا
يشتعرون مى نويسد وفيها دلالة على ان الارواح جواهر قايمة بانفسها
مغايرة لما يحسن به من البدن تبهى بعد الموت در اكرة و عالمه

جمهور الصحابة والتابعين و به قطعت کلمات والسنن و علی هذا
 فخصيص الشهاداء لا يختصا صهم بالقراب من الله تعالى و فضل البجته
 والكرامة انتهى **سوال سبت** و يكلم رعا زيارت جناب الهی باین طور
 كه الهی بحرمته بنی و ولی حاجت مرار و اكن جایز است یا نه **جواب** دعا باین
 طور كه الهی بحرمته بنی و ولی حاجت مرار و اكن جایز است چنانچه آخر فقیه اکبر ملا علی
 قاری معنوم می شود و نیز در قواعد الایمان فی علم الکلام و مسرقة الایمان تصنیف
 ملا علی قاری مذکور است بجماریه بکذا اگر بحرمته مصطفی گوید چه در دعای استفتاح
 بحر الشجر الحرام و الشعر الحرام و قبر نبیک علیه السلام ما لثور و مرویت یا بحق
 فلان گفتن نشاید قواعد الایمان و مسرقة الایمان اینوقت موجود نیست فاما
 شرح فقیه اکبر موجود از دیدنش واضح میگردد که استشهاد مجیب باین صرف برای ^{تخلیط}
 و غلط است چه ملا علی قاری بعد نقل کر است بحق فلان و غیره و نقل اختلاف
 در عقده غرضی نویسد قلت و ردایه اللهم انی اسئلك بحق السائلین علیک
 و بحق منشائی الیک فالمراد بالحق الحرمت او الحق الذی و بعده ^{محقق}
 الوحده یعنی منع که برای بحق گفتن است در دلیل آن نوشته که اذ لیس کلام
 علی الله حق پس مراد آنست که حق و جوبی خرد کسی نیست پس بحق فلان
 باین معنی مکرره است و بحق فلان که وارد است مراد در اینجا از حق رحمه است
 یا حق تفضلی سله بحرمته بنی و ولی در آن مذکور نیست و ذکر رحمه در ضمن بحق
 است یعنی از حق رحمه مراد است پس بحق گفتن وارد و بغير مکرره شد در سراجیه
 می نویسد و جاء فی الآثار ما دل علی الجواز و تفسیر غرضی نوشته است

در روایت تو حضرت آدم بنی اسئلك بحق محمد آمده است محمول است بر حق تعالی
 که مذہب اہل سنت است و آنچه در کتب فقه منوع است حق حقیقی است بر مذہب
 که افعال عباد را مخلوق بباد اند پس خبرای آن افعال حق حقیقی بنندگان است و از
 سبک در زمان سابق مذہب معتزله رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ
 ہم مذہب ایشان میشد فقہاء استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن نہ
 نرود سوال حکمران مشرق بگویند یا رسول الله یا اولیاء الله و اگر اہل معرب گویند

یا رسول الله یا اولیاء الله جایز است یا نہ جواب در نہ اکران غایب میان
 بنی و غیر بنی فرق است اگر بنی را نہ آکنند برای ایصال در و دیار سلام نماز
 جواز است تخصیص نہ برای ایصال در و دیار سلام محض غلطاری نہ برای ایصال
 در و دیار سلام ہم جایز است و برای استمداد ہم جایز است خواه بنی باشد خواه
 چنانچه سابق مفضل در بحث استمداد گذشت و تمام میگردد این نزاع بانکہ خود
 در جواب استمداد می نویسد کہ برای انجام حاجت صلوة الحاجت ثابت شد
 و در کتب حدیث ہم مرقوم و مذکور است انتہی کو در آن نہ اترتی برای استمداد موجود
 کہ در بحث استمداد از حضرت حسین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده ایم صلوة
 الحاجت بقدر طرق دارد یکی از آن این ہم هست قوله بدو جہتہ یکی اکر در حدیث نقل
 وارد است کہ ملایکہ از طرف حق تعالی بر معنی مقرر اند کہ کہ پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلوة
 با سلام میفرید ملایکہ نزد پیغمبر علیہ السلام مبرسانند میگویم کہ رسیدن سلام
 رسول بنی بھما چین ہم باصح لہ طریق ثابت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیر ما از این
 سعد رضی الله عنہ روایت قال کنا اذا صلنا مع النبی صلی الله علیہ وسلم

والله وسلم قلنا السلام على الله قبل عبادة الله
 على ميكائيل السلام على فلان فلما انصرف النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلمو قال لا تقولوا السلام على الله فان الله هو السلام فاذا
 احدكم في الصلوة فليقل التحيات لله والصلوات والطيبات السلام
 عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى
 عباد الصالحين فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء
 والارض ودرتقاني قاضي عياض بنوب هذا احد مواطن التسليم عليه
 وسنته اول التشهد وقد روى مالك عن ابن عمر انه كان يقول
 ذلك اذا فرغ من تشهد و اراد ان يسلم واستحب مالك في التسليم
 ان يسلم قبل ذلك قبل السلام قال محمد بن مسلمة اراد ما جاء
 عن عائشة وابن عمر انهما كانا يقولان عند سلامهما السلام عليك
 ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 السلام عليكم واستحب اهل العلم ان ينوي الانسان حين السلام
 كل عبد صالح في السماء والارض من الملائكة وبنو ادم والجن ملائكة
 وشرح مشكوة در شرح حديث صلوا على فان صلواتكم تبلغني حيث كنت
 بنوب قال القاضي وذلك ان النفوس البركية القدسية اذا تجردت
 عن العاقل عرجت واتصلت بالملاد الاعلى ولم تق لها حجاب فتري
 الكل كالمتشاهد بنفسها و باخبار الملائكة لها وفيه سر فطلع عليه
 فمن يتسره انتهى ودر شرح حديث ان من افضل ايامكم يوم الجمعة

کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بی اسماع خدا می‌شود و وعام است که زنده
 باشد یا مرده بنی باشد یا غیر بنی سماع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستقله
 در انجام حاجات دارد یا در عالم مقرب است یا شرک است و پروردگار خانات الهی
 دارد پس این اعتقاد خود کفر است و شرک اگر چه ندانند موقوف بر ندان کردن نیست
 پس قول مجیب که این قسم ندان کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی محل است
 علاوه بر آن از کلامش ظاهر که ندای غیر خدا صغیر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا
 باین اعتقاد که من هرگاه فلانی را ندانم میگویم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را می‌شنود
 و آن شخص مستقیماً در انجام حاجات ندارد و نه در عالم مقرب است و نه مشرک
 و پروردگار خانات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت
 الوهیت نسبت به دعای من قبولی زیاده دارد این قسم ندان کردن غیر خدا را شرک
 و کفر نیست و همین صورت مطلوب سائل بود که مو من از ولی الله بنجر این اعتقاد
 اندارد و اندین قسم اغراض نموده محض برای تعلیط ندای بنی را برای سلام جایز
 نوشته باقی را داخل شرک کرده داد و حال آنکه این امر خلاف عبارت خودش
 هم هست فایده الامر اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک است و
 سوای آن شرک نیست و آنکه شرک نیست از آن ندای بنی برای سلام وارد ندای
 بنی برای استمداد و ندای غیر بنی برای سلام و هم برای استمداد و اوردنیت
 اول سنج یا جایز و ثانی مباح یا ناجایز و ظاهر است این تعلیط آن است که اعتقاد
 این فرق چنان است که ناکردن انوات از در با اعتقاد اسماع نشان اعتقاد
 نمودن علم غیب است انوات را گویا سماع خدا اعتقاد کنند و این امر صریح البطلان

وابطال آن معلوم هرگز مکرریده است لهذا آن را در پرده ادا نمود اول مخفی علم غیب را
 باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد و شاه عبد العزیز و تفسیر سوره جن مینویسند غیب نام
 چیز است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غایب باشد نه حاضر باشد و بوجوه
 دریافت شود و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا بعد از استدلال
 دریافت شود و این غیب مختلف میباشد پیش کورما در زاد عالم الوان غیب است
 و عالم اصوات و نعمات و الحان شهادت و پیش عین لذت جماع غیب است و
 پیش فرشته المگر سنگی و تشکی عجیب است و در رخ و بهشت شهادت و لهذا این
 قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت به مخلوقات غایب است غیب مطلق است
 مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه و تشریح بار تعالی و در هر روز و هر شریعت و مثل
 حقایق ذات و صفات او تعالی است علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص
 او تعالی نامند فلا حظ هر علم غیبیه احدی یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود پس
 بوجهی که رفع تلبیس و استنباه و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و استنباه
 اصلا ندارد و همین اطلاع دادن کذا می است که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت
 بخلاف اطلاع منجین و اطبا و کاهنین و رمالان و جغریان و فال منیان که علم ایشان
 بعضی حوادث کونیه از راه استدلال و علامات ظنی یا جبار بمحملة الصدق و الکذب جمیع
 و شیاطین تخمینی و نهی میباشد و یقینی و اولیا را هر چند عالم الهامی یعنی بعضی
 حقایق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل می شود اما تلبیس و استنباه جمیع الوجوه
 از آن مرتفع نمی گردد اما اظهار ایشان بر غیب و استدلال بر آن متحقق گردد بلکه اظهار
 غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه و آئینه و جهان ایشان است و لهذا تکلیف

علیه مثلک ولا بنی مرسل و اما اللو الحق فهو ما اظهره الله على
 بعض احيائه لوحه عليه و خرج ذلك عن الغيب المطلق و صار غيباً
 اضافياً و ذلك اذا تنور الروح القدسيه و ازداد قوتها و
 اشراقها بالاعراض عن ظلمته عالم الحسن و تجليه ذات القلب عن
 صداء الطبيعة و المواظبة على العمل و فيضان الانوار الالهيه حتى
 تقوى النور و يلبط في قضاء قلبه فينعكس فيه النقوش المرسمة
 في اللوح المحفوظ و يطلع على المعينات و يتصرف في اجسام العالم السفلي
 بل تجلي حيز الفياض الاقدس بمعرفة التي هي اشرف العطايا
 فكيف لغيره پس سماع موتي ندای اچارا با سماع خدا و بر بزرگ چگون در علم
 غیب داخل باشد و اعتقادش چگونیش که گردو شاه عجب الغریز و الهیات تحفه
 اثنا عشره می نوید حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای بناتی از وجود
 میشوند قوای نفسانی و حیوانی و اگر وجود قوای نفسانی و حیوانی فضا بآنها
 مشروط باشد بوجد قوای بناتی و فراج لازم آید که ملائک را شعور و ادراک حسی
 و حرکت و غضب و دفع منافز باشد پس حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملائک
 است که بتوسط شکلی و بدنی کار میکنند لیکن نفس بناتی همراه داشته باشد فوق
 همین است که ملائک را موافق اعمال تنعم و تغذیه نیست و ارواح را بر حسب اعمال مکسب
 تنعم و تغذیه خواهد بود و انتهی و ترندی و سانی و ابن مایه و ابن حیان و حاکم از ابن
 روایت کرده اند من سأل الله الجنة ثلاث مرات قال الجنة اللهم ادخله
 الجنة ومن استجار من النار ثلاث مرات قالت النار اللهم

اجرة من النار وشرح حدیث نوشته اند که مراد قول جنت و نار است بحقیقت
 و نیست در آن بعدی و استنباطی که الله تعالی میفرماید و تقول فهل من قریل
 و جایز است که مراد خزانه و حفظ جنت و نار باشد و جلال الدین سیوطی در بدو سافر
 یگوید اخراج الترمذی و حسنه و ابن ماجه عن معاذ بن جبل عن
 النبی صلی الله علیه و سلم قال لا فخذی امرءة من وجهها الا قال
 زوجته من الحور العین لا فخذیه الا و اخراج الطبرانی عن ابی امامة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ انصرف المنصرف
 من الصلوة ولم یقال اللهم اجر فی من النار و ادفع الی الجنة و من نحو
 من الحور العین قالت الملائكة و هم هذا العجزان یستحیر بالله من
 جهنم و قالت و یحاک هذا العجزان یسال الله و قالت الحور العین ان
 یسال الله و تعالی الحور العین پس برگاه که ملائکه و حور در جنت بلکه جنت و نار که
 قسم جدا اند می شنوند کلام ایثار بلکه ملک و حور را در جنت علم و عا نکر و ن او میگویند
 پس ارواح کامله اگر در جنت و برزخ شنوند کلام ایثار که بخوبی ثابت و علم یاد کردن احباب
 حاصل شد شرک از کجا اند تحقیق درین بنیام است که افعال عباد همه مخلوق خدا اند و فواید
 حکم اعیان و اموات اوم و ملک و غیره همه یکسان اگر کسی فرستد یا اومی زنده یا مرده را و کلام
 فعل مستقل و خالق داند کفر است کلام و سماع اعیان نیست بلکه خلق و قدرت او تعالی اگر
 او تعالی بخواد کلام کند و بشنود و اگر نخواهد نشنود اگر چه صور اسرائیل در گوش او می رسد
 شود علی بن الحقیق پس ارواح اموات هم نمی شنوند تا آنکه خدا شنود او و با سماع خدا
 می شنوند و کلام میکنند و نیز افعال می سازند و چنانچه خبر بان عادت الهی در عالم احوال

طریقی برای شیخ و غیره بر یک بناده که بران طریق هم در افراد و انواع تفاوت کمالاتی شمار پیدا کرده با صوره یکی را از با صوره دیگری و ساسه یکی را از ساسه دیگری و علی هذا القیاس و بر طرف خاصه مخلوقه هم قدره احدی آنرا کرده هرگاه که خواست در آن طرف هم تصرف نموده همچنان در عالم مجرد یعنی ملک و روح مفارق هم طرق خیات و علم و ادراک و ساسه و غیره نهاده که افعال و اعمال انسان در ارض معلوم و عدد که ایشان کرده بر آسمان و جنب و بر مخرج علی تفاوت المراتب یا علایم اله و اسما و صفات و افعال آن عالم از صفات و افعال این عالم بطور دیگر اند شلایدان در حیات دنیا محتاج بطعام و شراب اند و در آن عالم چنان نیست و سمع که درین عالم بفرج صاخر ساسه بقوت ماده موقوف است در آن نچنانست و می تواند که کسیکه انکار سماع صوتی میکند همین سماع است بلکه آن عالم انشبه و اقرب است به عالم ملکوت و لهذا افعال اتعالی قوی از افعال این عالم می باشد چه سماع دنیا آنچه مسموع نمیشود بسبب غایب فاعله یا حیلوله عاجز و غیره در آن عالم نمیشود و این عوالم مانع آن نمیشود که در مخرج ساسه گفته که امور بر رخ را بر امور دنیا قیاسی نباید کرد و زود و انکار ملاحظه طبعیه درین احکام مجرد استبعاد است بخلاف متعادله یعنی قدرت اله را در عالم مادی محسوس مادی مختصر میداند و لذا بجهت است که در معجزات و کرامات انبیا و اولیا کلامیکه نمی باید میکنند و این امر ناشی است از جهل بقدرت قدر مطلق علاده بران سیکویم که این استبعاد بخلاف متعادله منافی است فاما ملاحظه که اعتقاد معاد و حر و ثواب و عذاب و تکلیفات و ثنوت اند اند کلام خاص در باب بر رخ چندان از ایشان مستبعد نیست محل کمال غرابت این است که بعضی تفسیرین ببری اسلام هم کلام نا ملایم بر زبان نمی آرند و روایات صحیح و صحیح قوی را بر طاق سیان گذاشته و روایتی ضعیف التیق و اشبه ضعیف الدلالت که بفهم نشان

سوید و هم باشد متصرفات بعیده در محال اعلان میکنند و این اثر ثابت است شد عاجز
 بالاکذشت و نیت در آن رایج از شد که بلکه انکار آن خطاست و همین قدر کافیت برای
 ندای و خطاب نشان و آنچه که مولوی اسماعیل نوشته که بزرگان را چنان تصور نمودند
 که از دور و نزدیک برابر میشوند این شرک است خطی است عجیب مقام حیرانی است که از غیر محض
 چگونه سرزند و ابراهیم دیوانه گردیدند که باین کلمه بیغنی تقیوه میکنند معلوم نمی شود که ازین دعوی
 یعنی از دور و نزدیک یکسان شنیدن خاصه حد است چه اراده دارند با وجود یکو خد از قرب
 و بعد مکان منزه است و نسبت او با جمیع المذکیان و تصریح نموده اند جمهور که مراد از قرب و دفع
 شده است هم قرب مکانی نیت و آنکه خطاب میکنند ارواح کامل را می شنوند خدا تعالی
 در عالم برزخ و جنت کلام اخبار بطریق که خواسته است و این امر شریکات است با شرک سبب
 ندارد و معلوم نیست که از دور و نزدیک چه اراده نمود اگر چه مقصود است پس محل و متصرف
 اگر بر قبر هم کلام کنند نمی شنود روح مگر جای که است از برزخ و جنت و اگر برزخ و جنت که محل
 ارواح است مقصود است پس نسبت برزخ و جنت با قبر دیگر المذکیان قرب و بعد
 ندارد و اجزای مرتب است بر تعلق که روح را از جنت و برزخ باین حاصل است و لهذا
 میگویند که استعانت نزدیک قبر در افاضه قویست از دور چنانچه بجای خود همین است
 ظاهر ارواح را محسوس در قبور تصور نموده قیاس بر اجسام ساخت که عاده از دور نمی
 شنوند و از نزدیک می شنوند و یا برزخ را دور تصور نموده استعانت شنیدن ارواح
 نمود و این قیاس چنانکه گذشت فاسد است حال ارواح بعد مفارقت ابدان مثل
 ملائکه میگردد بران قیاس باید کرد و در تفسیر غریبی نوشته روح را قرب و بعد مکانی
 مانع این دریافت نمیشود و مثالی آن در وجود انسانی روح بعضی است که ستار یا

بهت آسمان را درون چادری تواند دید پس این قسم ندادن غیر خدا را موجب عقوبت
 است چنانچه آیات قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و روایات فقیه بر معنی
 دلالت دارد بالا گفته ام که از اعتقاد علم ذاتی و علم غیب و قدرت متفکد و تصرف در عالم
 و شکر کن در تکرار کفر لازم می آید بی ندامت کفر است مگر لفظ چنانچه که درین عبارت
 واقع است محض غلط که ازین آیات و احادیث و روایات فقیه که نقل نموده اصلاً
 حکم نه اظهار نیست چنانچه مفصل می آمد در بعضی آیات که لفظ دعا وارد است مراد
 ندادن قرار دادن مناسط عامه این فرق است اکابر این طریق که بر مطلق ندادن تفسیر
 مجیب هم مجمل ادا کرده است می نمایند قال الله تعالی قل لا یعلم من فی السموات
 و الارض الغیب الا الله و ما یسألون ایاک ینبعثون صاف ظاهر است
 که این آیه شریفه افاده اختصاص علم غیب بحضرت یاری غر شانه می نماید و دران کلام
 بنود کلام درند او این آیه افاده آن میکند و من اصل همزید عون من دون الله
 من لا یسئل الی یوم القيمة و هو عز دعائهم غفلون و قال الله تعالی
 و لا تدع من دون الله مالا ینفعک و لا ینصرك فان فعلت فاناک اذا
 من الظالمین و قال الله تعالی قل ادعوا للذین زعمتم من دون الله
 ینلکون مثقال ذرة فی السماء و لا فی الارض و ما لهم فیها من شریک
 و ما لهم من ظمیر و دیگر آیات همین معنی بسیار اند طریق کلیه این فرق است که آیات
 قرآنی را بی لحاظ موارد نزول مخالف تفاسیر منقول از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و خلاف تفاسیر ماثوره از صحابه رضی الله عنه و جمهور مفسرین محض برای فاسد خویش
 نموده احکام فخر خود را بران نبانودن از انجمله این آیات دانستها صاحب کتاب

که اصل شیوخ نجده است و با اتباع آن در تفسیر کتاب الامان که گویند ترجمه کتاب التوحید شیخ نجدت که در روی سبیل
هم هر جا که در قرآن و حدیث لفظ دعا یا ترجمه آن ندانند این آیت هم از نجاست مگر گفته فرماید و آن یکی
سوروی اسمعیل بالغریح بلکه همین اصطلاح است در باب مجیب در ظاهر این که بطریق شرکت بهر
ای آیت را بدعوی تراشیده هر دو برین اشاعت است و چه در حق چه در غیر عباد و از آن جهت که در حدیث آمده است که در حق و غیر حق
مرفوعه و تفسیر سوره فاطر می نویسد آخر جز احمد و اصحاب السنن و الحاکم و ابن
حیثم عن الثعلبی بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ان الدعاء هو العبادة ثم قرأ دعونی استجب لکم ان الذين
يستکبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم من اخرين و در مدارک توفیه
و قال ربکم ادعونی اعبدونی استجب لکم انکم قالوا دعاء بمعنى العبادة
کثیر فی القرآن و يدل علیه ان الذين يستکبرون عن عبادتي و قال
عليه السلام الدعاء العبادة و قرأ الآية و سیاقی مفصلاً و در صحاح
و کتب معتبره تفسیر در جای که تفسیری بعبادة موجود بود همه جا ندانیم نمود چنانچه این تفصیل
در رساله نهاده است و حال تفسیر این آیات نقل میکنیم از اول و تفسیر بحر الوحیان اندکی
که خیلی معتبر است و جمال الدین سیوطی در اتقان مدح آن نموده می نویسد و من
اضل استفهام قوی تر بعد از الاستفهام ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن تعبد الا صنم و هي جادة قدرة لها على استجابة دعاها
مادامت دنیا ای لا یجیبون لها ابد اول ذلک دعاء انتفاء
استجابته بقوله الى يوم القيمة و مع ذلك لا استعبد لهم بعبادتهم
ایا هم و هم فی الآخرة أعداء لهم فالیس لهم فی الدنيا حکم قطع و هم

عليهم في الآخرة ضررهم ودر عبادي نوشته ومن اضلهم من يدعوا من
دون الله فمن لا يستجيب له انكارا يتكون احدا من المشركين حيث
تركوا عبادة السبعة العليلة المحيية القادر الجبيل الى عبادة من لا يستجيب
لوسعه دعائهم فضلا ان يعلم سرايرهم ويراعى مصالحهم ودر درايك
هم بدعوا بمعنى يعبد ومن دون الله باصنام تفسير نموده آية دويم جلال الدين
در القان نوشته الدعاء ورد على اوجه العبادات فحقوقها تدعوا من
دون الله ثم ودر درايك نوشته اذا من الظالمين اذا خراء الشرط و
جواب سوال مقدر كان سائلا سال عن عبادة الاثان لانه
لا ظلم اقبح من الشرك وقال بعد تمام ما ملخصه النهي عن عبادة
الاوثان ووصفها لا تنفع ولا تضر ان الله هو المضر النافع الذي
ان اصابك بضر لم يقدر على كشفه الا وحده دون كلوا احد
فكيف الجاد التي لا شعور لها وكذا ان اراد بخير لم يقدر وواحد
يرد ما يريد بآيات من الفصل والاحسان فكيف الاوثان فهو الحق
ادن بان يتوجه اليه العبادة وبنها آية سيوم بياوي ينوي
قل للمشركين ادعوا الذين زعمتموهم الهة من دون الله فالتمنى
ادعوه هم فسماء بهم من جلب ففعا ووقع ضرر لعالمهم يستجيبون لكم
ان صح دعوتكم وتغير واحد من نوب قل لكفار ملكه ادعوا الذين
زعمتم انهم الله من دون الله قال مقاتل يقول ادعوه لم يستفوا
عذابه الضار الذي نزلكم في مسمى الجوع ثم اجر عنهم فقال لا يملكون

متقال خمره فی السموات ولا فی الارض فمعرض این آیات را بر کفر و ترک
 بودن نه احمول کردن تفسیر نیست بلکه تحریف است و اما احادیثی که از ائمه اهل بیت
 قالت احد کهن و فینا بنی یعلم ما فی عذ فقال دعی هذه وقو علی اعمال الذ
 كنت بقولهم ویزور حدیث شریف عن عایشه رضی الله عنها قال قلت من
 اخبرک ان محمدا صلی الله علیه وسلم یعلم الخ فی حق قال الله تعالی
 ان الله عنده علم الساعة لا یبه فقد اعظم الفتنه کذا فی المسلم
 وایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لا ادری والله
 لا ادری وانا رسول الله ما یفعل فی ولا یمکن کذا فی الشکوة و دیگر اخبار
 میوید احادیث مذکور بسیار اند بطریق نمونه بمن قد ذکر نموده شد اما فقیه پس این است
 ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا الغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم الله
 احيانا ذل الخفية فیه نضر بحیا بالکفر باعقاد ان النبی صلی الله علیه
 وسلم یعلم الغیب لمعارضه قوله تعالی قل لا یعلم من فی السموات الا الله
 الغیب الا الله کذا فی شرح فقه الا کبر لا علی قادی قال فی الذاریه و
 غیره من کتب الفقه من قال ان ارواح المشایخ حاضرة یعلم بالکفر
 کذا قال الشيخ فخر الدین ابو سعید نعمانی الحما بن سلیمان الحنفی فی
 رساله و من ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله و اعتقد بالکفر
 کفر کذا فی بحر الرائق هر کسی که بگوید اشتباه ظاهر است که حاصل این احادیث
 و روایات فیه نیست مگر اختصاص علم غیب بنجد او کفر بودن اعتقاد علم غیب بغير خدا
 و دعوی محیی بران این احادیث و روایات مستند آورد و چیزی دیگر یعنی هذا

پس با سلی بنجر این نیست که جهال اینقدر بپند که سئله از آیه و حدیث و فقه نوشته است
 حال آنکه محض بی اصل نوشته است و هر کجا یک در جواب سوال یک بالای این سوال
 و جواب نوشته منقضی اعمال احیاء بر اموات و دعا اموات برای احیاء تسلیم نموده
 بنیاز استبعاد جواز ندای و جوی نماز و اثبات جواز ندای در بحث استمه او بغضیل گذشت
 از انجا باید بدو مولوی رفیع الدین صاحب کثره ندای اموات را چه قدر ستود و در سال
 ندای که اینجی تحقیق این سئله گردیده **سوال** اذان بر قبر دادن بعد از دفن

میت جایز است یا نه **جواب** اذان دادن بعد از دفن بدعت و مکروه است

شیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت نیست بموجب روایات کتب فقه

مکروه می باشد و عبارتة الکتب هکذا انکره عند القبر ما لم یجهد من

السنة والمعهود منها لیس الا زیارت و والدعا عندة قایما کما فی

فتح القدر الجبر الراق و النهر الفایق و الفتاوی العالمگیری پس

از این روایات واضح شد که اذان بر قبر کسی که بران امر اصرار کند و این را سنت

دانند در حق او کراهت شدید خواهد شد اول تمام کلام را باید دید و بعد از آن معنی آن

باید فهمید پس ازان اگر بدلت مطابق صریح معنوی منطبق باشد بر سئله سئله تا آن

وقت نوشتن جواب مضایقه ندارد مثلا در جواب نوشت که مکروه است روایات منفی

انچنان می آید که در حکم کراهت اذان مصرح می بود و نه اینکه عبارت را بخند و تصرف

نقل نموده و بمعنیش ترسیده یا دیده و دانسته برای تعلیل عوام بر محل بیگانه گشتن

کشان برده راست نمودن که از نشان منفی بعید است این سئله اصل از فتح القدر

است دیگران که ناش برده هم از فتح القدر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدر این است

وبكره الغم عند الفبر قضاء الحاجة بل اولى كلما لم يجد من السنة
والمعروف منها ليس الا زيارتها والدعاء عند هاتها كما كان ^{يقول}
صلى الله عليه وسلم في الخروج الى البقيع ويقول السلام
عليكم وارقوم صنيين وانا انشاء الله بكم ^{لا يحقون} اسئل الله
لي ولكم العافية واختلف في اجلاء القاري ليقر عند القبر والتخار
عدم الكراهة اصل نهى اين طائفة ان يزور قبره بخر السلام عليكم اذ قوم
صنيين جيبيك ذكر وكلام جازينيت محصل تعليلا مجيب انكه فهو از سنت زيارت وودعا
نزوقر وهر چه معهود نيست مكره است واذان وعاينست پس مكره شد وعاودين قيا
از خطا در معني دعاست كه بدان معني اذان از دما خارج است ووجه خطا اينكه در فتح القدير
در خانه همان كلام موجود كه نشايدن قاريان براي قررة نزوقر بربند سبب مختار مكره
ينست حال انكه چنانچه اذان از معني خاص دعا خارج قررة قران هم از ان خارج پس تنها
وتعارض در همان يك مقام در سند لازم ميگردد وچونكه مجيب با وجود نقل عبارت از
فتح القدير بسبب هم فهم تعارض افتخام هم كه به معني تراست مشهوره اشش لازم مي آيد متنبه نگردد
ديگر قباح كه لازم مي آيند فهم ان نصيب اهد است يكي از ان اينكه در همان فتح القدير
در مقصد ثالث از خانه كتاب الحج آنچه نوشته وچيزي در ماسبق ذكر كرديم مخالف
است ديكر انكه اگر اذوا وعا معني ضرر معني مجيب باشد تا اين فقره معني والله هو من
السنة ليس الا زيارتها والدعاء عند هاتها غلط ميگردد وچيز بسياري سواي
ان ازسته معهود است چنانچه مي آيد وحققت اينست كه دعا معني طلب اولي نذر اعلى نذر
خضوعت وبعني ذكر هم مي آيد وانيجا مراد از دما ذكر است و اين اطلاق در عرف

شرح خیلی شایع ترجمی و این مابود از جابر بنی السخیری روایت نموده اند که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم افضل الیاء المحمدیه و امام احمد بن حنبل و ترمذی از سعد بنی السخیری
 روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوتی ذی
 النون اذ دعا ربه و هو فی بطر الخوت لا اله الا انت سبحانک انی
 کنت من الظالمین و بخاری و مسلم از موسی اشعری روایت نموده قال کنا مع رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فی سفر فجعل الناس یجھرون بالتکبیر
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایها الناس ارفعوا علی
 انفسکم انکم لا تدعون احکم ولا عایباء انکم تدعون سمیعاً بصیراً
 و در شرح السنه از ابی سعید خدری مرویت قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی نیتاً اذ ذكرت
 او ادعوت فقال یا موسی قل لا اله الا الله الی اخر الحدیث و ما را علی
 قاسری و در شرح حصن حصین نوشته کل دعاء ذکر و کل ذکر متضمن للدعاء
 لما فیہ من عرض الثناء و تقریر فی العطاء و در مرقاة و در شرح حدیث
 گفته کل دعاء ذکر و کل ذکر دعا و در شرح حدیث موسی اشعری در فایده زاید کردن
 بصیر نوشت و الاولی هو ان یقال لما کان الدعاء فیتم العبادۃ الفعالیه
 و القولیة انی بهما جمیعاً و در کتب حدیث کتاب الموت تشمل بر همه انواع میباید
 تا لا ذکر میکنم آنچه از احادیث و روایات فقہ درین باب بار سیده است و مشکوٰۃ
 عن جابر رضی الله عنه قال خر جوامع رسول الله صلی الله علیه و سلم الی السجده
 بن معاذ رضی الله عنه حیث قوفی فلما صلی علیه رسول الله صلی الله

عليه وسلم ووضع في قبره وسوى عليه سجد رسول الله صلى الله عليه
وسلم فبينما طويلا ثم كبر فكبيرا فقبل يا رسول الله لم يثبت قوم كبرت
قال لقد مضى على هذه العبد الصائم قبره حتى فرجه الله تعالى عنه
رواه احمد وملا على قارى وشرح نوستر وقال الجبى حتى مضى حتى مضى
اي ما زلت اكبر وبكروا واستبحروا ويحجون حتى فرجه الله انتهى وألا
نسب تقديروا التبرير والتكبير على هذا لا يطحا والتعجب الا على ولد اود
اسم باب التبرير عند رويته التبرير وهم در شكوة است عن عثمان رضي الله
عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت وقف
عليه فقال استغفر للاخمين ثم يسأله بالتبث فانه الا ان يسئل
رواه ابو داود ملا على قارى وشرح مينيبي اي ادعوا له بدعاء
التبث يعني قولي له اثبت الله تعالى بالقول الثابت او اليمين بآله
الثابت وهو كلمة الشهادة عند منكر وكبير وهذا افضل من التلقين
المختلف فيه ولكن اكثر الناس عنه غافلون قال الخطابي وليس فيه
دلالة على التلقين عند الذين كما هو العادة ولا يجد فيه حديثا مشهورا
ولا يباس به اذ ليس فيه الا ذكر الله تعالى وعرض الاعتقاد على الميت والحاضر
والدعاء له والمسلمين والارغام لمنكر المحتر وكل ذلك حسن الى اخره وقول
ابن حجر فيه ايماء الى تلقين الميت بعد تمام دفنه وكيفيته مشهور
وهم سنة على المعتدل من مذهبا خلافا لمن زعم انه بدعه كيف
وفيه حديث صحيح يعلى به في الفضائل اتفاقا قبل اعترضه بشي

بقی بها الى درجه الحسن و فی الاولاد کار عن الشافعی و اصحابه انه سیتحب
 یقرع علی القبر بعد الدفن اول سورۃ البقره و خاتمتها قال الطبری فی دوائ
 بقرة اول البقرة عند امر المیت و خاتمتها عند رحلیه و شیخ عبدالحی
 ترجمه مشکوة نوشته درین حدیث دلیل است که دعای زندگان سود کننده است مرد بار
 و طلبه آمرزش ایشان و اسباب رحمت و مین است مذہب شایخ اہل سنت و جماعت
 رضوان اللہ علیہم اجمعین در عقاید نوشته اند و فی دعاۃ الاحیاء الاصوات و صدق
 عنہم لفعولہم و این دعا و طلب تثبیت غیر تلقین میت است کہ بعد از دفن کنند و مستحب
 نزد بسیاری از شافعیہ و بعضی از حنفیہ و محدثی از ابی امام رضی اللہ عنہ آمده است کہ گفت
 خدا اصلی اللہ یار و مسلم چون مردیکی از برادران شما و دفن کردید او را و رنجید بروی خاک
 ماید کہ یا ستم مرد یا این شما نزد بقروی و بگوید یا فلان بن فلان یعنی میت میشود از
 یکن جواب میند بد پسر بگوید یا فلان بن فلان چون باز میشوند بر می نشیند در قبر پسر
 بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید ارشد دیکن مرا رحمت کند خدا ایتالی ترا و لیکن
 شما نمی شنوید پسر بگوید یا دکن آن کلمه را کہ بر آید و نوبران از دنیا شهادۃ ان لا اله الا
 الله و ان محمدا عبده و رسوله راضی شده کہ خدای پروردگار رست و محمد پیغمبر
 است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون گفت این را میگوید یکی از مسکوف و بیکر دست
 دیگر را و میگوید پرو ن آید از پیش این بنده چه کار داریم با وی اکنون کہ حق سبحانہ
 تعالی تلقین کرد او را حجتی معرفی گفت یا رسول اللہ اگر نام مادر میت ندانم چه گویم و ک
 نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بچو اگر مادر هر است انتی و خواندن اول سورۃ البقره
 و انخوان از امن الرسول نیز آندہ است اگر ختم قرآن کند اولی و افضل باشد و از بعضی علما

شنیده شده است که اگر سزا سایل قه ذکر کند نیز نفسیت دارد و باعث نزول رحمت است
 و مختار است که مناسب عالم ذکر مسدود فرایض است و خواندن قرآن بر سر قبر مکرر است
 خلافاً لبعضهم که قال الشيخ ابن الهمام و هم ورثه شجرة است عن عمرو بن العاص قال
 لا بنة وهو في سياق الموت اذا انا مت فلا تعجبني فاعلمته ولا تار
 فاذا دفنتموني فتنوا على التراب شناسم ايقول احوال قبری قد روى
 في خبر روى في قسم لها حتى استأنس بكم واعلم بما اذا ارجع به سئل
 روى روى في شيخ عبد الحق در ترجمه گفته پس چون دفن کنند و بنویسند
 بنیاد برین خاک را یعنی اندک اندک ازید و این دلالت میکند بر این که میت احسان
 میکند و دروناک میشود و با آنچه دروناک میشود و زنده و عن محمد بن عبد الله بن عمر قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا مات احدكم فاعلموا ان
 و اسرعه الى قبره و لبقاه عند راسه فاحم البقرة و عند رجليه
 بخاتمة البقرة روى البيهقي في شعب الایمان قال و الصحيح انه موقوف
 عليه شيخ عبد الحق در ترجمه فو شجرة و در آن اوراق و فاحم الكتاب
 و موقوف و قال هو الله احد و كذا ينزل ثواب برای این مقابر آمده است و شرح
 الصدور و باب ما يقال عند الدفن مسطور است اخرج الطبرانی و البيهقي في
 الشعب عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 اذا مات احدكم فاعلموا ان
 فاحم الكتاب و عند البيهقي فاحم البقرة و عند رجليه فاحم البقرة
 البقرة و اخرج الطبرانی عن عبد الرحمن بن عوف قال قال النبي

يا بني اذا وضعتني في الحدي فقل بسم الله وعلى ملته رسول الله ثم
على الذراب ثنا ثم اقرء عند راسي فاتحة البقرة وخاتمتها فان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك واخرج ابن شبيب عن قتادة
ان انس بن مالك قال اللهم جاف الارض عن جنبيه وصعد روحه
وتقبله وتلقاه منك برح و اخرج ابن ماجه والبيهقي في سننه
عن الميت قال حضرت بن عمر في جنازة فلما وضعها في الحدي قال بسم الله
وفي سبيل الله فلما اتخذ في توقيته اللهم اجزا من الشيطان ومن
عذاب القبر فلما سمى الكتيب عليه ساقا صاحب القبر قال اللهم
جاف الارض عن جنبيها وصعد روحها وتلقاه منك رضوانا ثم قال
سمعت من رسول الله واخرج ابن ابى شبيب عن مجاهد انه كان يقول
بسم الله وفي سبيل الله اللهم افتح له في قبره ونور له فيه والحقير بين
واخرج ابن ابى شبيب في المصنف عن حمزة قال كانوا يستجيون اذا دفنوا
الميت ان يقول بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملته رسول الله صلى الله
عليه وسلم اللهم اجز من عذاب القبر وعذاب النار ومن شر الشيطان
الرجيم واخرج سعيد بن منصور عن بن مسعود قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقف على القبر بعد ما يسوي عليه فيقول اللهم منزل
بات صاحبنا وخلف الدنيا خلف ظهرك اللهم ثبت عند المسئلة فسطحه
ولا تبطله في قبره بما لا طاقه له به واخرج الطبراني في الكبير و بن ماجة
عن ابى امامة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مات

احد من اخوانكم فسوف نعلم التراب عليه فليقيم احدكم عند راس قبره ثم يقول
 يا فلان بن فلانة فانه يصعبه ولا يجيب ثم يقول يا فلان بن فلانة يستوي
 قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة يقول ارشدنا رحمت الله ولكن لا
 تشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله
 وان محمدا عبده ورسوله وانك رضىت بالله دينا وبالاسلام ديناً وبالحج
 بنينا والقرآن اماماً فان منكراً ايكلاً ياخذ كل واحد منهما بيد صاحبه و
 يقول انطلق بنا ما لنا عند من لعن حجة فيكون الله محمداً ودينهما قال
 رجل يا رسول الله فان لم يعرف امه قال يتسببه الى جوا يا فلان بن جوا
 واخرج بن مندة من وجه اخر عن ابي امامة الباهلي قال اذا مت قد
 فتوتى قلبك انسان عند راسي فليقل يا مدي بن معاوية اذكر ما كنت
 عليه في الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله اخبرني سعيد
 بن منصور عن راشد بن سعد وخمرة بن سعد حبيب وحكيم بن عمير قالوا
 اذا سوى على الميت قبره والصرف الناس عنه كان نسيج ان يقال للميت
 عند قبره قل لا اله الا الله ثلاث مرات يا فلان قل ربني الله ودينني الا
 سلام ونبيي محمد صلى الله عليه وسلم ثم يصرف تنبيهه قال الاجري
 يستحب الوقف بعد الدفن قليلاً والدعاء للميت مستقبل وجهه بالنبات
 فيقال اللهم هذا عبدك وانت اعلم به متاولاً تعلم هذه الاخير
 فذا جلست لتسأله اللهم فتنبه بالقول الثابت في الاخرة كما تنبه
 في الدنيا اللهم ارحمه والحقه بنبيه ولا تضلها بعدة ولا تحرقها اجرة

وقال الترمذي الحكيم في قواعد الأصول الوقوف على القبر وسؤال الثيب
 في وقت الدفن مدد الميت لعبد الصلوة لأن الصلوة لجماعة المسلمين
 كالعسكر له قد اجتمعوا بباب الملك يستمعون له والوقوف على القبر
 وسؤال الثيب مدد للعسكر وذلك ساعة شغل الميت لأنه مستقبله
 هو المطلاع وسؤال القيايين ودر فصل قراءة القرآن للميت أو على القبر
 بعد أن ذكر كفته اختلف في وصول ثواب القراءة للميت فجاءه من السلف
 الثلاثة على الوصول ومخالف أما من الشافعي في نوب وأما القراءة
 على القبر فحرم بمقتضى معتقدي أصحابنا وغيرهم وأخرج الحلال في جامع
 عن الشعبي قال كانت الأموات إذا ماتت لم يتم الميت أحلقوا إلى قبره يقرءون
 له القرآن وأخرج الدارقطني والسلف عن علي بن فضال عن من من على القبر
 وقرء قل هو الله أحد إحدى عشرة مرة فم وهب أجره للأهول أعطى
 من الأجر بعدد الأسماء وأخرج عبد الغني صاحب الحلال بسند
 عن انس رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 من دخل المقابر فقرأ سورة ليس خفف الله عنهم وكان له بعد من
 فيها حسنات وفي فتاوى قاضي خان من الخففة قراءة القرآن عند القبور
 فإن نوى بذلك أن يسمع صوته القرآن فإنه يقرء وإن لم
 يقصد ذلك فالله يسمع القراءة حيث كانت ومحب ما دت كما كتبت كمال
 حد يرب بان في أردمان سور فهم باعترجات است در عالمي ميب و الا
 فضل الدفن في المقبرة التي فيها قبور الصالحين ويستحب إذا دفن الميت

ان يجلسوا ساعة عند القبر بعد الفراغ بقدر ما يخرج من درويهم حتى
 يتلون القرآن ويديعون للميت كذا في الجوهرة السيرة قراءة القرآن عند
 القبور عند محمد رضي الله عنه لا بكرة ومنها ما يشاهد من الله تعالى
 اخذوا القول وهل ينفع والمخار انه ينفع هكذا في المصبرات وبما ينوي
 وفي التماس يب ليتم زيارة القبور وكيفية الزيارة كزيارة ذلك الميت
 في حيي منه من القرب والبعد كذا في خزنة الفتاوى واذا اراد زيارة القبور
 تستحب ان يصلي في بيته ركعتين يقرأ في كل ركعة الفاتحة وآية
 الكرسي مرة واحدة والاخلاص ثلث مرة وجعل جوابه للميت نعمت الله
 تعالى الى الميت في قبره فوراً وكتب للمصلي ثوابا كبيرا فلا يستعمل بأكاه يشبه
 في الطريق فاذا بلغ المقبرة تجلس ثم يقيم مستديرا القبلة مستقبلا يقرأ
 الميت ويقول السلام عليكم ثم يركع ثم يقرأ سورة الفاتحة وآية
 الكرسي ثم يركع سورة اذا ذكرات والحكم المتكاثرة كذا في الغرائب بازسكون
 وان قرع القرآن عند القبور ان قوي بذلك ان جوفه من
 القرآن فانه يقرأ وان لم يقصد ذلك فالله تعالى فيهم قراءة القرآن
 حيث كانت كذا في فتاوى قاضيان ولومات رجل وامعاس وآية
 على قبره من يقرأ الاصح انه لا بكرة وهو قول محمد رحمه الله عليه
 كذا في المصبرات وهم ينوي اذا مر بمقبرة فقرأ شيئا بفضله من ثوابهم
 لا يأس به كذا في السراجية وحكي عن ابي بكر بن سعيد انه قال يستحب عند
 زيادة القبور قراءة سورة الاخلاص سبع مرات فانه يلغى من قراءته

سبعة مرات ان كان ذلك غير مغفور فيغفر له وان كان مغفورا غفر له
 القاري وذهب ثوابه للميت كذا في الذخيرة وان قرءها غرة مرات
 فهي احسن من اراد غاية الكمال فلا يند عليها بالتصريح ولا يقال سور
 اخرو من قرء على قلبه بسم الله وعلى ملته وسوال الله اذ دفع الجواب
 والضيق والظلمة عن صاحب القبر اربعين سنة ونيز كفة ووضع اليد
 والرياحين على القبر من حسن من زيارت قبري صلى الله عليه وسلم كفة است
 بالاكذشت ودر بحر الرائق نوشته ولا يأس بقراءة القرآن عند القبور وانما
 يكون افضل ولجوس ان يخفف الله من اهل القبور شيئا من عذاب
 القبر او يقطع عند دعاء القاري وتلاوته وفيه ود اذا من دخل المقابر
 فقرء سورة ليس خفف الله عنهم يومئذ وكان له بعد من فيها
 من الحسنات شيخ الاسلام در كشف الغطاء كفة مستحب است كه چون از قبر فارغ شوند
 بنشینند نزد قبر ساعتی بمقدار زمانیکه بخورده شود شتر در آن وقتش کرده شود گوشت او را و
 تلاوت کنند قرآن را و دعا کنند برای میت كذا في الجوهرة ووصيت كرده بود عمرو بن حاص
 در سر خود را وقت موت خود بپوشتن بعد دفن وكفت ما اس كيرم شيئا بعد انم كه يحبه خير يا زيدا
 و جواب میدهم فرستاده بای نپرو و کار خود را كه در قبر آید سوال كند و در خزان است
 چون میت را در گور بپوشند از سوال كند درین حالت سورة ملك باید خواند و ثواب آن
 باید بخشید تا جواب سوال او را اسان گردد و در حدیث خواندن افتتاح سورة بقرآن
 نزد میت و اختتام آن از اسن الرسول تا آخر نذر هر دو پای او بعد از دفن آید و طبعی
 مستحب است همچنین بنشینیم با از بعض علما كه مستحب است ذكر سبعة از مسائل قدوة

و متعارف ذکر سید از علم و ریاض است در وسیع این آثار از کما نقل نموده و بیست و یک
 یقعد عند القبر بعد الفراع ساعة قدر ما یخبر خبر و وقت قصور و کما نقل
 القاعدون بتلاوة القرآن والدعاء للمیت والوعظ والحکایات لاهل الخیر
 والصالحین وینافی صحیح مسلم عن عمر بن العاص قال اذ دفنتمونی اقبوا
 حول اقبیری قدر ما یخبر خبر و وقت قصیم لجهنم استغنی بکرم و انظر ما دا
 اراجیع و سل دبی و از ذیل مجمع البحار نقل نموده ثم سأل الله بالتبیت لیس فی
 و کلاه علی التلقید للمیت و کما یاس به اذ لیس فیاء الا ذکر الله و عرض الله عن حق
 علی المیت و الحاضرین والدعاء لهم و کما یحسن و انفق کثیر علی التلقین و از
 منقح الجنان نقل نموده چون بر سر گور سید از جانب قبله درآید و بگوید السلام من اهل
 لا اله الا الله علی اهل لا اله الا الله و کیف و مجد تو قول لا اله الا الله
 امخترنا فی زمرة من قال لا اله الا الله و لا ننسا ناول لا اله الا الله
 الرسول الله و برابر روی مرده بنشیند فاحته و اذا ذللت الارض فجاءه و ان
 دعا نجا لالحمد الله الذی لا یمنی الا وجهه و لا بد و م الاملاک اشهد ان لا اله
 الا الله و حده لا شریک الیه و احد احد افرد و نزل لم یجد صاحبته و لا
 ولد او اشهد ان محمد عبده و رسولہ نعبر الله محمد البنی الامی عنایما
 هو اهله و ایه شهد الله ان لا اله الا هو تا سرع الحساب و از حبرة القوم
 نقل نموده چون سلام کردی تکبیر بگوی و حکمت درگیر است بر اهل کویستان که رسول علیه
 فرموده است اذا دایستو طرحی فکلی و اچون آتش در جای افتد و از دست شما برآید
 که بشارند بکبر بگوید که آتش برکت آن بکبر بگویند چون عذاب قبر با آتش است و و

ثمانية عشر مائة تكبرى بايكفت تمام دركان از آتش و فو رخ خلاص يا بنده طاهلى قارى شرح
 مين العلم نوشته و يقرء القرآن ما تكسر ففى صحيح مسلم عن ابى امامه الباهلى قورء
 القرآن فانه ياتى يوم بقيمة تسفيح لا يحيا به ثم يحجر ويدعوا بالرحمة والمغفرة
 لنفسه وللمؤمنين فان الاذكار كلها نافعة له فى تلك المداويع عن حاتم
 من مر بالمقابر فلم تعبى لنفسه ولم يدع لهم فقد خان نفسه وخافهم
 وورد قراءة ليس فى المشاهير فى الاحاديث المشهورة والاحاديث
 اى سبع مرات والمشيى براءة بقرء ثلاث مرات لانه بمنزلة ختم القرآن بجميع
 الايات فى روايه الثقفى عن رجاء الفوى من قرء قل هو الله احد ثلاث
 مرات فكما قرء القرآن اجمع ودحا الى ازمنه تخرج نقل بنوده من زار قبر موسى
 فقال اللهم بحق محمد وال محمد لا نقرب هذا الميت رفع الله العذاب عنه
 الى يوم ينقى الصور حسنى شرح صحيح بخارى بنزيل باب هو عظة المحدثات عند
 وقوع احيا به حوله ينوب ما مصلحة الحى فمثل ان يجتمع قوم عند قبر
 وقيهم من يغفلهم ويدكوه للموت واحوال الاخرة واما مصلحة الميت فمثل
 ان يجتمعوا عند لقراءة القرآن والذكر فان الميت ينتفع به ودوى ابوداود
 حديث مشفق زيار قال قال النبى صلى الله عليه وسلم اقروا ليس على
 موتاكم واخرجه النسائى وابن ماجه ايضا فالحديث يدل على ان الميت
 ينتفع بقراءة القرآن عنده وهو حجة على من قال ان الميت لا ينتفع بقراءة
 الحى الغرض اشمال ابن روايات وكتب قد بكرت موجوده تطويل موجب امثال استبان
 فيك ازمايشت وروايات فقير حواى زيارت وروفا بمعنى فرعونى مجيب بشرى قراءه

و تسبیح و تکبیر و تهلیل و تهلیل افکارتی که در خط و حکایات صالحین و گفتن مسأله فقهیه ثابت گردید
 پس دعوی محیب یعنی گمراهی اذان که منتهی بود بر عدم مذهب بودن چیزی بخیر زیارت و دعا
 بخوبی باطل گردید و دوم ظاهر گردید که مراد این بجامه آنست که محیب تر استیده که مخالف مذهب
 و مخالف حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود این بجامه
 این است که خواب کردن و فتنه و حاجت نمودن نزد قبر و جمیع آنچه مجبور نیست مگر و ده است
 که در آن توهم قبر است و مذهب و آنست نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر نزد آن قسطالانی و کوا
 گفته زیاده البقر تعظیم و در حدیث آمده که اقرب و مرده ها و کافران و اهل الهی یعنی فحش بگویند
 و کلام قبیح بگویند و بعضی از عمایان این فرقه باین نوع تمسک میکنند که مشر و عجمه اقوان و مشر را
 اعلام نماز است پس در غیر آن بدعت است و حرام و در غیر از اینک برای نماز باطل فصل
 نیست بلکه لغو است و این جماعت مختص است در شکوه و زیارت عن ای طهریه و ذبی
 الله علیه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام بذکر الله
 الله علیه و سلم فقام بذکر الله علیه و سلم فقام بذکر الله علیه و سلم فقام بذکر الله علیه و سلم
 مثل هذا القیاس مثل الجنة و دواء النساءی ملا علی قاری در شرح نوشته
 منی قال مثل هذا القول ای جمیعاً او هو فرقا او مصداقاً و این حدیث را ابن حبان
 در صحیح خود آورده و عالم گفت که اسناد او صحیح است ملا علی قاری از مرگ نقل نموده پس
 ثابت است که فضل اذان فاضل نیست چنانچه فوالقان همیده اند و هم شریعت اذان فاضل
 برای نماز نیست برای غیر نماز هم سنون است چنانچه اذان در کوشش راست نموده و
 اقامت در کوشش چپ هم سنون است و برای سوی خلق انسان و دایره هم سنون است
 ملا علی قاری در مرقاة نوشته و قال فی حصر شیء الاصل و نشره اقول شخصی است

به وقت الصلوة اصداله وخرج بها الاذان الذي ليس بغير الصلوة كما
 الاذان في اذن للولود اليمنى والاقامة في اليسرى وليس ايما عند
 وسوء الخلق لخير الدين علي بن ابي النضر صلى الله عليه وسلم عن ابي
 مابن ابي طالب اني اذ ان حزنا فم بعض اهلات يوذون في اذيك فانه
 اللهم فجزبه فوجدته كذلك وقال كل من رواه الى علي بن جبره فوجدته
 كذلك وروى الدين علي عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من نشاء خلقه من انسان او دابة فاذفوا في اذيه انتهى سوال
 معانته كرون نازيان روز عيد بايز است ياز جواب معانته براي قدوم از حد
 ثابت است چنانچه در شكوة مذكور است و تخصيص روز عيد از حد ثابت است و موافق
 قياس مصافح عقب عصر و فجر كه سابق مذكور شد مكرره خواهد بود معاني مجيب اگر حضرت ثوب
 معانته در قدوم است پس آن محض غلط بل قدوم از حضرت ثابت است و شكوة در ريف
 مرويت عن اسيد بن حصير رجل من الانصار قال بينما هوى يحدث
 القوم وكان فيه ضاحك بينما يضحكهم فطغته النبي صلى الله عليه وسلم
 في حاضره فجاء اصلي فقال اصلي فقال ان عليا في قبضه
 وليس علي في قبض فرقع النبي صلى الله عليه وسلم عن قبضه فاف
 يحصل ثقب كشمه قال اما اردت هذا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سلمو عن ابي ايوب بن بصر عن رجل من غرة قال قلت لابي ذر هل كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يصالحكم اذا ايقموا قال ما بقى قط
 الا صافحي وبعث الى ذات يوم ولم يكن في اهلي فلما جئت اخبرت انه ارسل

الى فائتته وهو على سريرة فالتمسني وكانت تلك الجود واجود شيخ عبد الحق
 در ترجمه ميوسيد انچه معلوم شد كه معانقه در حال غير قدوم از سفر نرآمده از براي آنكه
 و عنایت عزیزی قال ان محسننا و مصطفينا استبقا علی دمس علی الله صلی الله
 علیه و سلم فقهی هذا الیه الحدیث در اول باب كنتم معانقه اگر خوف فتنه نباشد سرور
 است خصوصاً در قدوم از سفر چنانكه در حدیث جعفر بن ابیطالب پرايد و بعد نقل اختلاف
 نوشته از شیخ ابو منصور باینکه در تطبیق احادیث نقل کرده شده است كه آنچه بر وجه
 بود مكرده است و آنچه بر وجه بروكر امت باشد شروع و گفته اند كه خلاف در حالتی كه غیر
 تن باشد اما با قیض وجه لا باس به است با جماع و هو الصحيح كذا فی الكافی و در ذیل حدیث
 بنی گفته بعضی گفته اند كه مكرده است كه بر سبیل تلقی و تعظیم بود و جایز آنكه رد و توبیع و قدوم سفر
 باشد با بجهت طول عهد ملاقات با غلبه شده حب فی البعد و این پس تخصیص معانقه
 بقدم باطل شده و آنچه مجیب گفته و تحقیقش در عید از حدیث شریف ثابت شده میگوید كه اگر
 حدیث شریف ثابت نیست و مستحب میگوید و بنی آن هم از حدیث شریف ثابت شده كه مكرده
 و حرام گردیدن با فی نماز مكر مباح بعده گفته موافق قیاس مصداق عقید عصر و فجر كه سابق
 مذکور شد مكرده خواهد بود فقط در اینجا از اصل فخر خود فراموشی كه در كه صرف ثابت شده
 را باعث كراست قرار نداد و بلكه محتاج قیاس شده و در تقبی علیه غلطی نموده چنانچه در بحث مصداق
 گذشته كه مكرده است پس قیاس هم غلط شده و كراست معانقه در عید هم ثابت گردیده
 در اربعین گفته اما تلقین میت بعد از موت پس در ان اقوال علماء است در ظاهر روایت است
 كه تلقین كنند و در بعض روایات آمده است كه نزدیک تریح و نزدیک دفن هر دو تلقین كنند
 آنچه نوشته اند و قیاسی عالمگیری بر قوم است و اما بعد الموت فلا تلقین عندنا فی

ظاهر الروایه کذا فی لصی شرح العدايه و فی معراج الدرایه و مخزن فعل بهما حذا
 الموت و عند الدفن کذا فی المغیرات اقول الکتاب نقل اختلاف شان معنی نیست و
 از ان سایل استغنی و نه همین یک جواب برای جمله سایل و نه بجز کفایت میکند بلکه تفسیر
 و تحقیق کند که متعارف و معمول یا در هیچ نیست بعد از ان جواب نویسد و کتابی که از ان نقل
 سید و حواله او میدهند قمار صاحب کتاب را شنیده با و باید کرده و قلی را که صاحب کتاب نقل
 نموده روان کرده باشند و ان را اختیار نموده باشد و ان هم تصرف مال این است
 که مجیب عبارت عالمگیری را بریاده کردن لفظی در فقره و فی مخرج الدرایه بر مطلب خود را
 نموده که یا سطلاب عالمگیری اینست که تلقین کرده نشود و مواد ظاهر و باطن چنان است و غیر
 پس قول اول ثابت شد و معراج الدرایت اینست که ما عمل میکنیم بهر دو پس قول دوم
 ثابت شد حال اینکه این چنان نیست صاحب عالمگیری عدم تلقین در ظاهر الروایت را
 و معراج الدرایت نقل کرده و انرا قابل عمل نموده بطریق تقریر میگوید ما عمل میکنیم بهر دو
 تلقین نموده موت و زود دفن و همچنان است در مضمرات پس از عالمگیری ثابت میکرد و عمل
 بهر دو تلقین پس کسیکه استنا و کند بد عالمگیری او را میباید نوشت عمل بهر دو تلقین در خوا
 و لطف این است که این فقره را معنی هم خود نقل کرده است بلکه این شرح و تفسیر کرده
 بشرح و بطور و نموده و جدا کرده و فی شرح الوشایر و کایه علیه و کذا فی حاشیه بل
 بانه که بدین زیاده و هدر التالیق مستحب بانه اجماع و اما التالیق بعد التالیق
 فلا یلحق بمندنا فی ظاهر الروایه و عند الشافعی یحب ان یلحق بعد
 الدفن فیقال یا عبد الله یا امة الله انه کما خرجت علیه من الدنیا
 من شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و ان الجنة حق و ان النار حق

حق والبعث حيث وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الذي بعث من في القبور
 وانك رضيت بالله رباً وبالا سلام ونبأ وبمحمد صلى الله عليه وسلم
 نبياً ورسولاً وبالقرآن اماً وبالكتبته قبلته وبالمؤمنين اخواناً فطاهر قوله
 عم لفتوا موتاكم كذا في شرح الوحيدة قلت روى الطبراني عن ابيه
 امامته رضي الله عنه اذا مات فاضعوبى كما امرنا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان نلقن موتانا امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
 اذا مات احد اخوانكم قسوتهم التراب على قبره فليقيم احدكم يعلل راس
 قبره ثم ليقل يا فلان بن فلان فانه يسمعه ولا يجيبه ثم يقول يا فلان
 بن فلان فانه يستوى قاعداً ثم يقول يا فلان بن فلان فانه يقول ارشدنا
 يرحمك الله ولكن لا يشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا
 شهادته ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله وانك رضيت
 بالله رباً وبالا سلام ونبأ وبالقرآن اماً فان منكراً ونكسداً
 كل واحد منهما يلهي صاحبه ويقول الطلق بنا ما يقعدنا عند من لقن
 حجة فقال رجل يا رسول الله فان لم يعرف انه قال بنسبه الى
 الله حوا عليه السلام يا فلان بن حوا اسناد صحيح وقد قواه النصيب
 في احكامه كذا قيل ولكن الراوى عن ابى امامته سعيد الراوى
 وقد ينصره ابن ابى حاتم وفي حجة الفقهاء وفتاوى الظهريه جوز بعض
 المشايخ التابعين بعد الدفن ولا اراده يفعل قلت وكيف لا يفعل وقد روى
 عنه عليه السلام انه انما بالتفريق بعد الدفن فيقول يا فلان بن فلان

لی اخر ما ذکرناه من شرح البوخیر وقال الحلواني لا ينبغي ولا يجوز به
 قال قاضيان ان كان التلقين لا يمنع لا يضرا ايضا فمحور وحكى عن
 طهیر الدین مرغیانی انه لکن بعض الایمة من السلف بعدد قته و
 یحیی ان یلقن هو ایضا بعد قته کذا فی عباب المفتی باید دانست که سلف
 تلقین بعد موت از سایل مبر و بنای اکثر سایل وین جدید از انکار سمع اسوت و شهادت
 زایشان و غیره ما است چنانچه گذشت و بموجب ما از سایل انکار فقها را از استماع
 بنی نمود بر عدم سماع محلی نزد آنها و عدم سماع را بر کتاب مجاز و لقنوا موتا کلم در
 مقامها بآن طمطراقهای کاذبه جولانها نمود ازین سلسله اغماض نموده و اینجا هم بطریق
 سهل در گذشته بنویسد که انکار تلقین بعد موت باین جهت که نیست شنودند و مستحضر
 است و مذہب اهل سنت و جماعت جواز و استحباب است چنانچه از کلام تحقیق و معتدلین
 بن امر انقل میکنم اول در فتح القدر نوشته فقیل لفعل بحقیقة صمد پنا و نسب
 لی اهل السنة و الجماعة و خلافة الی المعتزلة و دلائل مانعین را ذکر
 رده و جوابها داده که مفصل بالاندکور است و ویم عینی در شرح هدایه اثبات و تفسیر تلقین
 حد و فن نموده و مانعین را جواب داده و قول انبارار کرده و از شمس الایمة علوای قاضیان
 ظهیر الدین مرغیانی جواز آن نقل نموده حواله کتاب عباب نمود و از مرغیانی حکایت
 رد که یکی از ائمه سلف را بعد و فن تلقین کرد و وصیت نمود که مرا هم بعد و فن تلقین کنند
 و بعد از یک قبل از عبارت منقول اینجا است و ما از او را سابق نقل کرده ایم گفت که
 زوال سنت میت خوب تلقین کننده میدیدم که آخر کلام میت کلمه شهادت بودن حاصل
 میشود بدین سبب و رلقنوا موتا کلم شهادة ان لا اله الا الله حجاز اختیار کرده و یوم

ودر زاد البیت مرقوم است اذ افزع من تقبیرة سن قد انقبت روی ابعی ما
 اذ مات احد که فسون بیهم علیه التراب فلیفهم احد کم علی این
 قبره ثم لیفل یا فلان بن فلانة فانه یقول ارشدنا برحمات الله وکن
 لا شفعون فیقول اذ کر ما خرجت علیه من دار الدنیا شهادة ان
 لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانت رخصت یا الله ربنا
 بالسلام دینا وبعثت نبیا وبالقران اما ما فانی منکرا وذاکیرا بقول ان
 ما تعودنا عند هذا وقد لفن حجة حر دقدا ورده الزاهد الصغاری فی
 کتاب تلخیص الاوله ویبغی ان یلحق البیت علی مذهب الامام الا ^{عظمی}
 والمعتدی المقدم فمربی یلحق فمذهب الاعتزال ویمان ذلك
 فی التلخیص وکفیة التلخیص هذا بسم الله الرحمن الرحیم ثبت الله الذین
 امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخریة یا عبد الله یا امة الله
 هذا بیت الوحشته هذا بیت الوحده هذا بیت العزیه هذا بیت
 الحسرة والله امة هذا اول منزل من منازل الدنیا فاذا اناک
 لکان الکرمیان المخلوقان الماموران لا ینفغانک ولا یصرانک الا
 عن الله فیسألانک عن ربک وعن دینک وبنیک لا تخف ولا
 تخزن فقل لهما الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی والقران اما فی
 الکعبة قبلتی والمؤمنون امنوانی وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شریک له اعترافا برحی بیه وان محمدا عبده ورسوله وبنیه و
 صفیه ارسله بالهدی ودر الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره

المشكون كرا عن الاحياء وليحب تلقين الميت بعد الدفن والدعاء اليه
 فيه من عمدة الابرار سئل شمس الايمنة عن ذالك فقال لا
 ناهر ان تركوا ولا ينهي ان فعلوا غير سئل الحلواني عن ذالك فقال قد
 فعله بعض مشايخنا ولا ينهي ولا ناهر ولا حجه لمن يقول لا بد منه و
 في الجواهر لما سئل عن التلقين ما راه المسلمون حسنا فهو عند
 حسن چهارم ودر بحر ذخيرة قوم است والتلقين بعد الدفن مشروع عند
 اهل السنة پنجم در عيابة سر قوم الى سمعت حسنا وى قاضيخان حكى
 عن الامام طهير الدين انه لفت بعض الايمنة واوصالى بتلقينه فلقبه
 بنحو ششم در جواهر سر قوم لما سئل القاضي محمد الكرماني عنه قال ما راه
 المسلمون حسنا فهو عند الحسن وروى في ذالك حديثين هفتم در
 در النجاة سر قوم لا يلفن بعد تلقينه وان فعل لانهي عنه وفي الجواهر
 لانه مشروع عند اهل السنة ويكفي قول يا فلان ابن فلان اذكر ما كنت
 عليه وقل رضيت بالله ربك بالاسلام دنيا و آخره صلى الله عليه
 وسلم نبيا فسئل يا رسول الله فان لم يعرف اسمه قال ينسب
 الى حواشتم در فتاوى رحمانى مسطورا وورد الزاهد الصفار في
 كتابه تلخيص الادلة ينهى ان يلقن الميت على مذهب الامام الاعظم عليه
 السلام منه لم يلبس فهو على مذهب الاعتزال وكيفيت التلقين اتم
 وركشف الغطاء بعد بيان اختلاف ونقل از شمس الايمنة طواى وانه
 مضرات وصاحب عيابة كه ششم است و خود قاضيخان را كه حكايه ميكرد ايام عزيمت

تلقین میکرد بعضی یاران خود را بعد از دفن و وصیت کرد مرا بتلقین دی بعد از دفن گفت قاضی
 بالفرض تلقین اگر نفع نکند ضرر هم نمیکند انقله الشیخ ابوالککارم میگوید وبالجملة بمقتضا
 مذہب اهل سنت جماعتیست که قایل اند بحقیقت سوال در قبر عاده روح و عقل لوی بعد از دفن از
 برای سوال تلقین ملائیم مناسب آنچه در تخصیص الادله از امام ضحار نقل کرده است و او را
 که تلقین کرده شود میت بر مذہب امام عظیم هر که تلقین نمیکند و نمیکند بیان پس او بر مذہب
 اعتراض است که گویند میت حاضریست و روح در قبر عادی میشود و آنچه در کافی گفته که اگر
 مسلمان مرده است محتاج نیست بسوی دی بعد از موت و گرنه فایده نمیکند تا تمام است چه
 اسلام احتیاج بسوی تلقین برای ثابت داشتن دل باقی است چنانچه در حدیث آمده
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید بر او و خود را و سوال کنید
 وی تثبیت را بدینستیکه الان سوال کرده میشود از وی و سیوطی در جوامع الجوامع تبعه
 طرق آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتیکه میرد یکی از برادران شما بریزید بر وی
 خاک را باید که بایستد روی از شما نزد روی بگوید یا فلان بن فلان و وی میشود
 لیکن جواب نمیداد پسر را بگوید همان را درین نوبت بگوید ارشاد کن بر ارحمت کند
 خدا یتعالی ترا و لیکن شما نمیشوند پسر گوید یا کن ای فلان انرا که بر آمده تو بر آن از
 دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و انک را رضی الله عنک که خدا پروردگار است
 و محمد پیغمبر است و سلام دین تست و قرآن امام تو چو این را میگوید میگوید و سبکی از منکرانیکه
 دست دیگری را و میگوید بیرون آید از پیش آن بنده چه کار داریم ما اکنون با و
 که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را گفت مردی یا تو بل الله اگر نام مادر میت ندان
 بگو نیست کنم فرمود که نیست کن بجو که مادر همه است و چلپی صورتش چنان را

نقته با فلان اذکر ذنبک الذی کنت علیه رعیت باله بر باد لا سلام وینا و محمد صلی
الله علیه و سلم بنیاء القرآن اماما و بالکعبه قبله الخضر اگر امثال این روایات از
کتب معتبره معتبره است تقضاً نموده آید و قری گرد و الحاصل بروایات این اکابر ثقا که
شمس الاینه و امام صفار و امام ظهیر الدین مرعینانی و قاضیخان و غیره در طبقه ثانی و
مجتهدین فی المسایل معده و و کرمانی و ابن همام و عینی در تمام حقیقه ممتاز و از کتب
نقل کردیم همه معتبره بودن تلقین مذاهب امام اعظم و مذاهب اهل سنت و بودن مانع تلقین
از معتزله بخوبی ظاهر است اگر سبب اختلاف معتزله و حنفیه که بالا ذکر کردیم در کدام کتاب
روایه منع تلقین یا نبی آن امام اعظم و غیره بر آید اعتبار را شاید تا آنکه برای تعدی
او مذکور و تحطیه این همه اعلام اختیار کرده شود و رجحانش بر همه التزام نموده آید بآن
شخص در روایت و فقاہت برین همه با ترجیح صریح و آشکارا باشد و نیست مگر بذرت و کلام
کوهستانیان و سکنه افغانستان که دون از طبقه خامسه و ایشان را قدره بر نمیرود
اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر الذہب و ظاهر الروایات و روایات مآدیه هم حاصل نیست
اقوال مودوده و روایات ضعیفه هم در کتاب شان میباشد و روایات شان بچهار کتب
فتحا که عبارت از اصحاب طبقات خمس است معتبر نیست که ایشان بحسب اصطلاح فقیر
نیستند و مطلقاً بتسویه روایات و مراعات اصول اشعنائی ندارند و کتب شان از هر گونه
رطب و یابس پرمی باشند و آن کتابها باین علی قابل قوی نیستند خصوصاً در صورت
مخالفت با بچهار اعلام **بنحوال** زیارت قبور زمان را جایز است چنانچه مردان را جایز
نشد است یا نه جمیع اصحاب زیارت قبور مردان را جایز است بشبه طیکه موافق سنت
باشد نه زمان را بار مسکویه و زمان را زیارت قبور بقول اصح مکرده تحریری است چنانچه

وستملى رقوم است وبيتهج زياوة القبور للرجال ونكس النساء ودر كنار
 مجالس واعظيه مى نوبد واما النساء فارجل لهن ان يخرجن الى المقابر
 لما روى عن ابي هريرة انه عليه السلام قال لعن الله زوارات القبور
 وعن ابي عباس قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم فابرات
 القبور وانفخد بن عليها المساجد والسرير كن فى المشكوة وورضا
 الاثواب امة كه سئل الفاضل عن جواز خروج النساء للمقابر الفساد
 مثل هذا او انما نسئل عن مقدار ما يلحقها من اللعن واعلم انها كلها
 خرجت بالخروج كانت فى لعنة الله وملائكته عليهم السلام واذ خرجت
 يلحقها الشياطين من كل جانب واذ انت القبر ملصقا بدوح الميت واذ
 رجعت كانت فى لعنة الله كمن حتى تقع وفي حديث ائمة اخر
 الى مقبرة بلغها ملائكة السموات السبع وملائكة الارضين السبع
 فتمسوا فى لعنة الله وائمة اخر وعنت للميت خوفي بنيه يعطها الله
 ثواب حجة وعمره وروى عن سليمان وابي هريرة انه عليه السلام
 ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فانت ابنه فاجاب
 رضى الله عنها فقال لها من ابن جئت فقال خرجت الى ديارى
 التى ماتت فقال هل ذهبت قبرها فقال معاذ الله ان افضل مسجدا
 بعد ما سمعت فقال لو ذهبت قبرها لمتسوا لجلد الجنة انتهى وقا
 پانى تى در رساله مالا بد آورده كه زيارت قبور مردان را بايز است نه زنان را طرود باجر
 كه مجسود عوى كراست تخمى زيارت قبور زنان را يقول اصح دعوى من دعوى مردان

روایتی هم بصریح صریح قول کراسته تحریمی ناورده که از حیار تش ظاهری لفظ چنانچه
بی محل محض افتاده حالا میگویم که زیارت قبور زنان را صباح است بقول افعی چنانچه
در بحر الراین مرقوم است و اصح ان الرخصة ثابتة لهما و در عا لکیریه
مینوبد ظاهراً قول محدوده یقتضی الجواز للنساء ایضاً لانه لم یخص الرجال و
فی الاثرته اختلف المشایخ فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمنه
السرخی الاصح انه لا بأس لهما و در جامع الرموز می نویسد و زیارة القبور
مستحبه للرجال و کذا للنساء علی الاصح و در مختار الفتاوی می نویسد و لا بأس
بزیارة القبور و هو قول ابی حنیفه و ظاهر قوله یقتضی الجواز للنساء ایضاً
لانه لم یخص الرجال و فی اثره المبسوط اختلف المشایخ فی زیارة
القبور للنساء قال شمس الایمنه السرخی الاصح انه لا بأس بها
در کشف بزدی و در نسخ سنت است مرقوم و الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
و النساء جميعاً فقد روى ان عایشه رضی الله عنها کانت تزور قبر رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی کل وقت و انها خرجت حاجته زارت قبر
خیمها عبد الرحمن و در سراجنه مینویسد و لا بأس لهما ای الحائض و الحیض
بزیارة القبور و در فتاوی حماویه مینویسد فی کشف التروی قبل
الاذن ثبت للرجال و للنساء فالنساء یمنعن من الخروج الى المقابر
لا روى ان فاطمه رضی الله عنها ذهبت لتعزیت بعض الانصار فلما حبت
قال لهما رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلکم ابنتت المقابر قلت لا قال
لو اتیت ما فارقت یوم القیامة ای کنت معهن فی النار و الاصح

الرخصة ثابتة للرجال والنساء جميعاً ودور الخمار في نوبه لا بأس من زيارة القبور
 ولو للنساء لحديث كنت فضيكم إلا. ورووها الروي شيخهم إلا ساراه وكتبه الفاضل
 بعد نقل اختلافه مینوب ودر غریب گفته ظاهرند امام محمد آفتابا میکنند جواز زیارت زمان را
 نیز وشمس الایمنه خراسی گفته اصح آنست که مالیت زیارت زمان را و در خانه نیز ما صحت عموم
 رخصت یقیرج کرده و شیخ اجل در فتح المنان فی تأیید مذهب النعمان گفته اکثر علما بر نبوت
 رخصت اند برای مردان و زنان این است مذهب ائمه ثلثه سوای احمدیه دارومی و دوروا
 است نقله من شرح الحر فی انتهی پس از علم اصحیه اجماعاً اعلام اغراض نمودن و اقوال شاه
 ثناء الله قاضی یانی تی و سمر سنائی دلی و صاحب جبالس و غطه مستطی را با وجود تحریرین قاضی
 در بشارات بی آنکه در آن بشارات هم اشاره اصحیه باشد دلیل اصحیه گرا هست تحریری با وجود حکم
 ائمه من با صحنه جانب مخالف دورا و یانته است **سوال** مقرر کردن روز و عمرن جایز است
 یا نه **جواب** مقرر کردن روز و عمرن بی ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای
 راشدین و ائمه اربعه رسید به پس امریکه ثبوت آن از تاریخ و مجتهدین متحقق نباشد آن امر را
 بر اصل خود باید و داشتند مادامیکه خلاف آن از دلیل ثابت نشود و اصل شی با حرمت است
 نزد جمهور کما فی التفسیر الاحمدی تحت قول تعالی هو الذی خلقکم ما فی الارض جمیعاً فیکون
 ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاستیفاء الا باحاده کما هو مذهب طایفه
 خلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرفه انتهی یا توقف است کما فیظهر
 من الدرر و الاستیفاء من الدر فی کتاب الوضوء المتصور ان الاصل فی
 الاستیفاء التوقف الا ان الفقهاء کثیراً ما یلجئون بان الاصل الا باحاده
 و فی الدر ایضاً من کتاب الحجاده من باب استیفاء الکفار العجمیه من مذهب

أهل السنة أن الأصل في الأشياء التوقف والإباحة رأى المعتزلة انتهى
 قال في الاستباه ما فلاحت شرح المختار للمع قال أصحاً الأصل في الأشياء
 التوقف انتهى ما إباحة است كما هو مذهب طائفة ودای معتزلة انتهى
 كما هو مكتوب في الدرر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در استباه یا حرمت است
 یا اباحت یا توقف اگرند مذهب حریم یا توقف داشته شود پس مقرر کردن يوم عرس از طرف خود
 بنای ساخت که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست بای خوا
 بر اصل مذهب استباه و ذکر اختلاف و بودن اباحت را می مقرر و نقل عبارت کتب مبرناشی است
 از تفهیدن اصل مسئله و مطالب عبارت مذکوره و معانی لفظ توقف و اباحت و تحریف و
 شرف و در نقل علاوه بر آن اما تعرف در نقل پس اول در نقل استباه چه تمام عبارت استباه
 اینست هل الأصل في الاستباه الإباحة حتى يدل الدليل وهو مذهب
 الشافعي ربه أو التحريم ونسبه الشافعي إلى أبي حنيفة ده وفي البدای المختار
 أن لا حکم للأفعال قبل الشرع والحکم عندنا وانکان ازیلاً فالمراد هنا عدم
 تعلقه بالعقل قبل الشرع فاتفق للمتعلق لعدم فایدنه انتهى و فی شرحنا
 للمذهب الاستباه فی الأصل علی الإباحة عند بعض الحنفية و منهم الکرخي و قال
 بعض أصحاب الحديث الأصل فيه الخطر قال بعض اصحابنا الأصل فيه التوقف
 معنی انه لا بد لها من حکم لکن لم تقف علیه بالعقل انتهى و فی الهدایة
 من فصل الحد او ان الإباحة اصل انتهى عبارت استباه پس از ان
 صرف بر یک فقره گفته نمودن و از ان مطلق بعضی را سهو نمودن و در نظر جمال بودن
 توقف مذکور خفیه بقول واحد جلوه دادن مباح و عرس حرام لا حول ولا قوة الا بالله

و عبارت در المختار این است و او در علیه فی البحر المباح بناء علی ما هو المنصوص
من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا بما لا یجوز
بان الاصل الا باحتمال التعریف بناء علیه پس بخلاف اجزای جمله در تشریح
جمله المنصور ان الاصل فی الاشیاء التوقف و نسبت نمودنش بر المختار باظهار
مذهب و مختار صاحب کتاب است بر خلاف واقع از دیانت بسیار بعید است و ظاهر کلام
محب در المختار در بیان مناب اقرض واقع است که نطق او در بیان منادی میکند یعنی
تعریف سنته ایراد کرده شود مباح و قول او الا ان الفقهاء الجوابه او است و در تشریح
در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر میگردد که او در نش و یرین محل تحقیق
تمام عبارت را نقل سکیم و حالتش بعد از این بیان نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله که
قبول سان کرد و در باب استیلا الکفار و ان غلبوا علی اموالنا و کفی عبدا
صونا و امر ذوها به امرهم مالکوها لک مستیلا علی مباحه ان یحیی
من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف و الا
باعتباری المعتزله بل لان العصبه من جمله الاحکام المشروعه و لکن
یخاطبوا بها فی حق فی حقهم مالا غنیم منصوص فی مالک و نه حال اصل سند است
اصالة و اباحه شرعی و انیکه اصل در اشیا رحیت باید بینند و چون که بای این سند
حسن و قبح ذاتی یعنی عقلی و شرعی است لهذا با اجمال بقدر ضرورتی بقلم می آید و استلزام
فهرستین گردد و حسن یعنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبح یعنی استحقاق ذم و عقاب
نزد ائمه شرعی است فقط پس هر چه تارض بدان امر که حسن است و از هر چه نبی که
قبح است و اگر امر منقلب گردد و حسن قبح گردد و قبح حسن فنزد ائمه نیز بد و معتزله عقلی است

یعنی موقوف بر شریعت نیست لیکن فوق است در هر دو مذهب نزد ما نزدیک این حسن و قبح مستلزم
 حکمی از خداوند حق نبوده نیست تا آنکه خدا حکم نکند هیچ حکم در اینجا نیست پس تبرک احکام و نزد ما
 فخر منقاب نیست و آنچه اینجا است که باطن دعوت و در تکلیف مشرب است پس کافری که دعوت با و
 نرسیده مکلف بایمان نیست و در آخرت مواخذ و کفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند
 آن حسن و قبح حکم را پس اگر تشریح نمودی و رسولی مرسول نشدی و افعال موجود بودند می بر این
 احکام حسب تفصیلی که الان در شریعت هست واجب می بودند و فعل مباح برای ابا
 مباح می بود البته مراد از حکم در اینجا اشتغال و مبرع است بفعل و از حقیقه ابو منصور مابری
 و فخر الاسلام و صدر الشریعه و غیره گفتند عقل گاه مستقل میشود در او را که بعضی احکام خدا
 پس واجب کرد انکس ایمان را و حرام کرد کفر را و آنچه لایق نیست بجهل حاصل میکند سبب
 قرار یا قیله اول مذهب اشعری که حسن و قبح مشرب نیست و حکم دویم مذهب ماتریدیه که حسن و قبح
 عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلیق حکم پذیر بعد و اختیار کردن را صاحب
 تحریر و اتباع کرد او را و صاحب مسلم و گفت که منساج خود را که ملاقات کردم موافق اشعری یافتم
 مذنب سیوم حسن و قبح عقلی است و دایم حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام و غیره استغلام
 نزد معتزله نیار و موجب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعه کرام عقوبه بحسب عقل واجب
 نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت و دایم حکم اگر چه در هر فصل قدیم است لیکن جایز
 است که بعضی از آن قبل بقیه معلوم نکرده و لیکن معتزله اگر چه حکم ذاتی است موقوف بر شریعت
 لیکن بعضی جهات است که طاعت حسن و قبح فصل بعقل دریافت نیکو کرد و نزد اهل سنت انانیت
 و ماتریدیه پس موجب حکم اگر چه کلام لغبی قدیم است فاما تله و آن به تعلیق است و آن ماد
 است بعد و ثبوت بخت پس نیست حکم اصلا قبل ثبوت نزد جمهور اهل سنت و بعضی نزد ما اگر چه

موافق اند معتزله را با جمهور مازنیه موافق اند با شاعره که زوجه و برابری است و حکم مکرر شرح
 و آن به لغت است پس معلوم میشود قبل لغت و خلا فیکه شقوست و اهل سنت که اصل
 اباحت است و آن فحشا را که خفیه و شافیه با خطر که مذہب بخیر است است و صدر الاسلام
 گفته که اصل اباحت است و اموال و خطر در انفس و گویا که این تفسیر قول خفیه و شافیه
 است و بهادی الرای مخالف می نماید با آنچه مذکور است از بودن حکم قبل لغت و موافق میسر
 معتزله فائده باباحت اصلیه و البش ای که که ام زمان برابسان از لغت بنی مع الدین خالی
 نموده از او م تا ایندم پس خلاف حاصل نمیکرد و درج یک زمانه از از منزه و حکم باباحت
 مطلقا و به تحریم مطلقا پس لغت خلاف مکرر زمان فخریه که شریعت مندرس گردید
 بتقصیر سابقین حاصل انیکه سائیکه پیرا شده اند از مس شریعت و چهل احکام پس
 این چهل فدر است نزد اکثر خفیه و شافیه پس معامله کرده میشود با جمیع افعال معامله سبا
 یعنی ما خود نمیشوند بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را اباحت اصلی نام نهاده اند پس قول
 باباحت اصلیه معنی است بر زمان و فوق قبل مشبه بقیه معنی اباحت تحقیق نیست بل معنی
 نفی جرح است و در فعل و ترک سبب عدم مانع و موجب و بر همین اباحت اصلیه می باشد
 و اگر چه در آن کلامی است و یقین و ترجیح نوشته و فیه نظر لان الاباحت الاصلیه لغت حکما شرعا
 فلو یکون المرتبه بعدة نسخا و در شرح آن را بتفصیل بیان نموده است و معتزله تقسیم کرده اند افعال
 اختیاریه را با که جهت محرمه و مقیم معلوم گرد و پس منقسم است باقسام خمس یعنی وجوب و مذہب
 و اباحت و تحریم و کراهت و آنکه جهت محرمه و مقیم معلوم نگردد و درین قسم معتزله را قبل شرح
 مذہب است اول اباحت و آن مذہب معتزله بصره است و دوم حرمت و آن مذہب معتزله
 بغداد است سیوم توقف و مشهور است که مذہب شیخ ابو الحسن اشعری و ابو بکر میر فی هم لغت

است و مراد توقف بر طبق متغیر مدم العلم حکم و بر طریق شیخ مدم حکم است این هر دو گفته شده
 اباحت میل دو قبل لغت محصلش اگر اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بوقت باشد و اباحت
 میلیه تحت اکثر تحف و شافعه است امری دیگر در تلویح نوشته و هذه المسئلة نور و فی
 اصول الشافعیه و الاستعاذة علی الذنر الی مذهب المعتزلة فی ان العقل
 سبک باطنی و الفاعل قبل البعثة لا یوصف عند هم بشیء من الاحکام
 علامایه و استبراه احصایه شرعی و رابا حاشه اصلیه قوی است چه اباحت اصلیه قوی
 حدیث نیست و بعد میگوید که قابل نیت برای نسخ و اباحت شرعی عبارت است از خط
 اشیاء با تخریج و ان عبارت است از خطاب شرعی و تخریج و اباحت اصلیه نوعی است از
 خطاب با تخریج و جای که مدرک شرعی حرج فعل و ترک مدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی
 برای حکم تخریجی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک شرعی است برای حکم شرعی
 به تخریس آن حکم شرعی است بخلاف متغیر اباحتیه میگوید که اباحت و در عرف شرع عبارت
 است از عدم حرج در فعل و ترک و زواهل سنت عبارت است از حکم شارع به آن پس تخریج
 خطا متعلق نشد و مستلزم مصلحت و منفردیت مباح با اتفاق متغیر و اهل سنت اما نزد
 متزاینه ان اباحت که اباحت در عرف شرع یعنی عدم حرج در فعلی و ترک است و ان عبارت
 است از عدم حرج و از جهت آنکه چیزی که در مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک مدوم است
 پس مدوم شدن او مدرک شرعی است بحکم شارع تخریج در مبنی الاصول مرقوم لاحکم
 قبل در و الشرع و قسم المعتزلة الی افعال الاختیار به البنی قضی العقل
 فيها بالحق و القدر الی خمسة و التي لا تقضى فيها الحسن ولا قبح ثالثا المتوقف
 عن الحیاة و الا باحداً باز میگوید که اباحت حکم شرعی بخلاف البعض المعتزلة

فانهم قالوا للباح ما انتهى الحرم في فعله وتركه وذلك ثابت قبل الشرع و
بعده ونحن نذكر ان ذلك اباحة شرعية وانما الاباحة خطاب
الشارع قاضى عند شرح مخبره حكم الافعال العقلية قبل الشرع
وقد قسم المعتزلة الافعال الاختيارية الى ما لا يقضى العقل فيها بحسب
الاجتهاد ولهم فيها ثلاثة مذاهب الخطر والاباحة والتوقف عنهما والى
غيرها وهو ينقسم عندهم الى الاقسام الخمسة المشهورة من واجب
ومندوب ومختار ومكروه ومباح فانهم يرون في الاباحة حكم شرعي خلا
لبعض المعتزلة فانهم يقولون الباح ما انتهى الحرم في فعله وتركه وذلك
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن نذكر ان ذلك اباحة شرعية بل الاباحة
خطاب الشارع بذلك فانما هو من اجابان ورعا فيه يتنوبه قس له
مخالفا لبعض المعتزلة هم الذين قالوا لا فاعال الاختيارية النبي لا يدرك
العقل اشتغالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنها مباحة قبل الشرع
بالاباحة الاصلية لانه تعالى خلق العبد وما يتفقه به والحكمة تقتضى
اباحته لدفعها الى الصواب وهاهنا الزاع يرجع الى ان الاباحة في السابق الشرع
عمل هو عدم الحرم في فعله وتركه او حكم الشارع بذلك والتحقق ان ما
يدرك العقل اشتغالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنها ولم يتعلق به
الخطاب والكاشف عن حاله صريحاً بمباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض
من جهة ان الاباحة في عرف الشرع بمعنى عدم الحرم في فعله وتركه
وهذا لك وعند الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعي للحرم

في فعله وتركه فذلك مدرك شرعي بحكم الشارع بالتخير بينهما اسم الله
مقوم لا خلاف في ان الحكم والنكاح في كل فعل ودما لكن مجبوران لا يعلم
قبل البغنة بعض منه مخصوصية اتفاقا اما عند المعتزلة فلا نكاح وان كان
ذاتا لكن منه ما لا يدرك علمه الحسن والقبح فيه واما عند غيرهم فلا نكاح
الموجب وان كان الكلام النفسي القديم ليكن لما كان ظاهريا بالتعلق بالحاد
بجد ون البغنة فلا حكم متخص قبلها فلا حرج عندنا مولىنا بطام
وسج عند غيرهم نوت من اهل السنة كالاشاعرة والما توريد به وشرح
فلا حكم متخص قبلها نوت بل لا حكم اصلا الا بالوقوف عليه قال
صاحب المسلم واما الخلاف المنقول بين اهل السنة ان الاصل في
فعال الاباحه كما هو مختار اكثر الخفية والشافعية والخطري كما يجب
اليه غيرهم قال صدر الاسلام الاصل الاباحه في الاموال والخطري
الانفس فقيل بعد الشرع بالادلة السمعة اى ذلك على ان ما لم يفر
دليل التحريم ما ذون فيه او ممنوع عنه وفيه ما فيه وقال في الحاشية
اذ يظهر من تتبع كلامهم ان الخلاف قل ود الشرع ومن ثم لم يجبالوا
رفع الاباحه الاصلية لتخادم خطاب الشرع قال مولىنا بحر العلوي
فانقبل فعلى ما ذكر كيف يصلح الخلاف بين اهل السنة في ان الاصل
الاباحه او التحريم اجاب بقوله واما الخلاف المنقول الا وقال و
نقل في تقرير الحق فالنقد مقدمه اولا هي انه لم يجز على انسان زما
يبحث فيه البتة بنى مع دن لان شريعته ادم عليه السلام كان

باقيا الى متى فخرج عليه السلام وشرعته عليه السلام الى ابراهيم
 عليه السلام وكانت شريعته عامة الكل فمن شئت في شقته فقد قام
 غيره مقامها لشرع موسى وعيسى عليهما السلام في حق بني اسرائيل
 ونفى في حق غيره كما كان الى وده وشرعتنا بحكمة الباقية الى قيام
 الساعة الكبرى ويدل عليه قوله تعالى وما من امة الا اخلا فيها نورا
 وقوله تعالى احيى الانسان ان يترك سدى واذنهما وهذا قول
 محمد لا يتاتي خلاف في زمان من ازمته وجود الانسان اصلا و
 لا يتاتي الحكم بالا باحة مطلقا ولا بالتحريم مطلقا كيف وفي كل زمان
 شرعية فيها تحريم بعض الاشياء وايضا به وايضا به وغير ذلك فاذا
 ليس الخلاف الا في زمان الفترة التي اندرست الشريعة بمقتضى من قبله
 وحاصله ان الذين جاؤا اندرست الشريعة وجعل الاحكام فمعلوم هذا اما
 ان يكون عذرنا في تعامل مع الافعال كلها معااملة المباح اغنى لا
 يهاخذ بالفعل ولا بالتروك كما في المباح واليه ذهب اكثر الحنفية والشافعية
 ومهوية اباحة اصلية وهذا هو مراد الامام في حق الاسلام بقوله ليس
 بقول هذا الاصل اى يكون التحريم ناسخا له باحة الاصلية لوضوح
 الشرع يترك سدى في حق من الا زمان وانما هذا الى القول بالا باحة
 الاصلية بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا الحقبة معنى ان الاباحة
 ليست حقيقية بل بمعنى نفى الجرح او قال مؤلفنا نظام الملة والذوق
 ان الاباحة الاصلية انما هي عمل معااملة المباح لفقدان الدليل وقصور

في الولوع في معرفة البحث عند حتى تظهر حايسته الحال وتلخيصه انما يغني
 عدم الخرج في الفعل والترك بعدم المانع والموجب وهذا ليس ممنكر من احد
 سوى المعتزلة القائلين بلزوم حكم الحسن والتفجير حتى ان من قال بالخطا
 ان يقول بها صاحب مسلم بعد ان ذكره مجتهد حسن وقبح عقلي يغني استحقاق مدح وثواب
 خد او تقابلين ان نوشته عند الامتناع في شرع اي خلافه فقط فيما امر به حسن
 وما هي عنه فيجمل ولو انعكس الامر لا تعكس الامر وعندنا وعند المعتزلة عقلي
 اي لا يتوقف على الشرع لكن عندنا لا يستلزم حكما في البديل بل يصيب موجبا
 لا استحقاق الحاكم من الحكيم الذي لا يرجح المرجح فالمرحوم لم يحكم للشك
 حكم ومن صهيبتا اشترطنا بلوغ الدعوة في التكليف بخلاف المعتزلة و
 مامية والكرامية والبراهمية فانه عندهم وجوب الحكم فلو لا التنازع
 وكانت لا في افعال الوجبت الاحكام قالوا منها ما هو ضروري ومنه فطري
 ومنه ما لا يدرك الا بالشرع كحكم صوم اخر رمضان وقبحه صوم اول
 شوال فانه لا سبيل للعقل اليه لكن الشرع كشف عن حسن وقبح ذاتين
 في نوب اما المعتزلة ففهموا لا في افعال الاختيارية الى ما يدرك فيه محسنة
 محسنة او مقبحة فيقيم الى الاقام المحسنة المذكورة والى ما ليس لك
 ولهم فيه قبل الشرع ثلثة اقوال الاباحة وفي الشرع وهو قول معتزلة
 البصرة والخطار وهو قول معتزلة بعد اد الثالث التوقف وفي الشرع و
 اشهرانه مذهب الشيعة الى الحسن لا شرعي والى بكر الصيرفي والمفسر
 لم يقصده لان كلامه في اقوال المعتزلة وفرد عدم الحكم وهو المناس

المشيخ فان الاشهرية عن امير المؤمنين الحكم قبل البشارة قال صاحب المسند
 الاباحية حكمه شرعي لا بد من خطاب الشرع بالتحذير والا باحثة الاصلية فوج منه
 لان كمالا عدم فيه المذكر الشرعي المشيخ في فعله وتركه فذلك منه شرعي
 شرعي حكمه الشارع بالتحذير فحي لا يكون الا بعد الشرع خلافا لبعض المعتزلة
 وقال هو لا ناخر العلوم اي عدم المذكر الشرعي ايضا عدم شرعي
 حكم الشرع بالتحذير والا باحثة الاصلية لا يكون الا في موضع عدم العلم
 الشرعي للحر في الفعل والترك بل حكمه بخصوصية اصلا فالاباحية
 الاصلية فيها حكم بالتحذير فحي لا يكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
 فانهم يقولون بالا باحثة وغيرهما من الحكماء قبل الشرع فاصل عبارة
 مرغوب انك زود معتزلة حسن وفتح عظمي ووجوب حكم شرعي شيئا يكره من وفتح ان معلوم
 منقبة باقيا خمسة قبل شرع وبعد شرع في ما اخلت شارع واشياء يكره
 حسن وفتح ان بعض معلوم منكرو ورويك فو از معتزلة مباح و اين اباحت اصلية معتزلة
 اباحت حقيقيه و حكم است و اشعرية و ما تريد ان ان منكرك من زمان قبل شرع حكم ثبت
 و اطلاق توقف هم که در کتب ایشان است بعضی عدم حکم است و اباحت اصلية که فخر
 اکثر خفيه و شافعية است نسبت بزنان فخر است اباحت حقيقيه ثبت و نه حکم زوا ایشان و خبري
 معتزله اباحت اصلية معتزله و اباحت اصلية بعد شرع علاوه بر دو اباحت اصلية مذکور است که
 در ان حکم است چه اباحت شرعيه بخاری است از خطاب شرع و چه اباحت اصلية فخرية
 خطاب بغير چه عدم مدرک شرعي حرج در فعل و ترک مدرک شبه عتیت برای حکم شرع بغير و این با
 اصلية ثبت کرد و جای که مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک معدوم باشد مالا معافی

عبارت مذکوره جواب باید داشت فی التفسیر الاحمدی لیکن آن مستدل بجا علی ان
 الاصل فی الاشیاء الاباحه کما هو مذهب طایفه بخلاف الجمهور فان
 عند هم الاصل هو الحرامه تعنی لذت قایلین نبودن حکم در اصل ساینکه باباحت قایل اند
 ممکن است که باین ایه استدلال کنند و آن یک طایفه است بخلاف جمهور که نزدشان
 اصل حرمت است یعنی جمهور ساینکه بودن حکم در اصل قایلین لذت حرام میگویند و ظاهر که جمهور
 با اهل سنت مراد نیستند چه از اصل حکم در اصل منکر یا بجهت و اباحت چه در اگر مراد باباحت است
 اصلیه قریب است پس درست نمی آید چه بقرین نزد ائمه فروع اصول ثابت که مذهب اکثر خفیه و مشایخ
 اباحت است و حرمت مذهب مرجوح و مجهول علاوه بر آن قول احمدی با روایت در الحسام
 که خودش نقل نموده متعارض چه در آن مصرح که الصیحه من مذهب اهل السنه ان
 اصل فی الاشیاء التوقف و الاجاحه لرای المتخذه و یحتمل در روایت دیگر و التماس
 که بان لفظ استناد نموده است المنصور ان الاصل فی الاشیاء التوقف و یحتمل
 عبارت تراشیده استباهه قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء التوقف پس هرگاه
 که روایات نقل نموده اش هم با هم متخالف لازم می آید که هر از پایه استدلال ساقط شوند
 و اگر از اباحت امیلیت برسد و اما شد پس در آن خلافتی و زاعی و رای اصول منقول نیست قطع
 از مخالف روایت تفسیر احمدی یا دیگر روایت منقول اش و احتمال خطا و بودن لفظ جمهور
 بجای طایفه و بالعکس آخر عبارت تفسیر احمدی اباحت تمام دارد و از آنچه محجب قرار داد و یعنی بقدرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی که حکم آن پان نشد و باشد حرام باشد چه بقرین حکم اباحت
 در آن صورت موجود و آنچه از تفصیل اقام اباحت بیان کردیم هر از آن ظاهر چه بعد ذکر تعارض
 بیحد و محرم و ترجیح محرم از امام فخر الاسلام نقل نموده و ثور قال و هذا بناء علی قول

جعل الإباحة أصلا ولما نقول هذا في أصل الوضع لأن الناس لم يتكلموا
 في شيء من الزمان وإنما هذا بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا يعني أن
 جعل المحرم ناسخا ببناء على قول من جعل الإباحة أصلا في الأشياء
 لا كشيء وأبي بكر الرازي وطائفة من الفقهاء الحنفية والمشافعية وهم
 المقتضون ولما نقول يكون الإباحة أصلا في الوضع لأن عباد الله دعا
 لم يتكلموا به في أي وقت من الزمان ولو كان الإباحة أصلا
 كما هو المذهبين غير مكلفين وإنما جعل البصير أصلا والمحرم ناسخا ببناء
 على زمان الفترة بين عليهما وهو قبلها الصلوة والسماء قبل
 شريعتنا فإنه كانت الإباحة ثم بعثت نبيا عليه السلام مبين أن
 الحرمة ولقي ما سواها أصلا لا مباحا كما كان في هوا متبعة ثم كون أصل
 عندنا الإباحة لأنها في أيكون الشيء محرما بغيره كالربا والخمر ولغيره كاكل
 مال الغير ومكر وكذا كراهة تحريم أو تنزيهه كاكل الفرس أو سب لغيره
 لأن كل ذلك يثبت بالأدلة ولذا القاطعة أو الظنية وإنما الكلام فيها
 لم يخرج فيه دليل أصلا به من عباراتكم بما نحن فيه علا وقد ارد ان يفسر
 نقل نموده وانچه ما نحن فيه نص به وازتر كرك ولاحول ولا قوة الا بالله
 ومعنى دعوت در المختار از كتاب الطهارة این است كه شئى سنت را تعريف نموده
 ثابت شود بقول و فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم و واجب و مستحب نباشد و اراد
 كرده شد بران در مجزى بياح بنا بر آنچه منظور است از انكه اصل در اشياء توقف است
 و صاحب در المختار جواب داد كه فضايل بياح تلفظ ميكنند بايضا اصل بياح است پس شئى

این است بر عریضه فتوا فقط اینجا را در اباحت اباحت اصیل حقیقه نیست که مخالف جمهور اهل
 سنت است چه از اصل حکم در اصل منکر اند و آنچه منهای مورد است که اصل و بسیار توقف
 است در ادان توقف نه است که حکمی است از اباحت و حرمت و غیره مگر معلوم نیست چه ان
 متفرع است بر بودن حکم در اصل و لیس فلیس بلکه مراد به فی عدم حکم است و معنی روایت
 کتاب مذکور در ابواب الاستیلاء اینست که اگر اهل شرک به او خود احرار کنند مالک آن اموال
 میشوند نه برین جهت که مستولی شد بر مباح چرا که صحیح از مذہب اهل سنت آنست که اصل
 در بسیار توقف است یعنی عدم حکم و مباح حکم است پس نیت مباح بر مذہب اهل سنت چه
 مخالف بفروع نیست پس با حکام مشروع مخاطب شد پس اطلاق مباح قبل از خطاب شرع
 بر مذہب اهل سنت راست نمی آید و اباحت که حکم است قبل خطاب شرع برای معتزله است بلکه
 سبب ملک آنست که عصمت از جمله احکام مشروع است و کفار مخاطب بعصمت نیست پس
 باقی ماند در حق ایشان حال غیر معصوم پس مالک خواهند شد پس ظاهر که مراد از
 توقف عدم حکم است نه توقف در اباحت و حرمت چنانکه مجیب فهمیده است که آن توقف
 بر حکم است و حکم نیست و اگر بالفرض این معنی ادعا کرده شود پس قول اولان العصبه هم
 راست نمی آید و اباحت را که را می متعزله گفته غیر اباحت است که در کتاب الطہارات نقل است
 کرده و الاغراض لازم می آید واضح ما و که مقصود از ذکر معانی روایات بیان این امر است که
 آوردن مجیب این روایات را بی محل است و تشیج و تسلیم آن که یقین و تطبیق و رفع تعارض
 پذیرستند است نه در ما و آنچه مختص بر صاحب و المختار و درین خصوص کلام نموده اند در
 حواشی مذکور در هر کتابی بر تمایز یک نموده و شش باشد چنان این طایفه است صاحب المختار
 که علیت استیلاء علی الباح را نفی میکنند آن منفی مقول صاحب بدایر و شش الا یر و امثال

نشان است که نوشته اند نشان الاستیلا و دروغی مال سبحان نیستند سبب الاستیلا
 و ظاهر که صاحب در الحاق در خبیان آن اعیان چه رتبه دارد و در غلط او شک نیست و طرفه ای که
 استدلال خود باز قرار نموده است بر آنچه از آن فرار ساخته از اباحت و کلام در عبارت
 اشباه بعد از آنکه تمام عبارات را نقل کردیم حاجت نداده که از آن صاحب ظاهر که کلام در اباحت
 اصیل حقیقه است و از قابلین توقف متغیر مراد اند و برین امر دلیلی از همان عبارات ظاهر
 چه صاحب شبهه معنی توقف هم بیان کرده است و مجیب هم بر او دید این حال از عبارات اشباه
 بخلاف اول و آخر صرف بر یک فقره آنهم با سقاط لفظ بعضی گفتند و پس تردید مجیب در اصل
 شئی که با حرمت است نزد جمهور با توقف با اباحت که ما مذهب طایفه در این متغیر هم همین است
 محض لغوی و بی اصل ناشی از سوء فهم و عدم تحقیق مسئله از واقفان فن و نفهمیدن مطالب کتب و
 تحریف و تصرف است قصه خوانی خیری دیگر قضا است چیزی دیگر از نقل عبارات کتب بی فهم مطلب
 بی عرض بر فقها قوی راست نمی شود و معنی را واجب که در صورت اختلاف روایت تحقیق راجح
 و مرجوح و معمول و منکر و ضعیف و قوی دریافت نموده راجح و معمول و قوی را اختیار
 نماید و بی آنکه خود در درجه تحریف افتاده است هدایت دیگران معلوم و هر مسئله از فنی که محل تحقیق
 او باشد باید گرفت از فن دیگر که ضمه است شرط دارد که مسئله اتفاق افتاده باشد نقل کنند
 بحث این مسئله علم اصول است و ما از اینجا حقیقت مسئله را تبصیر بیان نمودیم از آن نحو
 ثابت که از اباحت حقیقت مذمب متغیر جمهور اصل سنت منکر و اباحت اصیل فقره چهارم اگر تحقیق
 شافیه و در اباحت اصیل شرعی اختلافی کسی از معتدین منقول نیست پس نسبت حرمت اصل جمهور
 و توقف معنی بر خویش مذمب صحیح اصل سنت محض غلط است حالا عمل فقها بر اباحت از دیگر
 کتب هم نقل میکنم صاحب اشباه در همان قاعده می نویسد و فی البدایه من فصل

الحد اذان الاباحة اصل ودر قاعده تعارض و ليس تخريم و اباحت و تقديم تخريم في نوبه
 و علمه الاصوليون بتقليل النسخ لانه لو قدم للبيوع لرقم تكس . المنسخ
 لان الاصل في الاشياء الا باحة بايد منه كمراد من اباحت و در اینجا اباحت
 قره است و برخيدرين استدلال عني لزوم نسخ كل ما يستطوي فاما اقرار اباحت من اصل
 از اصولين ثابت است و جموي و شريح شبيه و نظاير و شرح قول بان الاصل في
 منبأ الا باحة في نوبه ذكر العلامة قاسم بن فطالو بغا في بعض تعليقاته
 ان المختار ان الاصل الا باحة عند جمهور اصحابنا و فنده فخر الا
 اسلام من من القبر لا فقال ان الناس لم يتركوا سدى في شئ من الزمان
 و انما هذا ابناء على زمن القبر لا اختلاف الشرايع و وقوع التمهيدات
 ببقى الاعتقاد و الوقوف على شئ من الشرايع فظهرت الا باحة بمعنى عدم
 العقاب بما لم يوجد له محرم و لا مجيب انتهى و دليل ههنا القول قوله تعالى
 خلق لكم ما في الارض جميعا اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنه علينا
 و ابلغ و هو المنه اطلاق الانتفاع فثبت الا باحة و در شرح قول
 ما ان الحكم عندنا و ان كان اذبا من نوبه جواب سوال مسطوي تفري
 ان يقال اذا كان الحكم عندكم اذبا ثابتا قبل الشرح كيف تقرر قولكم
 بانه لا حكم قبل الشرح و تقرر الجواب بان نفس الحكم و ان كان اذبا لكن
 متعلقه بالتخييري بافعال المكلفين ليس باذني و المراد منها عدم تعلق الحكم
 بالتخييري منفيا قبل الشرح لعدم الفائدة بانه لو تعلق فتعلقه اما الفائدة
 الاداء و هو غير ممكن قبل الشرح لانه عبادة عن الايمان بعين ما اصل

وقوله وذلك موقوف على العلم به بكيفية ولا علم بشئ من ذلك قبل التشرع
 بقوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا وأما ما فائدة ترتيب العقاب
 على الترتيب وهو متفق أيضا قبل التشرع لعدم الفائدة ودر شرح قول ما ترون في
 الجمل من نوبه يعلم منه حل شرب الخمر ودر شرح وقاية در شرح ما ليس بحرام
 ليس شخص من نوبه لما حكم به من ماء المسفوح بقي غير المسفوح على أصله وهي
 الخل ويلزم منه الطهارة والحدود بنوعه هم من اشتبه به عارداً ما شبه به عن
 ابن عباس رضي الله عنه قال كان أهل الجاهلية يأكلون أشياء وتركوا
 أشياء قد نزلت الله عليه وأنزل كتابه وأهل حلاله وحرم حرامه
 فما أحل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت فهو عفو شئ بعد الحق
 ودر ترجمه تشكبه در ذیل الحدیث نوشته از اینجا معلوم میشود که اصل در استنباط احکام است
 ودر آخر میگوید تحقیق ثابت شده است تحریم بعضی اشیا ویکریست زیاده بر کتاب ولیکن این
 بحاس خواهد کتاب را وخواهد سنت را از جهت کثرت آن یا تخلف وی رضی الله عنه از تلاوت این است
 آن بوده است که بدانکه تحریم میست مگر کوی و جایز نیست بخواهیم برین مطلب ودر شرح عربی میهم
 ودر تشکبه از ابی تعبیر حسن مرویت قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلیه وسلم
 الله فرض فرائض فلا تضيعوها وحرم حرامات فلا تفعلوها واما ما سكت الله
 فلا تعدوها واما ما سكت عن أشياء من غیر نسیان فلا تجسسوها واما ما سكت عن فرائض
 ودر شرح نوشته دل علی ان الاصل فی الاشياء الاباحة ودر شرح حدیث ابن عباس
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا حرام الله و
 رشده فاتبعه واما ما سكت عن غیره فاجتبه واما ما اختلف فيه فكل الى الله

شروحی فی توبه و قبل الاولی ان تفسیر هذه الحديث بما ورد فی آخر الفصل
الثالث من حدیث ابی ثعلبة و در تفسیر اوله تحت آیه قل لا اجد قبلاً و حی
الی الایه منسوب و فیہ تنبیه علی ان التحريم انما ثبت بحی الله و شرعه
لا بحی النفس کلا یعنی از سایل خبریه که ثبوت آن از انحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفاء
راشدین و ائمه اربعه رسیده و فقها بقرین خود اند باینجا که استنباط آن از کتب معتبره
نقل میکنیم کی از ان تلفظ نیست در صلوٰه که در سنون و شرف و اکثر قوای استحباب آن
و هم مختار جمهور شافیه در قیام و قیوم و القصد مع لفظ افضل و در تحقیر قیام و مع اللفظ افضل
و در بر خدی شمس و تحقیر قیام منسوب و فی شرح الطحاوی که افضل آن نیست علی قلبه
بالینه و لسانه بالذکر و یدیه بالرفع در حدیث ایها الذکر باللسان فلا تجبیه
و محسن ذلک لا جماع عرفیه و در محیط الذکر باللسان سنه فیغنی ان یقول
اللهم انی اريد صلوٰه و کذا فی سرحانی و یقبلها منی باوجودی ثبوت آن از انحضرت
صلی الله علیه و سلم و خلفاء راشدین و ائمه اربعه میت و طائفه ظاهریه که از اکابر فقهیه و ائمه
کتبوا ما کونتم قبل تقریر محب ایراد بانمودند فاما جمهور خفیه و شافیه این ایرادات را قایل نیستند
و اقباضه نداشتند و بحر الرئی قد اختلفت کلام الشافعی فی التلفظ باللسان و ذلک
فی میتة المصلی انه مستحب و هو المختار و صحیحته فی الجماعی و فی الهدایه و الکفا
و التبین انه الحسن لا جماع عرفیه و فی الاختیار معنی یا الی محمد و الحسن آیه
سنه و همکذا فی محیط و البده ایبر و فی الفینه انه بدعه الا ان لا یمن انما
فی القلب الا باجبر ایضا علی الذنات فیسند بیاح و نقل عن بعضهم الکراهه
و ظاهر ما فی فتوح القدر انه بدعه فانه قال قال بغیر الحفظ لم یثبت عنه شیء

صلى الله عليه وسلم من طريق صحيح ولا ضعيف أنه كان يقول عند الافتتاح
 أصلي كذا ولا أعرج بعد من الصحابة والتابعين بل المنقول أنه صلى الله عليه
 وسلم إذا قام للصلاة كبر وهي بدعة أتت وقد يفهم من قول المصنف لا
 جتماع غرضه أنه لا يحسن بغير هذا القصد وهذا لأن اللسان قد يغلب عليه
 قفر وشطاطة فإذا ذكر بلسانه كان عونا على جمعه ثم رتبته في التمهيد قال
 والنية بالقلب لأنه محل التكلم لا بجوارحه ومن اختار له اختصارا ليجتمع
 انتهى عبارة الفقيه القدير بأصاحب بحر الرائق ميكوبه فراد في شرح النية أنه لم
 يذكر في الأربع فخر من هذا أنه بدعته حسنة عند قصد جميع الفروع
 وقد استفاض في العمل بذلك في كثير من الأصناف في عامه الأصناف فاعمل
 القابل بالنية أو بها الطريقة الحسنة كطريق النبي صلى الله عليه وسلم
 ما على قارى وشرح شكوة في نوب لا كبر في على أن الجمل بينهما متساويان
 تفعل معنى النية والتمحض لها ثم قال صاحب الزهد أيه والجميع لا جتماع غرضه
 قال المحقق ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله صلى الله عليه
 وسلم إلى آخره وبعد تمام عبارته فتح القدير كماله كورثته وقيام لا يعني التعلق
 بالنية فإنه بدعته والمتابعته كما يكون في الفعل يكون في الترك أيضا فمن
 وأطب على فعل لم يفعل الشارح فهو مبتدع قد يقال فيسلم أنها بدعة
 مستحسنة يستحسنها شايخه لاستجادة على استحضار النية لمن اعتلج النية
 وهو صلى الله عليه وسلم وهو عليه كافر في مقام الجمع والمصنوع به يكون
 مختارين إلى الاستحضار المذكور وقيل التلطف به لعدم السنة

إلى الغلط والخطأ ومخالفة إجماع لكن له عمل عندنا فمختص بمن أتى بالوسيلة
 في تحصيل اليقينة وعجز عن ادائها فانه قبل في حقه إذا تلفظ باليمنة سقط
 عنه الشرط فاعل الحرج وبغيره كقوله ابن القيم وردت تلفظ وهذه عشرة بدع لم تستقل
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بإسناد صحيح ولا ضعيف ولا مستند
 ولا من أصل لفظة واحدة منها اليقينة بل ولا عن أحد من الصحابة ولا استصحاب
 من التابعين ولا الأئمة الأربعة وبغير ذلك كقوله جمال الدين محمد بن فيروز آبادي كفت
 قال القسطلاني في المواهب بالجملة لم ينفل أحد أنه عليه السلام تلفظ باليمنة
 ولا علم أحد من الصحابة التلفظ بها ولا أقر على ذلك بل المنقول منه
 في السيرة أنه قال مفتاح الصلوة الطهوية وتحليلها التسليم إلى آخرها
 وأطرب ابن القيم في المدي في رد الاستصحاب والآثر من الاستدلال بما في
 ذكره طول فخرنا عن المقصود ولا سيما والذي استقر عليه أصحابنا استصحاب
 النظر بها لما على قارى من شرح فقه الكبريتية وكذلك ليس تاجر الرقصة مكسرة كرا
 حثيروا أن لم يكن كذا بناء على عدم تكفيرهم بقوله عليه الصلوة والسلام
 من تشبه بفوم فهو منهم أما إذا كان في ديارهم وما مور أبان بشي مكرا
 على أنارهم فلا يضره وإما جواب بعض العلماء في مقاراة تكاثر عليه بأن فلتنوا
 إلا ذبكيه المبدعة فليس محله فانا ممنوعون من التشبه بالكفرة وأهل
 البدعة في شعائرهم ولا متفهمون عن كل بدعته ولو كانت مباحة سوا
 كان من أفعال أهل اليقينة أو من أفعال الكفرة وأهل البدعة فالمدبر
 على التعاريف في صفات مبدعة المصلي من قومه وسجدة الشكر ذكره الطحاوي

عن أبي حنيفة أنه قال لا إرادة شئياً قال أبو بكر الزاهد في مغناه ليس
بواجب ولا مستنون بل هي مباحرة بدعة وعرف محمد أنه كرهها قال ولكن ستم
إذا أتاه ما يسره من حصول نعمة أو دفع نقمة وبه قال الشافعي فيمكن
مستقبل القبلة ويسجد فيحمد الله ويشكر ويسبح ثم يكبر فيرفع رأسه أما
سبب فليس بقربة ولا مكره وإما ما يفعل عقب الصلوة فمكره ولا
الجمال بتقده ونها سنة أو واجبه وكل مباح جودى اليد فمكره انتهى
والفقوى على أن سجدة الشكر جائزة مستحبة ولا مكره وهما وهم وإن كتاب است
ولا بأس بقول الرجل بغير يوم العبد تقبل الله منا ومنكم وشرح وقاية ينوب
واستحسن المتأخرون تثقيب الصلوة كلها ورد الحمار قوم وثقوب بذي الأذن
والأقامة لكل ولما تداروه الأفي المغرب فيزكيه التسليم بعد الأذان عند
في ربيع الآخر سنة سبع مائة وأحدى وثمانين في عشاء ليلة الاثنين ثم الجمعة
ثوب بعد عشر سنين أعادت في الحفل إلا العرس ثم فيها من دين وهو بدنة حسنة
وهم ورد الحمار ينوب واقوف الناس يوم عرفة في غيرها تشبهها بالواقفين ليس
هو نكرة في موضع البقي فبعم أنواع العبادات من فخر واجب مستحب مفيد
الأباحة وقيل يستحب كذا في مسكين فقال الباماني لو اجتمعوا المشرف ذلة
اليوم السماع الوخط بلا وقوف وكشف براس جاسر بلا كراهة اتفاقاً وكتاب
نه لو ينوب ويندب ذكر الخلفاء اللشدين والعين لا الدعاء للسلطان و
القوساني وبكرة قمرها وصفه بما ليس فيه وهم در كتاب مذکور از وهما يزنقل بخود
وفي يوم عاشوراء بكره حكاهم ولا بأس بالاعتقاد غلطاً ويوجب در قية از ويرى

روایت نموده خلاصه الحوائج يوم عاشوراء و در فيه امر قوی و کلاباس و زبانیاب
يوم عاشوراء معظمه لیسبت فيه الصوم قبل الا کمال يوم عاشوراء کانت مسنة
ولکن لما صار خلافة لمبعضی اهل البيت و جبرئیل له ان باسح صغیر و شرح تطبیحی روایت
کرده و بیکر التعشیر و النقط و المتأخرین و اید باسکان العجم که لا یکن لهم التلاوة
الا بالمقط و اما کتبه اسماعی السور و غیره الا و لحقها قهی بدعتی حسنة و ازاد
رحماني روایت میکند کلاباس بالوقوف و التعشیر فی المصنف و از شرف الائمة علی نقل نموده
القرءة علی القبر بدعتی حسنة و از نجدی نقل نموده امام بقواد کل عده امة مع جماعه
قراءة ابائه الکبری و اخر البقرة و شهد الله و نحوها جهر کلاباس به و الا فضل
الاخفاء و از وری نقل نموده کلاباس باجماعهم علی قراءة الاخلاص جهر علی
مختم القرآن و لو قراء و ائمه و استمع الیاقون فهو اولی و از شرح سحری نقل نموده
بکسر المقوم ان بقرء و القرآن جملة لتفهمها تر لئلا استماع و الا اضاف الماء و
بهما و از قنوی کرمانی روایت نموده کلاباس به و در شرح و قنایه و باب الیابر و شسته
استحسن المناخرون العامة و زقنوی مالیکری ینویس کلاباس بکتابه اسماعی السور
و عد و الا و هو و انکان احد اثنا فمض بدعة حسنة و کوم من شی کان احد
و هو بدعة حسنة و کوم من شی بخلاف باختلاف الزمان و المكان کذا فی جواهر
الاخلاص و بعد ان ینویس مثل الفقیه ابو جعفر عن قوم فرء و اقراءة و سرد
بکسر و بعد ذلك جهر قال ان اراد و ابذلک شکراً لابی اسح و هم ینویس کلاباس
باجماعهم علی قراءة الاخلاص جهر عند ختم القرآن و لو قراء واحد و ائمه
الیاقون فهو اولی کذا فی الفقه و لیسحب له ان یجمع اهله و ولده عند الختم

ویدعو لهم کذا فی الینابیع وبقاضیان نوشته تکلیفی الدعاء عند ختم القرآن فی
شهر رمضان و عند ختم القرآن بالجماعة و استحسنة المتاعون فلا یمنع من ذلک
وقراءة سورة الاخلاص ثلاث صلاة عند ختم القرآن استحسنة وشیایخ الفرق
الافنی للکتوبه و در قاضی عالمگیری می نویسد قریة الفاتحة بعد المکتوبه لا یجوز
المهمات مخافة او یجهر مع الجمع مکررها و احتیاطا قاضی بدیع الدین انه لا یکره
واجتناب القاضی ادهام جلال الدین انکشاف الصلوة بعبادة سنة بکرة و کذا
فلا کذا فی التاثر خانبه قوم یحتمل من ذلک ان الفاتحة یجهر دعاء الا
یمنعون عادة و الاولی المخافة و فی الجندی ادهام یجتاد کل عذاة هم یحتمل
قریة آية الكرسی و اخر المقرة و شهد الله و حقها سهر لا بأس به و الا فضل
الاخفاء قریة قل هو الله ثلاث مرات عقب التتمه لم یستحسنها بعض المشایخ
و استحسنتها اکثر المشایخ و در بحر الرائق از تجنیس در ذکر خطبه آورده و ذکر الحلفاء الزکیة
مستحسن بذلک بحری التوارد و یذکر العین غرض اشال این سید اکثر شیخ کذا
آید و قری کرده و اصل مذنب فرق بتدوین است هر چه بقول نباشد مکروه و حرام و این
امر باجا بتلیس جدا گانه و تنویها تکرار نک بیان میکند مناسب نمود که این بمنعنا بطا
بجبت نسبت تقاضا در اینجا و اگر کم و قبل از شریعت امری واجب التنبیه دریافت باید نمود
که اطلاق مکروه در عرف شیخ معانی متدوین آمده از انجمله ترک اولی است و امیضی اگر چه عسا
از ما سبق معلوم شد فاما در اینجا تصریحی هم بیان نموده می شود و در عصبه فی نویسد از
تأییدها ترک الاولی یقال ترت الصلوة الصغری مکروه و ان لم یرد فیه فیه لکثرة
الفیساد فیها فکان فی ترکها خطا مرتبه و اطلاق میکند مکروه و مراد از ان که آن

بخسوسینی خاص میباشد چنانکه ابو حنیفه گفت حج پیاده مکرده است و گفتند برادر آنست که گفتند
 سوز ملحق باشد یا طاق نشی نداشته باشد از مکرده است نه مطلقا که قریب است و بنزد
 لازم میگردد و چنانچه در فتح القدیر تصریح نوشته در جواب سوال حمل و قسم می نویسد فاقه و
 و مشهوره اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه تابعین رضی الله عنهم
 طوریکه معمول فیما بین الناس است منقول نیست پس امریکه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و
 آله وسلم و صحابه نباشد غیر مشروع چنانچه صاحب هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم و صحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فضل
 الاوقات التي تکره فید الصلوات قال بکرة ان یتنفل بعد طلوع الفجر یا کثر
 رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزدد علیه رکعة علی الصلوة و منها ما
 قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل معمر
 علی الصلوة آ ورن این بر دو روایت براسمی تأیید دعوی بی اصل خود بجیت بی فهمی است که عدم
 نقل خبری دیگر و نقل عدم خبری دیگر و فایده فبد مع حرص را فهمیدن نصیبا عدم افراد صاحب
 این است که ترک کردن آنحضرت نفل را در نیوقت با وجود حرص به احراز فضیلت که منقول
 از ان یافته میشود که نقل را در آنوقت مکرده میشوند و گزینخواهند یعنی در عاصبه هدایه
 قال لا تراهی و لولم بکرة لفعل قلت هذا منی علی معرفة الحديث الذي فيه
 عدم زيادة النسي عليه السلام علی رکعتی الفجر و اذا قال الا کمل ان الترتیب
 مع حرصه علیه السلام علی احراز فضیلة النفل دلیل الکراهة و قد
 فيها منی من حدیث مسلم و رواة عن ابن عمر عن حفصه رضی الله عنهم
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا طلع الفجر لا یصلی الا رکعتی

خفيضين وهذا يدل على أنه عليه السلام ما كان يزيد على ركعتي الفجر مع حرمته
 على أحد فضيلته الموافقة وفي تخفيف القراءة في ركعتي الفجر قول من غير سمع
 النبي عليه السلام يقرأ فيما قل يا أيها الكافرون وقل هو الله أحد وفي الباب
 بسنن الإسلام والنبي عما سوى ركعتي الفجر فيه لا تتحل في الوقت وقال النبي في
 شرح قوله ولا يتقل في المصلي قبل صلوة العبد لأنه عليه السلام لم يفعل
 مع حرمته على الصلوة وقد روى الأئمة السنة عن سعيد بن جبير عن ابن
 عباس رضي الله أن النبي صلى الله عليه وسلم خرج فضلى بهم العبد ليصل
 قبلها ولا بعد هاودوى بن ماجه في سنة من حديث عطاء بن يسار عن
 أبي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصلي
 قبل العبد شيئاً فاذا دجعه في منزله صلى ركعتين ومنها ما قال في كتاب الحج
 من احرام وفي بيته او في قفس معه صيد فليس عليه ان يرسله وقال
 الشافعي عليه ان يرسله لأنه متعرض للصيد يا مسأله في ملكه قصار
 كما اذا كان في بده ولنا ان الصحابة رضوان الله عليهم كانوا يحرمون
 وفي بنوهم صيود وودواجن ولا يتقل عنهم ارسالها وبذلك حلت العاد
 القائشة وهي من احدى الحج اوردن اين سله دليل بر دعوى عالمي ان يجوز ميت
 به صورت دعوى ايکه امری که منقول ميت غير مشروع است و حال سله انیکه اگر کسی احرام کند
 و در خانه اش یا در قفسی که همراه اوست جانوری باشد برها کردن آن بر مجرم واجب ميت چرکه
 و در خانه صحابه جانوران میبودند و بعد احرام برهانیکند و عادت ستمه سلین حجت است ارجح
 شریعیه بر آن ثابت که برها کردن جانوران واجب ميت تا مل باید کرد که از دعوى چه مناسبت

برانچه که در بده احرام جانور را بر نمی کند و عادت ستمه سلین حجت است ارجح

دار واصل نقد یعنی تخته نوون عادت ستبر که بآر وی دین جا بدیش کند یعنی بدش بد
 نوشته لنا ان الصحابة رضی الله عنهم كانوا یحرمون وفي سبوتهم صیود و
 واجن رواة ابن ابی سبته فی مصنفه حدیثا ابوا بکرم عیاش عن زید
 بن ابی زیاد عن عبد الله الحارثی کما عخر و یترک عند اهلنا ما لنا من الصیة
 ما یرسلهم حدیثا عبد السلام بن حرب عن ثعلبی عن مجاهد عن علی بن
 الله عنه رآی من الناس واجنا وهو مجروحون ولم یأهوا بارساله ولم یتقوا
 عنهم ارساله ای لیریفل عن الصحابة ارسال الداجن بعد الاستحرام و بدعات
 جرت العادة العاسیة و هی من اجدا الحی ای العادة الفاسیة من احدی الخ
 التي یحکم حقیقا قال علیه السلام ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسرا قال
 الکافی العادة الفاسیة مثل الاجماع القوی ما لا کدم انطباق عبارات هدایه بر بدعات
 بیان نمودیم بنو ایسم که بطلان دعوی او از تقریحات صاحب هدایتان و هم صاحب هدایتان
 متعده با وجود فرج خود شش و نبودن چیزی در عهد آن حضرت و صحابه کلم بحسن انشا میکند از بعد است
 که نوشته الثوب فی البحر حی علی الصلوة حی علی الفلاح مرتین یا اذان و الامامة
 نحن و ذکره فی سایر الصلوة و معناه العود ای الا علام بعد الا علام و هو علی حب
 ما تعاد قولا و هذا الثوب احداثه علماء الکوفة بعد عهد الصحابة رضی الله عنهم
 لتغیر احوال الناس و حضور الخیر به لما ذکرنا و المناخرون استحسنوا فی الصلوة
 کل ما یظهر التوفی فی الا فی الدنیه و بعد ذکر کراهة تفسیر لفظ مصحف انجبت
 قول ابن سعد و رضی الله عنه جرد و القرآن نوشته قالوا فی زماننا لا یلهی بالبحر من کماله قریب
 ذلك اغلال بالهف و هجر الا ان فیكون حسنا و اطلاق لا یاس که بر امثال

این ابو و در همان بدایه بجای کثیر است که باس تخلیه المصحف ما فیہ من تعظیفه
 و حاکم گفت السجده بالجحد و الساج و ماء الذهب ^۶ الباس بان ینقش السجده بالبحر
 و الساج و ماء الذهب و قول که لا باس به یثیر الی انه لا یوجز علیه لکنه لا یاقم
 له و قبل شیء قریب و صاحب بدایه بجای شیء و حکم اصل بودن اباحت بصریح نوشته است و در
 حد او چنانچه در عبارت استباه گذشته و در باب انقضاء نیز نوشته فبقی اصل الا باحده للحاجه
 و در باب استیلاء رکهار نیز نوشته لمان الا استیلاء و سر د علی مال مباح فیمنع قد سببا
 للمالك و صاحب در الحاشیه بن تعلیل مختار را بنی نموده از راه قصور فهم یا را و تعلیل دیگر خلاف اکابر
 خود پرداخته که در تنبیذ که بی ان اصل شاذله تعلیل او هم تمام میشود و بعد نقل روایات بدایه نقل
 روایت قره الکافرون مع الجمع مکروه که لا هنا بدعتهم ینقل من الصحابة و التابعین
 و عالمگیری و نصاب الاحتساب نیز خود او تحقیق داده و اثبات دعوی نموده اینقدر بنی فیه که
 نه ب مخالف اید مجتهدین و اجماع و صحیح و خلاف متون و ترویح بلکه خلاف اصول و ترویح
 یک روایت عالمگیری که بران که اعم علامت مختار و منقح به بودنش میت و هم اول و آخر ان
 روایت دیگر روایات کثیر خلاف دلیل روایت مذکوره بصریح اختیار اید مستند می شود چنانچه
 سابق گذشت چگونه ثابت شدن می تواند بن اصحاب قوی هر گونه روایات در کتب جمع
 میکند قابل استناد همان روایت است که مختار و منقح به و معمول باشد و این در میان شیخ
 مکر بصریح معتدین و حدیث و عمارت فن اصول و در نصاب الاحتساب حواله کدام کتاب عم نموده
 و ظاهراً صاحب نصاب از ان جمله است که گفتن بنی حواله بر طبقات متذکرین سند باشد
 تحقیقین فیهما و در مجموع مقدمه نوشته اند که اری بدعت است مگر حسن و در ثمه بنده نوشته
 لا باس به و در روایت اینکه و این است خواندن مذکوره است بر منقول از اصحاب و تابعین

و آن حسن هم میباشد و سیدی باشد چنانکه گویا که تشریف مستجاب است عن ابی بنی سید عت
 نزد ایشان مالم ثبت بن ابی صلی الله علیه و آله وسلم و مستقیم بحسن و سبب و در جواب سوال
 بعد از و چهارم نوشته چنانکه بدعت را مطلق ندارند بدعت را می باشد چنانکه از عبارت
 کتب فقه معلوم میشود و این هم دعوی بی دلیل محض است چنانکه اگر گوئیم که مطلق بدعت اطلاق کرده
 و لاحقین گفته اند که اری بدعت است مگر حسن و لفظ چنانچه که بگوید کلام عجیب است چه بعد از این دعوی
 بی بایت که عبارتی نقل میکرد که از آن ظاهر میشود که هر جا که مطلق بدعت اطلاق میکنند و از آن
 بدعت است حال آنکه چنان نیست در احادیث و اخبار و انکه اینها خواص فعلال و انجا
 بود است اضطراب و جهالت و در کلام و عدم ثبات بر عقاید و تأویل و اقوال و احتمال و در جمیع احوال
 عجیب باینقدر اصرار کرد و غیر شروع بودن غیر منقول و حجت و کراهی است امری که مستخرج باقی باشد
 و ابطال بر احتمال ایاحت دارد و بنای جواب سوال چهارم هم و پانزدهم و شانزدهم و سیزدهم
 و چهارم و سیزدهم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
 شانزدهم و هجدهم و نهم و دهم و پانزدهم و شانزدهم و سیزدهم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
 در این چند جا موجود و در جواب سوال دهم میشود که پیشکش نمودن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 و جنس نهج است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر دادن اذان و اذان مسئول نیست ظاهر اذان و غیره در این
 حال مستحق این باب خبر باشد زیرا که درین نیست و هم نکرده و در جواب سوال نهم می نویسد پیشکش
 مکتوب تقویم شیرینی و طعام مسنون نیست مگر آنکه این تقویم درین وقت از قلم میباح باشد بشرطیکه در آن
 ظاهر و بر او سوره و ارم احسنی نباشد و الا کرده خواهد شد و در جواب سوال سیزدهم از رسم
 نشاندن مخطوبه در مکان علوه چند روز قبل از نکاح و رفتن ندان و در ضمن جواب آن مکان هم و
 رسم بنده و مستعان که میفرمود است می نویسد این امور از رسم بهاوات است که فعل فدرک و در آن

امور برابر است و در جواب سوال چهارم از رسوم سلامی و رونا می بینید و در مستند محمدی
 اصل این چیز بایافته نمی شود مگر ظاهر مال انقیاس خیر یا که دادن سلامی و رونا می باشد سبحان است
 در جواب سوال نهم از دادن مردمان برادری کجام از خیری وقت پوشانیدن لباس پوشیده را
 می بینید و آن مردمان برادری و غیره درین وقت حجام را درست است و درجه اباحت دارد و در جواب
 سوال دهم بخت دادن و تقسیم نمودن خیری بفقرا و مساکین وقت رخصت شدن بر آن می بینید
 نقد کردن برای فقرا و مساکین هیچ گاه ممنوع نیست در جواب سوال سی و دوم در تعزیت میت
 رفقین و برود دست برداشته سوخته و فاخته خواندن می نویسد اما دست برداشتن برای
 دعا و وقت تعزیت ظاهر احوال است زیرا که در حدیث شریف رفع بدن در دعا مطلقاً ثابت شده پس
 درین وقت هیچ مضایقه ندارد و لیکن تخصیص آن برای دعا و وقت تعزیت مانع نیست از آنکه هر کس که
 بهره از فهم داشته باشد ظاهر که از همین جواب سوال سی و دوم اگر تسایل تراشید و یا به مسایل
 بعضی محرمات از بعضی هم باطل میگرد و وظایف می شود که مدار حکم مجیب بر دلایل ساخته خودش هم نیست
 دلیل اگر موافق هوای نفس است دلیل و رد دلیل و کبکی دیگر است درین مقام دست آویز این قدر
 بفیل عوام تفکر عامه اهل اسلام و آن مسأله است با کفار و مشک بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم
 فهم معنی در جوع بشرح و ایراد فن چنانچه در جواب سوال نوزدهم و غیره از ابی بن این معنی را خوب
 آید و تا بساده و مشک نمود و بمرآت العفا و کتاب سید ادم بنوری در تکفیر و تا شایسته
 در جواب سوال سی و هشتم نوشته که خواندن نماز سهول در کتب حدیث فقهیه که معتبر و مضبوط اند
 از نظر نگاشته لیکن در بعضی وظایف و مسایل صوفیه نوشته است که برای تشک روایا حدیث
 و فقه کافیت و بر قول و فعل مشایخ صوفیه قوی جاری نیست و چنانچه نسخ الاسلام در کشف الغطا
 و عادت مشایخ است که این نماز را متصل و فتن پیش از نور و رتب اول برای نجات میت از عذاب القبر

میخواهند انتی عبارت شیخ الاسلام در کشف الغطاء این است گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان
 بمنزل بدیه است برای زندگان پس در حق آید فرشته بر میت و با وی طبق از نور حق باشد پس میگوید
 این بدیه است برای تو از فلان برادر تو پس خوش میشود میت بان چنانکه خوشش می شود و زنده
 بدیهه کذا فی الحوائج و در فتح القدر این را مرفوعاً آورده و در کفایه الشجی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده
 پس بدانکه سنت است که تصدق کن و فی میت پیش از که شستن شب اول بر چه میسر شود که شب اول است
 و شوار است پس رحم کند و بر ابعده قه تا بانس انوار بدیهه این شستن پیش از رفع شود و اگر ناپدید چری را بانه
 که نماز کرده و رکعت بخواند در رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی ده بار و در رکعت دوم بعد فاتحه سورۃ
 الکافرون و مرتبه و چون فاتحه شود بگوید خداوند اگه اریم این نماز را برای تو میدانی تو چیزی را
 که خواسته ایم بان خداوند بفرست ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آن را عطا
 میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور و حسن و درجه بلند و شفاعت کذا فی الشریع و عادات
 مشایخ است که این نماز را مقبل و دفن پیش از و در شب اول برای نجات میت از عذاب میخواهند
 از اصوله الهول نامند بدیهه و پیشد که شیخ الاسلام و کتابش از وجوب معتبر که با ازانان شک نموده و
 کتاب مذکور آن نماز را در زیر سنت نوشته است شهدا و بشری نموده و بعد ازان برای تاکید نوشته
 که عادت مشایخ است بآنکه در حکایم شیخ الاسلام اصلاً اشارتی بتعجیف نیست و به لفظ مشایخ مخصوص
 بصوفیه و نه مفیدی اعتباری اطلاق مشایخ بر عقباتیاب و ذیاب است هر کس که گونه مهارتی داشته
 باشد میداند فاما از غیبی متعصب مجبور است و در قول او که بر قول و فعل مشایخ صوفیه قوی جاری
 نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطاء نوشته لفظ چنانچه بمعنی محض و مجیب را بیکه ام قول
 خود بتانی میت مقدم اتباع بود است این حکم از ان تحصیل است و رنه در جواب سوال شهدا
 و ششم شک بقواد الفوائد نمی نمود بهر تقدیر بیگویم که مجیب صرف با احتمال حمل لفظ مشایخ بر صوفیه

قنوی دادن تو نسبت پس تسک بکتاب سید آدم نبوری و مرآة الصفا چگونه در دست شد و چرا
 بر قول نشان قنوی داد و لطف اینکه جایگزین قنوی جایز نبود از قسم فضایل اعمال که توسع در آن جاریست
 و اینکه قنوی در باب تأیید کمال امتیاط است در بحر الرائق می نویسد و فی جامع الفصول^{لین}
 سر وی الطحاوی من اصحابنا لا یخرج الرجل من الايمان الا حجب ما ادخله فيه
 ثم ما یقین انه ردة لا حکم بها و ما یشتاک انه دوة لا یحکم بها اذا الاسلام الثانی
 که این ول بالمشاک مع ان الاسلام بعلمی بتغی العالم اذا دفع الله هذه ان
 که یبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضى بفتح الاسلام الکرة اقول قدمت
 هذه التصریر مرانا فيما نقلته فی هذه الفصل من المسایل فانه قد ذکر فی بعضها
 انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المقدمة فلیتأمل انتهى و فی الفتاوی
 الصغری الکفر شئی عظیم فلا جعل الله من کافر امتی و جدد دوایه انه لا یکفر
 انتهى و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
 منع التکفیر فعلى المفتی ان یسئل الى الوجه الذى ینبع التکفیر تحسنا للطن بالاسلام
 الا اذا صرح بإرادة موجب الکفر فلا ینفعه التأویل جنس و فی التانانها
 لا یکفر بالاحتمال لان الکفر بهایة فی العقوبة فتتبع بهایة فی الجنابة دفع
 الاحتمال لانهایه انتهى و الحاصل ان من تکلم بکلمه الکفر هازلا او لاعبا
 کفر عند الكل ولا اعتبار باعتقاده كما صرح به فایمان فی فتاواه و من تکلم
 بها خطبا او مکرها لا یکفر عند الكل و من تکلم بها عالما عامدا کفر عند الكل
 و من تکلم بها اختبارا باها لا یامنها کفر قبیح اختلاف والذى یتمیز به انه
 لا ینفیتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی مجهول حسن او کان فی کفره

اختلافي ولو برعاية ضعيفه فعلى هذا اقل الكثر الفاظ التكفير لما ذكرته لا يقتضي بالتكفير
 بها ولقد اشرت نفسي ان لا اشتي منيها وسمو بحر الرأى نوحته والحق ان لا يخرج
 عن المجتهدين فمنهم على حقيقته واما ما اشرت عن غيرهم فلا يقتضي به في مثل
 التكفير ولذا قال في فتح القدير من باب البغاة الذي يخرج عن المجتهدين
 في الخواارج عدم تكفيرهم ويقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس
 من كلام الفقهاء الذين يوجبون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء
 لما طر قارى وشرح فقهاء البرى نوب ولا تكفر مسلما بدينه اى باؤ كتاب معصية
 كثير وان كانت كبيرة اى كما يكفر الخوارج مرتكب الكبائر اذا اريدت اولا
 اى لكن اذا لم يعتقد عدلهما لان من استعمل معصية قد ثبت حرمة ما به
 قطعى فهو كما قرأ اخبرها قال واما ما دوى عن ابى حنيفة رضى الله عنه
 قال جهم اخبر عنى باكا فتمسكوا على التشبيه ثم في ضبط الاقاصم الكلام
 في قى تكفير ارباب الاثام من اهل القبلة ولهم اهل البدعة ولا لاه على ان
 سب الشيخين ليس بكفر كما عجمه ابن الشكور السلبى في تهذيبه ورواه
 لعدم ثبوت مبناه وعدم تحقيق معناه فان سب المسلم فسوق كما في حديث
 ثابت صح يستوى الشيطان وغيرهما في هذا الحكم ولانه لو فرض ان احد
 قل الشيخين بل الحسين فوصف الجميع لا يخرج عن كونه مسلما عنده اهل
 السنة ومن المعلوم ان السب دون القتل فعم لو استعمل السب القتل
 فهو كما فو على لقدير ثبوت الحديث فيجب اى يقول كما اقول خديت من
 ترك الصلوة مستورا فقد كفر والحاصل ان الفسق والعصيان لا يزيل

الايمان فيصير كافر اذا واسطه وكذا البدعة لا يزيل الايمان والمعرفة
 كاتكار المعثرة صفات الله ويخلق افعال العباد وجواهر دونه سبحانه
 في المعاد لانه مبني على تاويل ولو كان على وجه الفساد لا التحويل كما
 علم الله سبحانه بالجزئيات فانه يكفر بما اجمعا من غير الزام ووزيل
 قول ومهما ان استحالة المعصية صغيرة كانت او كبيرة كفر اذا ثبت كونها
 معصية بدلالة قطعية في نوب والجميع بين قولهم لا تكفر احد من اهل
 القبلة وقولهم تكفر من قال بخالق القرآن او استحالة الروية وسب
 الشيخين او لغرضهما واثبات ذلك مشكل كما قال شارح العقايد وكذا
 قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من
 اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
 من بينهما كفر ولا شك ان هذه المسألة مقبولة بين جمهور المسلمين في جميع
 بين القوانين المذكورين مشكل انتهى ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل
 الضعيفة والدلائل الاصولية التي من جملة اتفاق المتكلمين على عدم تكفير
 اهل القبلة الحمديين وبدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع مرجعية
 قابله وعدم اظهار ذلك لانه ليس نتيجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في المسألة
 الدينية على الاولية القطعية على ان في تكفير المسلم قد يفرق مناسا
 وحفيه فلا يدينه قول بعضهم انما ذكر بناء على الامور المتقدمة به والعلية
 بعد تسمى الامام ابن الهمام في شرح الهداية للبواب عن هذه الاشكال
 احد قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما تمت

عن ابي حنيفة والشافعي من عدم تكفير اهل القبلة من المتبدعة كلهم
بجملته ان ذلك المتقد في نفسه كفر فالقائل به قائل بما هو كفر وان ايكفر
بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا في طلب الحق لكن
بخير منهم بطلان الصواب لا خلقه لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان يراد بهم
الذين اخرجهم عن الحل اى عدم حل ان يفعل وهو لا ينافي صحة
الصواب ولا فهو مشكل انتهى ولا يخفى انه يمكن ان يقال في رفعه لا سيما
ان جوهرهم بطلان الصواب مستقبلا الى الحرج احتمالا مع عدم
بانه ليس من البيت بل حلالا بمجيبي طهرهم فيه انه منه فاوحيي الطهر
من ودائه ودرجت كلمات كفرى نويسد وقد ذكر وان المسئلة المتعلقة بالكل
اذا كان بها شتم وتشتعن احتمال الكفر واحتمال واحد في نفسه فالاولى
للنقي والقاضي ان يصل بالاحتمال الثاني لان الخطاء في ابقاء الكافر
هون من الخطاء في اقصاء مسلم واما وفي المسئلة المذكورة في نص خير بانه
يقبل من صاحبها التاويل خلافا لما ذكره بعضهم على خلاف هذا القول
هذا كله اذا صدر عنه فعند الحديث دفع عزاء مني الخطاء والامسيان
وما استلزم هو عليه فقد صرح قاضيان في فتاويه بان الحاشي اذا جرى
على لسانه كلمته الكفر خطاء الم يكن ذلك كفر عند الكل وبازينوسيد
وفرق بين العام وقضى العموم والواجب انما هو نفس العموم من نفسه
الخارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوايف من اهل التوحيد والنفسه و
الحديث لا يقولون ذلك في الاعمال لكن في الاعتقادات الهية عنه

وإن كان صاحبها قاطعاً ولا يقولون بكفر كل من قال هذا القول لا يفرقون
 بين المعتقد الخطي وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب
 إلى مذهب الجواهر والاعتقالات فمن عيوب أهل البدعة أنه يكفر بعضهم
 بعضاً من دعاتهم أهل السنة أنهم يخطبون ولا يكفرون نعم من يعتقد
 الله تعالى لا يعلم إلا شياً فبطل وقولهم كفروا عن عقاب الله من أهل
 البدعة وكذا من قال بأنه مجسم وله مكان ونهر عليه زمان وحروف ذات
 فأنه كافر حيث لم يثبت له حقيقة الإيمان وأما قوله تعالى من أحلم
 بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون وقوله عليه السلام سباب المسلم
 فسوق وقوله كفركم إذاوة الشيطان فيقول على الاستحالة أو قتاله
 من حيث أنه مسلم وقوله عليه السلام وإذا قال الرجل في نفسه يا كافر
 فقد باء بها عداً كما في الصحيحين حمل على أنه إذا اعتقد ذات ولم يتردد
 به في هاتين هاتين أو قصد به كفر النعمة وحذرت وقوله عليه السلام
 من حلف بغير الله فقد كفر وإنه إلى كفره بهذا اللفظ معناه كفران دون
 كفر كما رواه غيره فقد أشرك أي شر كما خفيا أو حمل على أنه إذا اعتقد
 بتعظيم غيره سبباً لله باليمين أو الاستحالة هذا الأصلين بآيتين وفي
 المحيط قال علي الرضا عفاً على من يقول بحياتي ومجياتي وبالشبه
 ذلك الكفر أي بظاهر قوله تعالى فلا تجتأوا الله إذا دأب قوله عليه السلام
 من حلف بغير الله فقد أشرك ولكن لما كان الحالف أراد محض تعظيم
 نفسه أو تعظيم نفس مخاطبه في الجملة لا على وجه المقابلة والمشاركة

ما يجزم بكفرة ويدخل في قوله وما أشبه ذلك لو حلف بالبنى صلى الله
 عليه وسلم أو روح النبي أو حيايت النبي أو بالعبية أو بالإمامة أو بشيء
 ذلك ولو قال أن الإمامة يقولون ولا يعجزونه فقلت أنه شرك أي حقيقته
 لأنه لا ميم أي منعقدة إلا بالله فإذا حلف بغير الله فقد اشتركت
 أي ظاهر أو شابهة المشركين وقال ابن مسعود لأن أحلف بغير الله
 صادقا استد على من أن أحلف بالله كاذبا أو قال لأن أحلف بالله
 كاذبا أحب إلي من أن أحلف بغير الله صادقا قلت وهذه الرواية صريحة
 في عدم كفر من حلف بغير الله كما لا يخفى بازكيو يدعي أن الإمام الفضلي عن
 الجوارات التي يجزها الجاهل للفاد م فقال كل ذلك لهو ولعب وحرام ومن
 ذبح تشاة في وجه إنسان في وقت الخلعة أو القدر ومما أشبه ذلك
 من الجوارات وفي المحيط إذا اتخذ جوارات كفر أي إذا لم يسم الله في ذبحها
 أو شاد الفاد م في التسمية وإما بدون ذلك فلا يظهر وجه الكفر
 بازكيو نقل صاحب المضمرات عن الأخرى أن في المسئلة إذا كان وجهه
 الكفر ووجه واحد يمنع التكفر فعلى الفتى أن يميل إلى الذي يمنع التكفير
 بلطن بالمسلم وشرح مواقف في نوب ولو علم أنه يشهد الزيار لا يعطيه دين
 المضاري واعتقاد حقيقته لم يحكم بكفرة قبلما بينه وبين الله كما مر في
 سمح الشمس ودر مواقف نوبته فهو المتكلمين والفقهاء على أنه لا يكفر
 أحد من أهل القبلة ودر شرح نوبه فان الشيخ باحسن قال في أول كتاب
 مقالات الإسلاميين اختلاف المسالك بعد قيام صلحهم في انتماء ضلال

بعضهم بعضا وبنیاء بعضهم عن بعض فصار الفرق منبأین الا اسو
 یجوزهم ویمهم فهذا مذهبہ وعلیہ اکثر اصحابنا وقد نقل عن الشافعی
 انه قال او شهادۃ لحد من اهل القبلة الا لمطابقتها فانهم یتقدون حل
 الکذب وحکی الحاكم صاحب المختصر فی کتاب المستفی عن ابی مہنفۃ انه لم
 یأفرج احد اصحاب القبلة وحکی ابو بکر الراری مثل ذلک عن الکرخی وغیرہ
 واز بکفر منکر ووافق وخواج و غیرہم جوابا نوشتہ قد کفر الافرغ الحوی ارج
 بوجہ الاول ان القبح فی اکابر الصحابة نکذب القرآن والرسول حبس
 انہی علیہم وعظمہم قلنا لا تناء علیہم خاصہ ولا ھم یغلون فیہ علیہم
 اذ الشفاء علیہم شرط سلامة العاقبة وام حیو جد عندہم التالی الا کما
 صنعون علی تکفیر من کفر عطاء الصحابة قلنا ھو لا یسکونہم من اکابر
 الصحابة وخواج کہ تکفیر من کبر سیکند از ادلثان جوابا نوشتہ بعد طول درانجا
 ذکر نمودم عرض این روایات ظاہر کہ در سادہ تکفیر کمال التیاط ملحوظ است و منصوص من
 و شروح و فتاوی معتبرہ و مجربا عدہ مذکورہ جواب سوال سی و چہارم از مایہ سایل الزمان
 نمودہ بروایت مرۃ الصفا و کتاب سید ادم بخوری و حماد یہ شمسیر تکفیر از مایہ بر کشیدہ
 دور از دیانت است حالا آید ہم بر اصل مطلب یعنی بیان مراد از تشبہ و معنی حدیث من تشبہ
 بقوم فهو منہم میگویم کہ مراد آنست کہ قصد تشبہ کند بقومی و چیریکہ شعار و دین آن قوم با
 آنکس از همان قوم است تشبہ بی قصد و در غیر آنچه شعار و دین باشد از حکم حدیث خارج است
 ملا علی قاری در شرح فقہ اکبری نہاید قلت و کذا لیس تاج الوفضۃ مکروہ کراہتہ
 محرم و ان لم یکن کفر لئلا علی عدم بکفر ہم بقولہ علیہ السلام من تشبہ

و بخیان آوردن عمارت خزانه الروایه من الظهوره و درین جواب خطبی پیش نیست که آن در باب
کلمات کفر است با جواب هیچ عطا فرماد و اگر لایا باحت در اصل عطا کرده شود پس بطلان
معلوم شود که تفریز کردن یوم عزیمت بایز باست لیکن این امر مود است بدو وجه یکی آنکه حدیث
صحیح در شکوه الضحایح روایت مسای عرویه و لالت دارد و دیگر آنکه حدیث اجتماعیه نزد قبر
یوم عید اجتماع نباید کرد و عن ابی هریره رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبوری عیدا و صلوا علی اهل
حق وکم نبیة فی حینکم و واه الناس فی کذا فی المشکو فی یعنی روایت است از آنکه
تفت که سینه ام انحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمودند که وانه ها بنای خود را مثل قبر یا که در آن
در آن افتاده و خفته نباشند و هیچ عباداتی و نمازی در آن که نیکو و باستانند و گردانید قبر مرا عید
که اجتماع کند بزیارت و سرور و بود و حبس که موجب عفت است چنانچه بود و نصاری بر قبور ایا را خود میکنند
و در و در سبزه برین و اندیشه میکنند از بعد سافت زیرا که در و در ما میرسد و هر جا که باشد
روایت کرده و در آن سالی چنانچه در شکوه شریف موجود است قال فی مجمع النفا فی تخریج
هذا الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبوری عیدا ای لا تجعلوا ذیارة قبوری
او قبوری مظهر عید ای لا یجتمعون للزیارة کاحتماء علی العید فانه یوم
لهو و سرور و حال الزیارة بخلافه و کان و اب اهل الکتاب قادر تمام
القبور او من جمیل عباده که او تان حتی جمیع و الاموات ابھی ترجمه اش ایک
یعنی تفریز کند زیارة قبر را عیدگاه یا قبر را محل طهور عید یعنی اجتماع کند و جمع نشود برای زیارة قبر
مانند جمع شدن شمار و عید زیرا که روز عید روز هو و خوشی است و حال زیارت قبر خلاف است
یعنی محل عزیمت و با و آخرت است و بود و انیم حال اهل کتاب پس با بحث شد ایشان را

دل بود عادت بت پرستان ما که پرستش را از مردگان را لیکن این وجه مخصوص است
نزد قبر بخلاف و در دویم که عام است که سرس نزد قبر باشد یا غیر قبر عجیب است لایق است
که دلیل آن دعوی بچانه محض به چنان دعوی ای که مقرر کردن یوم عرس مردود و ولیش بدین
و مدلول حدیث حسب پلن مجبب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر نیست اجتماع و در ترجمه
حدیث این مدلول را با نیلو تغییر نمود که مگر اذن قدیرا عیدگاه که اجتماع بر نیت و سحر و بلوغ
العجب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن بر نیت و سحر و بلوغ موجب غفلت
است نه بغیض مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه با و دارد که بخواهد اجتماع
بی مقرر کردن یوم عرس ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس با اجتماع بنحو اذن توان و
استغفار و تکرار آخرت برگردان داخل قریب و عبارت مجمع البحار که نقل کرده ترجمه نمود حاصل
آن هم همینکه اجتماع بلوغ و خوشی بر منع مقرر کردن یوم عرس حاشا که یکی از دلالتها
دلالتهای مستند باشد پس این وجه ناموجود از اول تا آخر الهی است با ابدا و میانی اول معنی حدیث
باید فهمید تا حال توضیح بخوبی آشکارا کرد و باید دانست که لغت عید در سه معنی مستعمل است جشن
او عادت گرفتن و هر چه باز آید از اندیشه و در حدیث میکانین معنی راست نمی شنید حاصل
متعدد بدو مفعول یعنی تفسیر است یعنی گردانیدن چیز را پیگیری جعل الطین خدفا و این معنی
در حدیث بی تقدیر درست نمی افتد بعضی علما گفته اند که عید بمعنی جشن است و مضاف از مفعول
اول محذوف یعنی زیارت قبر را جشن مگردانید که در ان لهو لعب میباشد و این محل مذکور آخرت
و مهبط نظر ان هزار رحمت و برکت و ذریع حصول انواع سعادت است و بعضی گفته اند که مضاف
مفعول ثانیا محذوف است یعنی قبر را محل جشن بکنید بعضی گفته اند که تقیه چنین است که قبر را محل
اعتقاد کند ملاطفت فاری و مرقاة مینوب که احتیاج و اخیری معتداهو واجد اکلا

عبادي لا تجعلوا زيارة قبري عيداً أو لا تجعلوا منوم عبيد فانه يوم القيامة
 وحال الزيادة خلاف ذلك وقيل محتمل ان يكون للشيخ علم كثره زيارته ولا
 تجعل كالعيد الذي لا يأتي في العام الا مرتين قال الطيبي نهاهم عن الاجتماع
 لما اجتمعوا لهم العيد نزقة وترية وكانت اليهود والنصارى تفعل ذلك
 بقبور انبيائهم فادبرتهم العقلة والقسوة ومن عادة عبدة الاوثان انهم
 لا يزلون يعظمون اصولهم حتى اتخذوها اضراباً الى هذا انصاره
 اللهم لا تجعل قبري وتابعي فيكون المقصود من النهي كراهة ان تجاوروا
 في قبرة غاية التمجيز ولهذا ورد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور
 انبياءهم مساكن وقيل العيد اسم من الاعتقاد يقال عادة واعتادة ولغووة
 اي صار عادة والعيد ما اعتاد من هم او غيره اي لا تجعلوا قبري محل
 اعتقاد فانه يودي الى سوء الادب وارتفاع الحثمة وليلا يظن ان دعاء الغائب
 لا يصل الى ولدا عقبه وصلوا على فان صلواتكم تبلغني اي لا تكلفوا المعادة
 الى قبري فقد استعقبتم عن هذا بالصلوة حيث كنتم قال القاضي قد ان
 النفوس الكريمة القدسية ان تجردت عن العلائق البدنية تخرجت وانصرفت
 بالمالا الا على ولم يبق لها محاب فري الكمال كالمشاهدة بنفسها او باعتبار
 الملائكة لها وفيه سر يطالع عليه من يتسرله انتهى فيكون فيه عليه الصلاة
 والسلام لدفع المشقة عن امته رحمة عليهم يس باوجود انقدر كثر سحالي و
 اختلاف بين المحيئين يكمن في كناية مطلوب بحال تارة يسكند وجره وجره وجره
 شريف تايده نمودن بالاسم اسلام را اتهام بايد كروخا باقامت صحبه وجماعت واقفا

اعمال و حماد و باقامت سرحد شل و از آنجا که بدست می بین العنقا و المودة و قوف عز و مرد
واقامت در سارمی چهار و پنج بداید که گشتن و قتل و غیره پس نیز شعار اسلام را تمام
نمودن مثل تمام این امور و شایع مقصود نیست و فی زمانه ظاهر بود است که اتمام این
شایع است و می کند که در شعار اسلام اعلان کرده و پیش و چنانچه برای اقامت همه خروج سلاطین
و امرا و شایع عظام هر گز نمی شود و در اعزاز بیرون آمدن و اتمام نمودن هرگز فوت نسک و دیگر
بعضی برای ادای غرض عموم است و قدر اتمام نماید که برای کردن اعزاز است اتمام دارند اگر فانی
فوت شود و هیچ پاک ندارند و اگر فوت کسی فوتی نمود و موجب زیارت می انگارند و بر فرزند
در تمام شهر و شعب مثل روز بعد میشود و نیزه بلباس فلان خرد و استعمال طبعی نمود و می رود
چنانچه برای بعد رفته باشند و هائیکه عرض میکنند انجا رفته بخوبی بدعات شنیده و منکر است
بصل می آرند و ذکران نشاید بنا بر همین انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر مرص خود تذکر
فرموده که لعن الله الیهود و النصارى الخ و اقبوس را بپایانهم و مساجد فامتن در
صنعوا کذا فی الجغاری پس و قید از طرف شایع باقامت شعار اسلام تمام با تمام
را اتمام نمودن خلاف مقصود شایع کردن پس بنا برین امورند کوره اتمام مقرر کردن روز
بایز نخواهد شد قوله پس نیز شعار اسلام را اتمام نمودن مثل اتمام این امور و شایع مقصود نیست
فی الواقع چنین است که مراتب اتمام تفاوت و درجات ستم متفاوت اتمام فرض بدرجه خود
واجب برتر خویش اتمام مستحب آن اتمام است بر ستمش اتمام مباح بر اندازده او
تفاوت تفاوت اتمام مباح و لحاظ خصوصیات مثل آرد خاندان صاحب کتاب اتمام شایع
عبد الرحیم و شاه ولی الله و مولوی محمد الغزنی و صاحب کتاب با روز روانگی از دلی در عقد مجلس
بتعیین یوم همه و شب و اتمام دیگر اکابر اعلام بتعیین روز مقرر برای و عطا و اتمام مولوی

بعد از آن صاحب بر سرش و له خویش و نوشتن چنانچه مودع و مولوی رفیع الدین صاحب
 فتویٰ بر جواز آن و اتمام شاه ولی الله بر سرش شاه عبدالرحیم صاحب و اتمام شاه
 عبدالرحیم صاحب مجلس مولد نبوی که یک مرتبه پیش میسر نیامده فاتحه بخود نموده و باعث آن
 اتمام در تمام مشرف زیارت رسول صلی الله علیه و سلم کردید و این امر از کتاب تصنیف
 ولی الله صاحب نقل خواهم نمود مسلم فاما اتمام این حضرات بقیه امور مثل اتمام شاه
 با قاضی صلوات خمس نبود پس قول صاحب کتاب که اتمام غیر شعاع مثل اتمام شعاع و غیر
 متصور نیست درست است فاما آنچه بعد از این تحریر پیوسته همه لغوی میگویی که فی زمانه ظاهر و مبین
 الی آخر اقبال بعمل می آید ذکر آن نشاید اما میگویم که متشیخ و سلاطین و امرای هر کسی که باشد
 چون برای آنهاست به خارج نیشود بسیار از بسیار بد می کنند خواه برای اتمام عرش پروانه
 یا نه آید چنان میت که اگر برای عرس هم پروان نیاید ملامت گردد و در هم جواز عرس بنویسد
 نگذرد چنان وجه تحریم است بر ترقی اباحت و معارضه بکسانیکه عرس را مستحب میدانند
 و کسی که از فوت فرض پاک ندارد یقیناً بد میکند عام اینکه فوت روز عرس را بر یکبارگی انکار
 یا نه انکار کند و کسی که فوت روز عرس را موجب بر یکبارگی انکار و اگر در واقع بر یکبارگی نیست
 خاطی است فاما این خطای ادراک او مضرتی نمیبرد کردن روز عرس نیز اگر کسی از فوت
 ناز بچکان پاک ندارد و فوت بحکم الوضوء موجب بر یکبارگی و انداختن ما خود خواهد شد اصل
 چگونه حرام خواهد گردید و این امر مشهور و حاکم مطلقاً بخوبی ثابت است که در علم خلاف واقع تصور عالم
 است نه تصور معلوم و در تمام شهر شور و شغب کردن مثل روز عید و در جای عرس بدعا
 و منکرات قبیحه بعمل آوردن بد است و هر جا بد وقت بد است فاما به اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز
 عرس مضرتی نیست اند اگر در مسجد جمعه یا عید گاه یا در مسکن یا مکان و غلط بدعات شنیده نمائید

هم بد است فاما چه عیب و کس و غلط منوع نخواهد شد قوله من الله یهدو اتحاذوا ما یوحی
 بقوله ینذیرا یا عت طعونی است فاما کلام و مقرر کردن روز عرس عید است و آن اتحاد سجد
 نیست بقوله پسلیک انظر شایع بر اقامت شعاع فرم عجب خط بیان است بالا کف که اتمام
 و غیر شعاع مثل اتمام شعاع در شرح مقصود نیست حالا ایگوید که بر اقامت شعاع اسلام اتمام
 و زیور است اسلام اتمام باشد بقول خود شش چنان نیست و غیر شعاع هم اتمام و در شرح
 مقصود است لیکن مثل اتمام شعاع را اتمام را از غیر شعاع کلیه سلب ساخته میخواهد که بقوله
 نبوت کند بود یا نشود و تماس باید کرد و نور توجه بر ایشان با انجام رسیده که ترجیح متبدل
 کردید میگوید که غیر بهتر است اتمام نمودن خلاف مقصود شایع کردن است عا شک شایع ما را از کردن
 امری خلاف مقصود خود ما خود فرماید بی تبلیغ مقرر کردن روز عرس که جایز بود و تا حال نبی
 مانده بود پس بی در و دینی چگونه جایز با جایز گردد و صاحب مدارک در تفسیر آیه قل لا
 اجد فمأواذی لی سبیل و فیه نذیه علی ان التحذیر انما یثبت بوحی الله و
 شرعه لا یجوز النفس و ما سبیل است برسدن آن خبر بیان شایع فاما صاحب
 کتاب اگر موافق سیر مولوی اسمعيل از امر او المستقیم رتبه اند احکام کلیه شد و غیر بطریق وحی
 باطنی از خدا حاصل کرده و خود را معصوم مثل نبی اعتقاد داشته باشد قولش برابر این آموزد که
 اتمام مقرر کردن روز عرس جایز نخواهد شد همی پس که اتمام شش نفس آن شی می باشد با
 عیان اگر غیر است پس از نا جایز کردن اتمام مقرر کردن روز عرس نا جایز نمی شود و الکلام
 و اگر نفس است پس جواز مقرر کردن روز عرس جواز اتمام مقرر کردن است هر چند که بیان
 پریشان و مهافت که محلی موعده برای آن حاصل نمیشود فاما ظاهر این است که بطریق مفهوم مخالف
 اثبات مدعی مقصود است یعنی تخصیص شش با اسم دلالت میکند بر نفی حکم از ما سواي آن و این مراد

ورتوضیح می نویسد و عندنا لا یدل الا یدلیم الکفر و الکذب فی محمد رسول الله و
 ذید موجود و لا یفزع العلماء علی جواز التعلیل فان الاجماع علی جواز التعلیل
 و القیاس و ان علی ان تخصیص الشیء باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عدا اسم
 پس اتمام شعایر و لات برسم اتمام غیر شعایر نیکند و هم میگویند که زیارت قبول و دعای بری خود و بر
 اموات بموجب جواب سوال یا زید و محمد و زید و محمد و غیره و از قول و فعل رسول الله صلی الله علیه و
 ثابت و در جواب سوال بستی تخم عبارت عالمگیره باینطور نقل نموده الاصل فی هذه الباب ان
 الانسان له ان یجعل ثواب عمله فی غیره صلوته کان او صیئها او صدقة او غیر
 كالخیر و قراءة القرآن و الاذکار و زیارات قبور الانبیاء علیهم السلام و التعلیل
 و الصالحین تکفین النوی و جمیع انواع البر پس زیارات قبور و اینها مال ثواب هم
 شعایر اسلام است و اتمام شعایر جایزه مقرر کردن روزی و خمس اتمام زیارت قبول است پس اینها
 واضح باد که یکی از غایبات ما این فرد است که مداومت و ملازمت و تخصیص امور خیر را مستطاع
 میگویند و تبرعات و کسب و جلات و ایه و احوال این مطلب بنمایند و در جواب سوال است تا و در هم
 اصرار و تاکید بر ندوب نمودن باین حیثیت که کسی ترک کند پس نصیب شیطان است چنانچه ملاطی
 قاری و طبیبی و سید و شرح مشکوٰۃ در تحت این حدیث لا یجعل احدکم الشیطان نصیباً من
 صلوته بری ان خفا علیه ان لا یصرف الا عن غیبه می نویسد فیہ ان
 اصر علی امر مندوب و بجعله شر ما و لم یعمل بالرحمة فقه اصاب منه الشیطان
 من الاخلال و کیف ضار امر علی بدعة و منکر و در جواب سوال چنانچه تخصیص کردن
 اصرار نمودن بر امر ساج مانند بوضع آنرا سو که داند و بر رخصت عمل نکردن پس اضلال از
 شیطان است کما یفهم من هذا المعنی من عبارة تخرج المشکوٰۃ ملا علی قادی

الطیبری و السجدة کدر شیخ ابن حدیثه مرقوم است عن عبد الله بن مسعود بنی السجدة قال لا
 یجعل من یاید و انت کدر استند لال بجمام طیبی که ملا علی قاری در مرقاة الزوائد بنوده یعنی و
 قبله آن من اصر علی امر من ذوب جعله شیخ عالم درین محل ناشی است از بی فهمی و غیر
 از آن کلام است مگر یک غیر واجب را واجب اعتقاد کردن و جایز را جایز اعتقاد نمودن از شیخ
 است که خود ملا علی داری در همان مرقاة در شرح همان حدیث می نویسد که لا یجعل احدکم
 للشیطان شیئا من صلواته یرای بضم الیاء و فتوی ای فیلن احدکم او قیقه
 و هو استیناف کان قابلا لاجل کیف یجعل احدنا للشیطان من
 صلواته قال یری ان حقای و ایضا علیه ان لا یصرف فی ید هلب
 حق علیه ان لا یصرف اذ افرغ من الصلوة الا عن غیبه ای عن جانب
 یغیبه فصر اعتقاده ان فیه تابع الشیطان ای فی استقامه متعبیه مالیس
 بحق علیه پس باحصل حدیث و شرح اشکال اشاری هم بر آنست یا دست و دل نیست و اختیار
 امور و بوجوب سکنه ملازم است و ملازمست ما در مطالبه شتارخ در شکوة از شخص
 عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و
 باعد الله کلن من کل فلان انه کان یقوم من اللیل فترك قیام اللیل
 ملا علی قاری در شرح می نویسد ای که عن یزید ربل و عنه و ذفاهیه فلم یکن من
 المؤمنین بجمعه هم اذا عاهدوا و استلیم فی مساک ما قبل من ان تارك
 الورد ملعون و اما ما قبل من ان صاحب الورد ملعون محمول علی الکمال
 او المراد کسر فلان بدعیم هدا کلام و بیانیته من الیهام و فی الحدیث انشاء
 الی ان ترک الصادقة و الرجوع الی العادة نقصان بعد الزیادة و فی الدعاء

انفع به بالده من الجحيم بعد الكبر رآه في غي المسالمة المريدان يكون طالباً للدين
 ولان اقبل من لم يكن في زيادة في شئ نقصان وضار استغنى في ما دونه في غير من
 وهم ورثه كونه من صحيحين نقل نوده وعنه عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلموا احب الاعمال الى الله اذ هو معكم وان قل ما لا على قاري وشرح في نوب
 احب الاعمال اي الاوراد افهمه مع كل ان النفس تالف به وند اوم تلبية فينت
 الاقبال عليه قال ابن المالك وقال الظاهر في هذا الحديث ينكر اهل التصوف ترك
 الاوراد وما ينكرون ترك الفرائض انتهى والاستدلال بحديث ابن عمر وما قبله
 وحديث عائشة الذي بلى هذا الحديث اظهر فانه لا وجه الانكار على ترك
 الاولى كما لا يخفى وقد يوجب بانه اذا ترك الطاعة بغضه ورتب فكانه استمر
 عبادة لله في فليست هي المقتضيات المداوام على الباب ختمت ليعتقوا ان العمل
 من الاجابات ويعد من اولى الالباب وان قل اي ولو قل العمل والحاصل ان
 العمل القليل مع المداومة والمواظبة احب من العمل الكثير مع ترك المداومة
 والمواظبة متفق عليه في الاذهار هذا من افراد مسلم قال لا يجرى
 لعل المصنف يجعله من المتفق عليه لما دوى البخاري عن مسلم وقا اي لا
 محال احب الى النبي صلى الله عليه وسلم قالت الدائمة انتهى فيكون هو
 البناء في ظهور اية مسلم في المعنى وهم ورثه كونه من صحيحين مروي است وغيره اي
 عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الدنيا ما استطعتم
 ما تطيقون فان الله لا يملئ قلوب قاري وشرح في نوب من الاعمال
 اي الاوراد من الاذكار وسائر النوافل من قبيل الافعال والاقوال والطهيرة

اى المداومة عليه وقال ان المالك يعنى لا تجلوا على انفسكم او مراد الكثير بحيث
 لا تقدر روا على ممد او تمها فتركوا فما قال الله لا يمل قال ابن المالك معى الملال
 من الله ترك اعطاء الثواب حتى تملوا اى تتركوا عبادته وهم در مشكوة است
 عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ناهم عن
 مخربه او عن تمه منه فقرة ما بين صلوة الفجر والظهر كسبه كاتما فقرة من الليل
 دوالة مسلم ودر حصن حصين نوشته ويلينجي من كان له ورد في وقت من ليل او
 في نهار او عقيب صلوة او غير ذلك فقائه ان يتذكر له ويأتي به اذا مكنه ولا
 يجهله ليعتاد المداومة عليه ولا يتساهل في فضايله ولا على قارى وشرح من
 او غير ذلك اى عرفاذ ذكر من جمعه او شجر او ستة فقائه اى در ديدن
 او غيره المداومة عليه اى المداومة والمحافظة علم الورد در مطبعة في تحقيق
 البدعة ورد قول دليس وهابيه الفعل المباح بتقيد الزمان والمكان وغيرهما
 يصير حراما وكفى ابل الفعل الحسن للبندوب ايضا تايوت و ذلك بجهتان وكذا
 واقراء على الله ورسوله محمدا الف الشرح وقد جعله اصلا هو سسا ونفى عليه
 فروع كثيرة وليس له اصل من اوعى فعليه ان ياتي بانه والله عليه او حد
 مصرحة به واذ ليس فيهذا الاختراع في الدين هو البدعة البضالة وطالما
 طالبا هو لاء على هذا الدعوى وما به تمسكون فما كان لهم بذلك من
 علم انهم لا يحرمون وبعد ما عجزوا من ابناات هذا البندع طالبا نابا لاطال
 هذا المخترع والبنية وان كان للبدعى وفقد انها لبطلان دعواه بكنى ولكن
 المقصود البضحة فماتى بالحق البضحة الصريحة فتقول فيما ذكرنا من غير

الآية اليمادين قصرجات في جوارز خلاف الدعوى وابطال المدعى فهذا استدلال
 بخديث صوم عاشور فان اليهود وقتوا هذا اليوم وخصصوا للصوم من
 عند انفسهم كما يصح وقيل رسول الله صلى الله عليه وسلم منهم وصير
 سنة من كل سنة فقد ثبت ان نفس التقييد ليس تقيد بل القهر والحسن يرجع
 الى الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للحرمة فكيف بقوله رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لا سيما وهو تقييد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث في صحيح
 مسلم عن ابن عباس وهذا استدلال انهم بخديث مدح رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم بالالاوسمة مختلفة فتشابه بين يديه في الجنة على صلاته
 واثنين بعد كل وجوه مع انه لم يأخذ عنه صلى الله عليه وسلم الا بال
 اسبها لها من الاثر بطابق الصلوة والحديث في صحيح مسلم عن أبي هريرة
 وهذا استدلال انهم بالاسمال عن تحفيض الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى
 الله عليه وسلم واجازته صلى الله عليه وسلم ببيان شرفه وجوازه لا بد
 الا نزال عليه فيه والحديث في صحيح مسلم عن ابي قتادة قال النعماني في شرحه
 وفي الحديث دليل على ان الروايات يشترط بما تقع فيه كالمكان ومنها حكمهم
 بالاجرة تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لم يكن معصية في الصلوة ومنها حكمهم
 بان كونه خدعها ببعض الاحوال وفرد في اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها مقبولة
 ومنها حكمهم بان البدع الحسنة مختلفة على جوارز فعلها والا يستحب انشاؤها جاء
 الثواب لمن حيث نيتا فيها ومنها الفافهم على تدبير تحفيز يوم موائد
 الله عليه وسلم من كل سنة بالبر والاحسان والسر على من يتألف به

الا شاذ من روافد مذمومة على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن
 بيواته وقوله صلى الله عليه وسلم اوف بدسرل والحدیث فی سنن ابی
 داود ومنها انه لم یلبد الصحابی ان لا یثبت الصبا الاخر واطعم والقصة
 فی حدیث النوفی انه فی روایت خط حواشی یوم ماتوا از فیه دور الحمار بالاکثر ثبت
 مردم که بجز از اسرار دلیل زد که انحضرت صلی الله علیه وسلم بر سرال برای زیارت قبور شهدا
 زکرا که باقی قبور الشهداء علی راس کل حول پس جوابش ای که اول انجذب از صحاح نیست
 محل سخن نباشد بلکه انان کتب است که دران کتب احادیث هر قسم صحیح و حسن و ضعیف و کذب و غیره
 هم یافته میشود کما نقل السیوطی عن بربر عن محمد ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
 بالی قبور الشهداء علی داسر کل حول فیقول السلامه علیکم با صبرهم فثم عقی
 الدار انقی در کتاب ابن حریر احادیث هر قسم موجود اند معنی از موی بین انجذب مقلد است
 مرفوع نم نیست پس نزد ایشان صحیح نباشد و قینا یقین بر صحت ایشان نشد در مقام استدلال
 بر جواز شیء و عدم آن آوردن نشاید زیرا که صحت حدیث در استدلال ضرورتی قوی بعضی که
 ظاهر امر از بعضی مولوی عبد الغزیز صاحب اند که در فتوی باین حدیث استدلال نموده اند و
 استفهام جواب نوشته مجیب در شا بهمان آباء و زو بعضی اعیان موجود و تصریح نام درین
 مقام مخالف علت فای خود که تعلیل عوام است و است بلفظ بعض یا نموده برود قبح آن مشغول
 شد و پاس حقوق را با کلیه فراموش کرد و مگر مجبور است چه طریقیکه اختیار نموده بران تسلیل
 تمامی فقها و صوفی و اعیان اند موجود لازم می آید بعد الغزیز چاره چه حقیقت دارد فانه اذا
 لم یستحی فاضع ما نشت قولا که از صحاح نیست که محل سخن نباشد این کلام عامیانه را
 اصل محض و تعلیل بحت است در احادیث کتب سیئه بسیار یافته و دفاتر مستحسن گردید

در واقعین وقت مشهور گردید که شیخ امام و تفسیر علمی رسیده چنانکه آن کرده و او مجتهدین بر صحت بخاری
بر سر و بر طعن کرده اند و بعضی مجتهدین بر بعضی احادیث بخاری آنقدر مهاله و رطین نمودند که حکم
و صحت رسانیده اند از این حدیث است و او از شریک است بعد الحقی در جمع بین الصحیحین و قاضی عیاض
و غیره و درین حدیث کلام کردند و ابو الفضل بن طاهر یک رساله خاص تصنیف نموده و در آن
از ابن خرم نقل کرده قال لم یجد بالبحرین و صله فی کتابها مشکلا لا یستعمل فیها
و این حدیثین هم عیاضی که در حدیث الله هم قال الحسن ابی لیس فی هذه الکتاب حدیث
اشبهتم ظاهر الا انهم هذا اقامن هذا الفصل وقد بشرهم ان القیام فی الهدی
بان فی روایة شریک نیست و نقل از او و امام ابن حجر و فتح الباری و شرح صحیح بخاری این
قال و قال نقل نموده و در حدیث مذکور و در معلق و تفسیر حدیث اشجار از سور بن خرم و در آن
هم گفته اند است و در حدیث مسلم انه ذکر من عمر و در حدیث مسلم ابی نعیان قال ابن خرم هذا
حدیث موضوع لا یشک فی و غیره و دیگران و در حدیث مسلم انست که مشیخ قطب الدین جلی گفت که بعضی
بیرهودان بخاری را از حدیث مذکور در حدیث اشجار و در حدیث اشجار که زیاد و نمیکند بر نام
ایشان از حیثت الدیاس و این حدیث در حدیث اشجار و در حدیث اشجار که نام ندادم ضعیف هم شریک
باشد و چون فی بعض حدیث است و در حدیث درین باب کتابی تصنیف کرده و ابو مسعود و مشقی
هم بخاری و مسلم است و را که نوشته و ابو علی حسانی را در کتاب علل استدرک است
برود و بسیاری از جماعت تحریر نموده اند این مجرور را تا ابی ساری بعد نقل این قصص
اچو ابو عمر ابن سلح و غیره و دعوی اجماع بر تلقی این کتاب بقبول و تسلیم نموده اند سوای این
مواضع متنازع است بپایان این حدیث هم تعرض نموده و گفته که سوای مواضع که در قطعی
و غیره و در آن کلام کرده و تعویقات بخاری که از حدیث خارج و در آن بحث میت کلام در احادیث

سنده است و آنچه را رسید و از آنکه در خطی تعلیل نموده یکصد و دو حدیث است که جواب
 بعضی ظاهر و بعضی محض و جواب بعضی نقص بالجمله در کتاب مذکور موجود که احادیث بحسب
 آنچه در آن مستندی از حفاظ قلع نموده است مستثنی است و در ثانی طعن در رجال عاقلان
 این جمود ارشاد الساری و غیره فی غیره در تمام ترجیح بخاری بر مسلم میگوید که چهار صد و بی
 و چند کس از آنکه بخاری در روایت ایشان منقول است که مسلم از ایشان روایت نکرده باشد
 کس از آنکه مسلم فی بعضی از آنکه مسلم منقول است پس صد و بیست کس که مسلم فی از آن یکصد
 و بیست کس از آنکه در ارشاد الساری فضل تابع در بیان رجال بخاری که در ایشان
 طعن کرده است منعقد نموده و از این جهت صد نام در آن نوشته است و در نتیجه از تلقی بالقول
 نمود موافق را که کسی از حفاظ در بخاری و مسلم اتفاقا نموده باشند و آنکه در و در لول و در
 باشد از آنچه در هر دو کتاب مای که ترجیح نیست اما مستحاله آن یغیبه التناقضان العلم صد قبا
 من غیر ترجیح لاهل همانند که محل سخن نبودن صحاح سته سخن بی محل بلکه محض سخن است و بخاری
 آنچه گفته در کتاب این جریر احادیث هر قسم موجود و آنچه همین است مال صحاح سته هم سخن بعد
 در مقدمه ترجمه مشکوٰۃ می نویسد درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعیفات
 موجود است و بنسب آن بعضی سته بطریق تعلیل است این پس حدیث صحیح در صحاح سته
 نسخ در صحاح سته منحصر بر صحیح پس طعن مجیب بجای نمیرسد بان اگر نقد فن حکم کرده باشند که اگر
 حدیث کتاب این جریر اعتبار نباید کرد یا کسی در خاص آنچه ش کلام میگردی و مجیب آن را بیان
 می نمود البته قابل التفات بود و حال مناقب این جریر که در طبقه ترمذی و ثانی است آنچه در کتاب
 اسما و الرجال مذکور آورده و شس در اینجا موجب طول است و این حدیث را جلال الدین سیوطی در
 الصد و نقل نموده که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جانجا استناد بان نموده

و ملا علی قاری در مرقاة چند جامع کتاب شریع الله در نموده و نزد هم می افتد پس تا وقتیکه
 کلام کسی از تعداد و مستدین حد باب و دایمیت نقل کنز بی سبب رد کردن حدیث یا در حدیث
 اکابرین و در از دیانت است و مجیب در اینجا هم از عادت را سخت بود باز نه که حدیث را حذف نمود
 چه عبارات شرح الصدور این است و اصرح ابن حریث بن محمد بن ابراهیم قال کان النبی
 صلی الله علیه و سلم یاتی فی شهر الشیبه را علی را هر کمال حول فیقول اللهم صل علی
 بما احبهم فنعیم عقبی الدار و ابی بکر و عمر و عثمان و عیسی و محمد و ابن تهر و اگر بگوید
 است که در اینجا از کتاب ابن مندروان مروی در دانش صحابی روایت کرده است قول سه مرتبه اثر
 محدثین این حدیث حاصل الاستیفاء و مرفوع هم نیت پس زوایت من صحیح باشد این کلامی است
 عجیب و آلات میکند بر ادا قیست محض از اصطلاح من حدیث و هر کلمه فروع بودن این حدیث تخصیص
 است یا تعلیل شیخ بخند الحق در مقدمه ترجمه مشکوٰه منیوب پس این حدیثی بحدیث تبعی گردد
 آن را مرفوع میگویند چنانچه گویند گفت با زید یا تقریر یحیی و آن حضرت صلی الله علیه و سلم با کونیه ابن
 عباس آمده است مرفوعا یا کونیه رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منتهی بسجاء گردد
 موقوف خوانند و آنچه منتهی تا بعین است از انقطاع و اگر گویند و رفع کا بی صحیح بود چنانکه
 گفته و کلمی در حکم صحیح چنانکه از صحابه و تابعین بکاری و سختی نقل کنند که از ابا بکر
 فکر و عقل توان گفت و خبر بسامع و نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
 و این خبر و این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آن حضرت چنین میکردیم یا کونیه سخت چنین
 است این نیز در حکم مرفوع است این است محض کلام شیخ بخند الحق و این اصطلاح و مقدمه گفته
 المرفوع فهو ما اُضيف الى رسول الله صلی الله علیه و سلم خاصة و لا یصح إطلاقه علی غیر ذلك نحو ما یقولون
 علی الصحابة و یدخل فی المرفوع المنقول والمنقطع والمدرسل پس بودن این حدیث مرفوع ثابت

چه در مرفوع اتصال شبه طریت نیا نزد در اتصال هم رفع مشبه طریت متصل است که از ر او
تا انتهی سنجیح راوی از ر و از میان مسا قبله ذکر و تبار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
متصل مرفوع و اگر تا محالی است متصل موقوف چنانچه که نیست و اگر در مرفوع هم است سزا
اتصال فرض کرده شود تا و کون بجز متصل است قول پس نزد ایشان صحیح نباشد این
تفریح هم غلط است چه مرفوع بودن مستلزم عدم صحت نیست موقوف و موقوف هم صحیح میباشد
سنجیح عبد الحق در تفسیر خبر جبر و مشبه که حدیث صحیح است که بغل عدل نام الغبطه متصل است
تا انتهی ثابت شده و باشد قوله و قیتکه یقین صحت آن نشد نه محض غلط است صحت حدیث در
استدلال ضرورت ظاهر محجوب برای تنوید عوام صحیح را مقابل غلط قرار داده گفت صحت
استدلال ضرورت یعنی استدلال بحدیث غلط نباید کرد و هرگاه که ثابت نمود که حدیث صحیح
نیست جهال بی فهم بدانند که غلط است نفوذ بالمد من هذا التلبیس سنجیح عبد الحق در مقدمه ترجمه
می نویسد احتجاج در احکام بخیر صحیح که از جمیع علل است و همچنین بحسن نزد عامر علما و آن
طریق است به صحیح مد استلحاج اگر چه در بر تکرار است و چون حدیث ضعیف متجدد و طرق مرتبه حسن
برسد آن نیز صحیح است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است
نه در غیر آن مفرد اش مراد است مجموع که آن تبعه و طرق داخل حین است و ضعیف
صرح به الایز و بعضی گفته اند اگر ضعیف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی روایا یا اختلاط یا ندانیدن
با وجود صدق و دیانت منجر میگردد و بطریق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد و
و فحش خطا بود اگر چه نقد و طرق داشته باشد منجر نگردد و حدیث محکوم به ضعیف باشد و در
فضایل اعمال معمول و شاید که بر غیرت معمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که لحوق ضعیف
بضعف افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است و بر آنتی پس حصر احتجاج

بر صیح غیر صحیح است و از جهت اسناد هم حصص مجرب در متصل الاسناد نیست چه مرسل هم نزد
 ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیه مطلقا و امام احمد رحم بقولی و امام شافعی رحم بشطر اعتقاد
 بوجه دیگر مقبول شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه منیوب نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمته الله
 علیهما مقبول است مطلقا و ایشان کونیکه ارسال بجهت کمال و ثبوت است و اعتقاد
 زیر که کلام در نه است و اگر نزد او صحیح نمی بود ارسال نیکرد و قال رسول الله صلی الله علیه
 نمی گفت نزد امام شافعی اگر این حدیث مرسل اعتقاد باید بوجه دیگر مقبول است و از امام
 احمد و قول بقولی قبول و بقولی توقف و تلخیص برودی ابن سنت الانقطاع توفا
 ظاهر و باطن اما الظاهر فحق المرسل من الاجناس و ذلك اربعة انواع الاول
 ما ارسله الصحابي والثاني ما ارسله القرن الثاني والثالث والاربع ما ارسله
 العدل في كل عصر والاربع ما ارسل من وجهه والمصل من وجهه اخر اما القسم
 الاول فمقبول بالاجماع و اما ارسال القرن الثاني والثالث فمجهه عندنا
 وهو فوق المنسند وقال الشافعي لا يقبل المرسل الا ان ثبت اتصاله من
 طريق اخر وحكي اصحاب مالک عنه انه كان يقبل المراسيل ويعمل بها مثل
 قولنا اتجه الى الف لان الجهل بالراوى جهل بصيقاته التي ربما نصح روايته
 لكننا نقول لا بأس بالارسال استدل لا بفعل الصحابة رضي الله عنهم والمعنى
 المعقول اما المعنى فهو ان كل ما في ارسال من بواسند غير غير قبل اسناد
 ولا يظن به الكذب عليه فلان لا يظن به على رسول الله صلی الله علیه
 وسلمه اولى والمعتاد من الامان العدل اذا وصح له الطريقة واستبان
 له الاسناد طوى الامر وعزم عليه فقال قال رسول الله صلی الله علیه

وسالم و اذالم یقبله الامر نسبه الی من سمعه لیجمله ما حمله فغدا اصحاب ظاهر
الحديث فردوا قوی الامرین رفیه تعطیل کثیر من السنن و اما ادسال ان
دون هو لا فقد اختلاف فيه فقال بعضهم انما یقبل ادسال کل عدل و قول
بعضهم لا یقبل لان الرضا ان ذمان فسق لا بد من البیض الا ان بروی المتفا
مرسله کا رود امسندة و بر تقدیر صحت الحديث مجمل است باین وضع که یاتی قبور الشهداء
راس کل حول و ومعنی دارو یاتی علی راس حول من اول السنه ای اول الحرم و یاتی علی راس
حول من سینه موت صاحب القبر و قاعد اصول فقد است که عمل نمودن بحديث مجمل باینست
ما دام که از طرف مجمل یعنی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بیان آید آنوقت عمل بحديث مجمل باین
می شود و الا لا قاعد اصول فقد عمل مجمل آن زمان جاری باید که اول راس اصول قد معنی
مجل هم باید فهمید ولی فهم معنی جاری کردن حکم پرچاست مجیب معنی مجمل یقینا نا واقف است
و نه نمی گفت که بر تقدیر یک مجمل هم باشند بلکه معین باشند چرا که مجمل ضد معین نیست بلکه مقصود
است پس اطلاق لفظ مجمل اینجا بمعنی لغوی صحیح است که در لغت معنی مجمل مجموع است و بمعنی مطلق
و مراد و اما الجمل فما اذ ختمت فيه المعانی و انشبه للمراد به انشباها کلا یدک
بنفس العبادة بل بالحرص الی الاستغفار ثم الطالب ثم التامل و حکما باعتبار
الحقیقه فاما هو المراد و الوقف فيه الی ان تبین ببيان المجمل حالا باید دید که در
حول نقد و معنی کجاست لفظ حول مشترک نیست در سنه که او شش محرم و در سن که او شش
موت صاحب قبر است مثل عین بلکه موضوع او دوره منفیه است عام از ای که ابتدا شش
از محرم باشد یا صفر اول محرم یا دوم محرم از هر خبر و دوره که ابتدا یکشنبه تا همان خبر رسید
حول است و یقین در معنی حول داخل نیست و آنکه مجیب اول محرم نود و شصت مقام تعجب است

نمیداند که تعیین سینه هجری وابتدای سال از محرم برای حج استبها در خلافت حضرت عمر رضی الله
 قرار یافته است در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پس احتمال اول محرم مرتفع نشد
 و معنی ثانی باقی ماند و عرف هم شاید نکست و اگر بخواهیم عوارض را باعث ترک عمل قرار
 داده آید تا ملاحظه اباحت را حاجت از همه مستطیبات مرتفع کرد و در همین یک دلیل کفایت کند
 و در قرآن و حدیث هر جا که لفظ حول و سینه است بر مذنب نجیب واجب الکرک و عمل بر آن
 ناجایز خواهد شد علاوه بر این میگویم اصل مدعی که نجیب در پلی البطلان است یعنی مقرر
 کردن روز عرس بر تقدیر ثبات است یعنی خواه اول محرم باشد یا اول سینه است صاحب
 قبر و مطلب نجیب که منع مطلق بعین است و طرفه ماجر است که اینجاست را محل میگوید و لا تجعلوا
 قبری عبدا را محل نمیداند خداوند که در و هم خویش چه فهمیده است و بر تقدیر یک محل هم نباشد
 بلکه معین باشد چنانچه معاصران زمان مامی فهمند پس جواب آن میگویم که اینجاست معاصرین
 است بحديث لا تجعلوا قبری عبدا ای لا تجتمعوا عند قبری کا اجتماع علم للعبه فافهم و لا یکن حاشا که
 معارضت داشته باشد که معنی حدیث بالا تصریح که ثبات بلکه معنی بیان کرده موجب هم نشاید
 تعارض نیست چه در معنی حدیث گفته که اجتماع کنند بر نیت و هر و ر و بود و لعب که موجب غفلت
 است پس این معنی را زیارت قبور شهدا بر سه بر سال معارضه کجاست و اصل این است که
 مدلول حدیث همین قدر است که حضرت صلی الله علیه و سلم برای زیارت قبور شهدا آنکه شریف
 می بودند پس ولالت اصل حدیث فقط بر زیارت قبور شهدا و صرف زیارت قبور را کسی
 منع نیکند و عرس کردن امر زاید است و این حدیث را دلیل برای عرس آوردن نفعاید
 کلامی است معنی خرافت آن از اجلی بدیهیات که مستلزم العناء القاطع حدیث است نفوذنا
 من نبت التعصیب و تمام احکام مشروط است و ط و مفید بقیود زمان پنهان خواهد شد که مدلول

آن نخواهد بود مگر مطلق ذیل هذا الاخون کسیکه در هر هفته یا در هر ماه یا بعد مدتی برای زیارت
 قبور رفته باشد آن را هرگز عرس نخواهند گفت چگونگی آنرا که عرس عبارت است از تقیین
 بوم سال و آن تحقیق شد و حقیقت عرس که رواج دارد این است که روز معین نمودند و در
 جمع شوند و لباس بپوشند و در مقام قریه بجای دیگر در تنگ سازند و چیزی انقراض شود
 و بدعات مثل آلات لهو و لعب و غیره بعل آردند آن را عرس خواهند گفت حقیقت عرس
 رسانیدن ثواب بپوتی در روز معین یعنی بر سال است و همین امر معجوش غم است و سوال
 سایل هم از مقرر کردن روز عرس و بهان مجیب هم در همان است و امور مذموم و حاشا که
 داخل حقیقت او باشد مذموم است هر وقت و هر جا که باشد در حسن برایت نمیکند ولی
 مذموم هم میباشد و انکار آن از مجیب خیلی مستبعد است و الواف پندگان موجود اند
 که شاه بعد الغریض صاحب عرس و الدخود میگردند و که ام امر مذموم از آلات لهو و غیره
 نیست و مجیب هم این امر خشم خود ملاحظه نموده و در اهتمام مانده و علی هذا القیاس
 عرس مرزا جان جانا صاحب و دیگر چیزها در دینی معمول است که اگر کسی با مکر و دعات مجرما
 هم میباشد پس از جهت اشیاء خارج حکم بنفس شکی نمودن و دور از عقل است اگر شخصی
 روز معین نموده صد بار یا هزار بار استغفار نماید از هرگز عرس نخواهند گفت معلوم نیست
 که این امر مذموم و مجیب جایز است یا نه اگر نین پس ذکرش بجا نیاورد و اگر جایز است پس اصول
 مبدء اش هم همه بر هم خورد و جواب سوال سایل که مقرر کردن روز عرس جایز است
 یا نه همین است که جایز است و اگر که ام امر مذموم یا حرام در آن باشد آن ممنوع است
 و قیاس عرس بر مولد شریف غیر صحیح است زیرا که در مولد شریف ذکر و ولادت حضرت
 تیر البشر صلی الله علیه و سلم است و آن موجب برود و فرحت است و در شریع شریف اجتماع

فيسأله فطار والمدن الكبار يستعملون في شهر مولده صلى الله عليه
 وآله وسلم يعمل الولائم البديعة المشتملة على الأصغر البهيمة الرفيعة ^{قوت} يخدم
 في لياليه أنواع الصدقات ويظهر من السرور ويزيدون في المبرات ^{تقريب}
 بغيره فمولده الكرم ويظهر عليهم ضرب كانه فضل تخدير وقال له هاهم ^{هه}
 ابو الخير ابن الجري شيم القراء من خواصه انه امان في ذلك العام وقبري
 عاجلة ينيل البقية والمرام قال الحافظ عماد الدين بن كمال كان صاحب
 ادب يعمل المولد الشريف في ربيع الاول ويحرق به احتفالا هائلا وقد ضف
 الشيخ ابو الخطاب ابن وحيته له كتابا في المولد سماه النفوس في اليوم البشير
 النذير وقد اشتمى عليه الاية منهم الحافظ ابو شامة شيم النفوس في
 كتاب الباعث على انكار البدع والحوادث وقال ومثل هذا الحسن نديب
 عليه ويشكرك فاعله وشي عليه قال ابن الجري لما لم يكن في ذلك الا
 ارغام الشيطان وادغام اهل الايمان وقال العارضة ابن طغرل في المولد
 المنظم وقد عمل المحبون للنبي صلى الله عليه وسلم روحا بمولده العاكس من
 ذلك ما عمل به بالقاهرة من المولد الكبار الشيخ ابو الحسن المعروف بابن
 فضل قدس الله سره شيم شجنا الى عبد الله بن محمد النعمان وعمل ذلك
 قبله جمال الدين العجمي الهمداني ومن عمل ذلك على قدس رسته يوسف
 الحجازي وعصر وقد راي النبي صلى الله عليه وسلم وهو خير من اليوسفي
 المذكور على عمل ذلك قال وسمعت يوسف بن علي بن زريق الشامي
 الاصل المصري للمولد الحجازي مصر في منزله بها حيث يعمل مولد النبي صلى

الله عليه وسلم بقول دايت رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم
 في المنام منذ عشرين سنة وكان لي اخ في الله تعالى يقال له الشيخ
 الحجج اذ فرأيت كاشتي واما بكر هذا بعين بدرى النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 جالسين فامسك ابو بكر لحمة ففسمه ورفقهما فصفين فذكر النبي صلى الله
 عليه وسلم كل اثم الا انه فقال النبي صلى الله عليه وسلم ينبغي اليك
 هذه الكائنات هذه في النار ودا الى وقال لا ضربت بك وكان بيده قضيب
 لاى شئ يا رسول الله تعالى فقال حتى لا تبطل الولد ولا السنن قال
 فقول منذ عشرين سنة الى الان قال وسمعت يوسف المذكور يقول سمعت
 ابا بكر الحجج اذ يقول سمعت منسوسا بالبشاد يقول دايت النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم في المنام يقول لي قل لا يبطله معنى الولد ما غايات ضمن اكل
 لم ياكل قال وسمعت شيخنا بن محمد النعمان يقول سمعت الشيخ ابا مري القمي
 يقول دايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فذكر كثر له ما بقوله النبي
 في عمل الولايم في الولد فقال النبي صلى الله عليه وسلم من فوسخ بياض حينا
 به وقال الشيخ الامام العلامة الشيخين بن البطاح في فتوى بخطه اذا التقى
 المسق تلك الليلة وجمع جميعا اطعمهم ما يحوز واسمهم ما يحوز سماعتهم
 دفع للمسبوع المشوق الاخرة هابو ساكل ذلك سرور المولدة صلى الله عليه
 وسلم فجميع ذلك جائز وثياب فاعله اذا احسن القصد ولا يقتص في ذلك
 بالفقراء دون الاغنياء الا ان يقصدوا سادة الاجوج والفقراء اكثر فورا يا
 نعم ان كان الاجتماع كما يلاحظ عن فقراء الزمان من اكل الخنايش واجتماع

المراد ان وانشاد الشوقات الشهوات الذيقوتة وغير ذلك من الخزي العيا
 بالله تعالى فهذا اجمع تام وقال الشيخ الامام جلال الدين عبد الرحمن
 عبد الملك المعروف بالخاص الكتاني رحمه مولد رسول الله صلى الله عليه
 وسلم بمحل مكرم قدس يوم ولادته وشرف وعظيم وكان وجوده بوجه
 سبب النجاة لمن اتبعه وتقليل خطيئتهم فمن عدله الفرح بولادته صلى الله
 عليه وسلم وقت بركاته على من اهتدى به فبشأ به هذا اليوم ^{الحج} يوم
 من حيث ان يوم الجمعة لا تعرف فيه جهم هكذا ورد عنه صلى الله عليه
 وسلم ^{من المناسب} اظهر السرور وانفاق للمبهور واجابة من دعا به
 الولي لله للحضور وقال الامام العلامة ظهير الدين بن جعفر هني ^{بجدة}
 اذا قصدنا عليها اجمع الصالحين والصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم
 واطعام الطعام الفقراء والمساكين وهذا لقد رتبنا عليه بعد الشرط
 في كل وقت واما اجمع الزمايم وعمل السماع والرقص ومثل ذلك فانه ^{بند}
 بل بقارب ان بدم وقال الشيخ نصير الدين الصاليس هذا من السنن لكن
 اذا اتفق في هذا اليوم واظهر السرور فرجاء دخول النبي صلى الله عليه
 وسلم في الوجود والاتحاد السماع الخالي من المراد ان وانشاء ما يثيرنا الشوق
 عن السقياب وانشاء ما يتوق الى الاخرة ويتزهد في الدنيا فهذا اجتماع
 حسن يتأب قاصد ذلك وفاعله عليه الا ان سوال الناس ما في ايديهم
 بذلك فقط يدون ضرورية وحاجته سوال مكروه واجتماع الصالحاء
 فقط لما يكلو ذلك الطعام ويذكرون الله تعالى ويصليون على رسوله صلى

الله عليه وسلم يضاعف القربات والمنتوبات وقال الامام الجايط ابو محمد
 عبد الرحمن بن اسمعيل المعروف بالي شامة في كتابه الباعث على انكاد البلاء
 والحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه المحدثات في الاصول ضربان احدهما
 ما اخذت مما يخالف كتابا او سنة او اثر او اجماعا في هذه البدعة هو الضلالة
 والثاني ما اخذت من الخير لا يخالف لاحد في هذا فهي محدثة غير مذمومة
 قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان نعت البدعة هذه فيعيها
 محدث لم يكن واذا كانت فاليس فيها دوا لما مضى فالبدعة الحسنة متفق
 على جوائز فعلها والاستحباب بجمها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها
 وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشي ولا يلزم في فعله
 فخذ وشرع وذلك نحو بناء المنابر والربط والمداد في حانات السبيل
 وغير ذلك من انواع البر التي لم تعهد في الصدر الاول فانه موافق لما جاء
 به الشريعة من اصطباغ المعروف والمعاوضه على البر والتقوى ومن شئت
 البدع في زماننا هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بدنيه اربل كل عام في
 اليوم الموافق ليوم مولد النبي صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف
 واظهار الزينة والسرو فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء
 يستعز بهجة النبي صلى الله عليه وسلم وتكبيره ومجالاته في قلب فاعله
 وشكره على ما من به من ايجاد رسوله الذي ادس له رحمة للعالمين
 صلى الله عليه وسلم وكان اول من فعل ذلك بالموصل الشيخ عمر بن البلا
 احمد الصالحين المشهورين وبه اقدى في ذلك صاحب ادب وغيرهم

وقال الشيخ الامام العلامة صدر الدين بن عمر الشافعي هذه البدعة لا ياب
 بها ولا بكرة البذخ الا اذا راعت السنة واما اذا لم يراعها فلا بكرة وثياب
 نجس وقصدة في اكلها والسرور والفرح بمولده النبي صلى الله عليه وسلم وقال الخطيب
 اصل عمل المولد بدعته ولكنها مع ذلك قد اشتملت على محاسن ضد هاتين
 تجري في عملها المحاسن وتجنب ضد هاتين بدعته حسنة ومن لا فلا
 قال قد ظهر تخريجها على اصل ثابت وهو ما ثبت في الصحيحين من ان رسول
 صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم عاشوراء
 فقالوا فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجا موسى ففني لصومه شكره
 تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر بصيامه فيسفاذه فعمل
 بشكر الله تعالى ما من به في يوم معين من ابداء نعمة او دفع فتنة ويعاد ذلك
 في غير ذلك اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات
 السجود والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببرور
 النبي الكريم بنبي الرحمة في ذلك اليوم وعلى هذا فيستحي ان يترى اليوم
 حتى يطابق فضله موسى صلعم في يوم عاشوراء ومن لم يلاحظ ذلك لا يبالى بعمل
 المولد في اي يوم من الشهور بل قوم فشا هذه الى يوم من السنة وفيه
 فيه قال شيخ القراء الحافظ ابو الخير بن الحريري قدس اي ابو حبيب موسى
 في اليوم فيقول ما حاله فقال في النار الا انه يخفف عني كل ليلة اثنين وافض
 من بين اصبعي هاتين ماء البدر هذا واشار الى راس اصبعه وان ذلك
 باعنا في ثوبه عند ما كتب في مولده صلى الله عليه وسلم وبأدناه

له فاذا كان ابو اريب الكافر الذي نزل القرآن بدمه جوارى في النار نهر
 ليلة مولد محمد صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الذي جاء من امة محمد
 صلى الله عليه وسلم يبشر بمولده ونذل ماله اتصل اليه قد دته في
 محبته لهري انما يكون جراءة من اليه الكفرهم ان يدخله بفضل جنات
 النعيم وذكر حجة الى افظ شمس الدين محمد بن ناصر الدين الدمشقي ثم الشد
 اذ كان هذا كافر جاء ومته وتب يداة في الجحيم بخلاف اني انه في
 يوم الاثنين اياما يخفف عنه المصروع يا احمد فما الطز بالعبد الذي
 كان عمرا يا احمد مصروع مات موحدا وقال شيخنا في قفا واه عندى ان
 اصل المولد الذي هو اجتماع الناس وقرعة ما يتسر من القرآن بروايه
 انساب الورادة في مبداء امر النبي صلى الله عليه وسلم وما وقع فيه من
 الايات ثم بعد له ما ياكلون منه ويتفرقون من غير زيادة على ذلك
 من البع الحسنة التي اب عليها صاحبها ما فيه من تعظيم قدر النبي
 صلى الله عليه وسلم واطهار الفهم والانتفاص بمولده الشريف قال وقال
 فصرني بغير حياء على اصل اخر غير الذي ذكره الى افظ وهو ما رواه المصنف
 عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج من مكة
 النبوة مع انه ورد انه جرة عبد الطالب عن عنه في سبيل الحج لادته والقبول
 لا تعداد مرة ثمانية فخرجت على ان هذا فعله صلى الله عليه وسلم المولود
 الشكر على ايجاد الله تعالى اياه وحقه للعالمين وشرا لاهله صلى الله عليه وسلم كما
 كان يصلي على نفسه لذلك فبسم الله الفيا اظهار الشكر لله على ما كان

والأطعام وغير ذلك من وجوه القربات والمثوبات وقال في شرح سنن ابن
 ماجه الصواب انه من البرع الحسنة المندوبة اذا خلى عن المنكرات شرعا
 ورحم الله تعالى الفايل لمولد خبير العالمين جلال لقد غشي الاكوان منه جملا
 فيما خلاصا في حق احمد هذه البالي بدا فيمن منه هلال فيطم محتاجا وتكسو
 عا ديا وترقد من اضحى لديه عيال فتلك فعال المصطفى وخلاله ومحبك
 افعال له وخلال لقد كان فعل الخيرة عينه فليس له فيما سواه هلال
 بامولده تختار انت ديعنا بك داحتها الارواح والاجساد يا مولد انا
 الموالد كلها شرفا وساد سيد الاسياد كاسرل نوزك في البدر تبهيا
 بعناد والشهركا الاعياد في كل عام القلوب مسرق بسماع هلم ربه
 للمبارك فلذلك بشتاق المحب ونشتهي شوقا الله حضور والميعاد ثم ذكر صاحب
 السيرة كلامه الفاكهاني ونقل دده عن شقيقه في قداواة وانا اذكرها مختصر
 قال قال الفاكهاني لا اعلم لهذا المولد اصلا في كتاب وسنه قال الشيخ يقا
 عليه نفى العلم لا يلزم منه نفى الوجود وقد استخرج له امام الحفاظ ابو الفضل
 بن حجر اصلا من سنة فاستخرجت انا اصلا نانيا قال الفاكهاني لا ينقل
 عمله عن احد من علماء الامة الذين هم القدوة في الدين قال الشيخ عليه الله
 اخذته ملك عالم وقصد به التقرب الى الله تعالى وحضر عنده جماعة
 منهم العلماء والصلحاء من غير تكبير منهم وارتضاة بن وجدة وصف له من اجله
 كتابا هو كعلماء متدينون وضوء واقرة ولم ينكره قال الفاكهاني ليس
 منه وبلا ان حقيقة المندوب ما طلبه الشرع قال الشيخ الطالب المندوب

قد يكون بالضبط قد يكون بالقياس وهذه اوان لم يرو فيه النص فقيه القياس
 على الاصلين الا في ذكرهما قال الفاكهاني لا جائز ان يكون مباحا لان لا بد اع
 في الذين مباحا اجماع المسلمين قال الشيخ كلام غير مستقيم لان البدعة لم
 ينحصر في المكروه والتحريم بل قد يكون ايضا مباحة ومنذوبية وواجبة قال النووي
 البدعة في التشرع ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي
 منقسمة الى حسنة وقبيحة فقال الشيخ عن الدين بن عبد السلام في القواعد
 البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومنذوبية ومكروهة ومباحة فان
 المطرقي ذلك ان يعرض البدعة على القواعد الشرعية فاذا دخل في الايجاب
 فهي واجبة او في قواعد التحريم فهي محرمة او المندوب فمنذوبية او المكروه
 فمكروهة او المباح فمباحة وذكر كل واحد من هذه الخمس امثاله الى ان قال
 واللباس المندوبية امثاله منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعمده
 في العهد الاول ومنها التراويح والكرام في دقائق التصوف وفن الجدل ومنهما
 جمع اليها فللاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى ودو
 البهقي باسنادة في مناقب الشافعي عن الشافعي قال المحدثات من الامور
 ضربان احدها ما احدثت جماعة ككتابنا او سنة او اثر او اجماعا وهذه
 البدعة الضالة والثانية ما احدث فيه من الخبر لا خلاف فيه لواحد
 هذه محدثة غير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان
 نعم البدعة هذه يعني انها محدثة لم يكن واذا كانت ليس فيها دولا مضى
 هذا اخر كلام الشافعي قال الفاكهاني ان عمله رجل من عابن ماله لاهله

وعياله واحدا لا يتجاوزون في ذلك الاجتماع على اكل الطعام ولا يفترون
 شيئا من الاثام وهذا الذي وصفناه انه بدعته مكروهه وشناعة امره قال
 الشيخ هذا الفسر مما اختلف وليس فيه مخالفة الكتاب ولا السنة ولا اثر ولا
 اجماع فهي غير مذمومة كما في عبادة النافعي فهو من الاحسان الذي هو
 في الصحرا ولا في مصر المندوبة كما في عبارة بن عبد السلام قال الفاكهاني ان
 دخله الجناية وانضاف اليه البناء والرقص واجتماع الثبان مع النساء وغير
 ذلك من المحرمات فهذا الذي لا يختلف في تحريمه اثنان قال الشيخ هذا كلام
 صحيح في نفسه غير ان التحريم فيه انما جاء من قبل هذه الاشياء المحرمة
 التي رخصت اليه لا من حيث الاجتماع لا طمعا وشعاع المولد بل لوقوع مثله في
 الاجتماع لصلوة الجمعة مثلا فكانت قبحة تنبئ عنه ولا يلزم من ذلك ادم
 الاجتماع لصلوة الجمعة كما هو واضح وقد مر انما بعض هذه الامور في ليالي من
 رمضان عند اجماع الناس لصلوة التراويح احرم الاجتماع لاجل هذه الامور
 التي تحرم بها كالا بل تقول اصل الاجتماع لصلوة التراويح حسن وما ضمه الله من
 الامور الشنيعة شنيع قبح كقول اصل الاجتماع لا طمعا وشعاع المولد منذ
 تقرر به وما ضمه اليه من الامور المذمومة مذمومة قال الفاكهاني للشهرستاني
 ان فيه صلى الله عليه وسلم وبنيهم الاول وفيه توفي رسول الله صلى الله
 عليه وسلم وليس الفرج فيه نادى من الحسين فيه قال الشيخ فيه ان دلالة
 صلى الله عليه وسلم اعظم النعم والصبر والسكون والذكر عند الصائب وقد ايسر
 الشرح بالحقيقة عند الولادة ولم يامر عند الموت بغير ولا بغيره بل انما هي غلبة

وأطهار الحج فدللت قواعد الشرع على أنه محسن في هذا الشهر أطهارها بالبرج بولادته
 صلى الله عليه وسلم دون أطهار الحرم فيه بوفاته قال وقد تكلم ابن الحاج
 وحاصله مدح ما كان فيه من أطهار شعائر الشكر وذم ما اختوى عليه من
 محرمات ومنكرات فقال ومن جملة ما أحدثوه من البيع مع اعتقادهم أن ذلك
 من أكبر الجمادات وأطهار الشعائر ما يفعلونه في شهر ربيع الأول من المولد
 وقد اختوى ذلك على بيع ومحرمات من ذلك استعمال المغاني ومعهم آلات
 الطرب من الطائر المصصر والشبابة وغير ذلك مما جعلوه الله للسمع وحصول
 في ذلك علم الحوايد الذميمة في كونهم يستعملون أكثر لآدمه التي نصليها الله تعالى
 وعظمها بدينهم ومحدثات ولائها أن السماع في غير هذا الليالي فيه ما فيه
 فكيف أذا الضم إلى فضيلته هذا الشهر العظيم الذي فضله الله تعالى وفضلنا
 فيه بهذا النبي الكريم الذي من الله تعالى علينا فيه بسيد الأولين والآخرين
 وكان حجب يرا فيه من البهادة والخير شكر المولى على ما أولا نابه من
 هذه النعمة العظيمة وإمكان النبي صلى الله عليه وسلم لم يرد فيه على غيره
 من المشهور شيئا من العباد أو ما ذاك إلا بالرحمة صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 لآدمه وشفقه بهم أشار عليه الصلوة إلى فضيلته هذا الشهر العظيم بقوله
 السائل الذي سأل عن يوم الاثنين قال يوم ولد فيه فتشريف
 هذا اليوم تشريف لشمس يوم هذا الشهر الذي ولد فيه فينتهي أن تحرمه حق
 الاحترام وفضله بما فضل الله تعالى به الاستشعار الفاضلة وهذا أمر بالقول
 عليه الصلوة أنا سيد ولد آدم ولا خزي آدم فمن دونه تحت لوائه وفضيلته

لا ريب فيه لا تشرف لئلا يأتوا فأنما يحصل ليعا الشرف بما خصت به في المدائن فأنظر
 الى ما خص الله تعالى به هذا الشهر الشريف ويجزم الاتيان الا ترى ان صوم
 هذا اليوم فيه فضل عظيم لا به صلى الله عليه وآله تعالى عليه واله وسلم ولديفه فعلى
 هذا ينبغي اذا دخل هذا الشهر الكريم ان يكرم ويهظم ويحرم الاحترام الماتوق
 به انبا عاله صلى الله عليه وسلم في كونه كان يخص بعض الاوقات الفاضلة
 بزيادة فعل البر فيها وكثرة الخير الا ترى الى قول ابن عباس رضي الله عنهما كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم أجود الناس بالخير وكان أجود ما يكون
 في رمضان فمثل تعظيم الاوقات الفاضلة مما أمثله على قدر استطاعتها
 فان قال قائل قد التزم صلى الله عليه وسلم في الاوقات الفاضلة ما التزم
 في غيره فالجواب ان ذلك مما علم من عادته الكريمة انه يريد التحفيف ^{عن}
 امته سيما فيما كان يخصه لا ترى الى انه عليه الصلوة والسلام حرّم
 المدينة مثل ما حرّم ابراهيم مكة ومع ذلك لم يشرع في قتل صيده ولا شجره ^{الحر}
 تحفظا عن امته ورحمة لهم فكان ينظر الى ما هو من محبته وان كان فاضلا
 في نفسه فيتركه للتحفيف عنهم فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون ^{بالإضافة}
 الاعمال الزاكية فيه والصدقات الى غير ذلك من القربات فمن تجر عن ذلك ^{قل}
 احواله ان يجنب ما يحرم عليه وبكره له تعظيما لهذا الشهر الشريف وان كان
 ذلك مطلوبا في غير ذلك الا انه في هذا الشهر التواضع اما كما ينكر في شهر
 رمضان وفي الاشهر الحرم فيترك الحديث في الدين ويجتنب مواضع البدع وما
 ينبغي وفذا ذلك بعصمهم في عدة الزمان ضد هذا المعنى وانه اذا دخل هذا

تسارعوا فيه الى الله واللعب بالدف والشبابة وغيرها ولو تيقنوا عليه بل
ضم بعضهم ان يكون المعنى شابا لطيف الصورة حسن الصق والكسوة
التخل وينكسر في مسكونه وحركاته فيفتن بعض من معه فيقع الفتنة ويؤي
الى فساد حال الزوج والزوجة ويحصل الفراق فان خلا منه وعمل بطعاما فقط
ونوى به المولد ودعى اليه الاخوان وسلموا من كل ما تقدم ذكره فهو به
نفس نبيه فقط قال صاحب السيرة خلاص ما ذكره انه لم يذم المولد بل
ذم ما احتوى عليه من المحرمات والمنكرات واول كلامه صريح في انه ينبغي
ان يخص هذا الشهر بزيادة فعل البر وكثرة الخيرات والصدقات وغيرها
من وجوه القربات وهذا هو عمل المولد الذي استحسنه فان له ليس فيه سوء
قوة القربا واطعام الطعام وذلك خير وبر وقرية واما قوله اخرا انه بدعة
فاما ان يكون متناقضا لا تقدم او يحل على انه بدعة حسنة كما يقرر في
صدر الباب او يحل على ان فعل ذلك خير والبدعة فيه بنية المولد كما
اشار اليه بقوله فهو بدعة بنفس نبيه فقط ولم يتقل غرضهم انهم انهم
المولد فظاهر هذا الكلام انه كسر ان بنوى به المولد فقط ولم يكسر على الطعام
ودعاء الاخوان اليه وهذا اذا حققنا النظر لا يجمع مع اول الكلام كونه حسنة
على زيادة فعل البر وما ذكره على وجه التكرار الله تعالى اذا وجه في هذا
الشهر الشريف سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى اله واصحابه وسلم
وهذا هو معنى نبيه المولد فكيف يذم هذا القدر مع الجنة عليه اولا واما محرم
فعل البر وما ذكره من غير نية فانه لا يكاد يتصور ولو تصور لم يكن عبادة

ولا ثواب فيه اذ لا عمل الا بالايه ولا يله فيها الا الشكر لله تعالى على بركاته
 هذا النبي الكرم في هذه الشهر الشريف وهذا معنى بنبه المولد ^{مستحسنه} معنى
 بلا شك قائل ثم قال ابن الحاج ومنهم من يجعل المولد لا لمجرد التعظيم ولكن
 له وجه عند الناس متفرقه كان قد اعطاها في بعد الاخراج او المواسم وورد
 بورها ويستحب ان يطلب ما بذاته فيعمل المولد حتى يكون سببا لاخذ ما اجتماع
 له عند الناس وهذا فيه ونحوه من المفاسد قال صاحب المسيرة وهذا ايضا
 مما تقدم ذكره وهوان الهم فيه انما يحصل من عدم النية الصالحة كما
 اجل عمل المولد انتهى ما من السرة الشامية ما لا ازيد كما راى درين باحوال وادله
 نقل نموده میشود **سوال** از مولوی شاه عبد العزیز صاحب تعین و تفریک روز بعد
 نبار زیارت قبول بزرگان جایز است یا نه **جواب** رفتن بر قبول بعد سال یک روز
 کرده به صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص تعیین کرده جماعه مردان
 بر قبول محض نبار زیارت و استغفار بروند این قدر از روی روایات ثابت است و در تفسیر
 در مشورت نقل نموده که سر سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مقابله فرستاد و عبارای مغفرت اهل
 قبولی نمودند اینقدر ثابت است و سبب دویم آنکه بهیچ اجتماع مردمان کمتر جمع شوند و تمام کلام
 کنند و فاتحه بشیر نمی یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این قسم معمول در
 زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفای رستدین نبود اگر کسی اینطور بکند باک نیست
 زیرا که درین قسم فتح نیست بلکه فایده ایجا و استراحت حاصل میشود سیوم طوبی جمع شدن قبول
 این است که مردمان یک روز معین نموده و لباسهای نفیس و فاخره پوشیده مثل روز عید
 آید و آن شده بر قربا جمع میشوند و رقص و غیره و نغمه و دیگر بدعات ممنوعه مثل سحر

برای قبور و طواف کردن قبور می نمایند این قسم حرام و ممنوع بود بلکه بعضی سجد کفر می رسند
 و همین محل این برود حدیث و لا تجعلوا قبری عبداً یا بنحو در شکوة شریف موجود است و اللهم
 لا تجعل قبری و ثنای عهد این هم در شکوة است و هم مولوی عبد الغفری صاحب در جواب مطاعین
 طاعینین بر فتوای مولوی صاحب در باب ذیچمه نوشته اند قوله عرس زبرکان خود هم
 این طعن منبئی است بر جعل باحوال مطعون علیه زیرا که غیر از قراینش شریعی مقرر نشده پس چگونه
 فرض نمیدانند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و اعدا و ایتان بامداد ثواب و تلاوت
 قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر تحسن و خوب است باجماع علمای ^{تبعین}
 روز عرس برای آنست که از روز مذکر انتقال ایتان میباشند از وار العمل بدار ثواب و الا
 هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است که سلف خود
 باین نوع بر واحسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است و ولدت صالح ید بخوله و تلاوت
 قرآن و ابدای ثواب را عبادت قرار دادن منبئی بر کمال بلاوت و افراط جهل است آری
 اگر کسی سجده و طواف و دعای بخویا فلان افضل کند اعمل اربا البیت مشابست با عبده الا و ثا
 کرده باشد و چون چنین ثبوت پس چرا محل طعن باشد در و منشور سیوطی مرقوم است
 اخرج ابن المنذر و ابن مردودیه عن السنن و ضعی الله عنه ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان یاتی احد کمال عام فاذا اتی الشعب مسلم علی
 قبور الشهداء فقال سلام علیکم بما صبرتم ثم و اخرج بن جریر عن محمد بن ابراهیم
 قال کان النبی صلی الله علیه و اله و سلم یاتی قبور الشهداء علی سر
 کل حوال یقول سلام علیکم بما صبرتم فنعیم عقبی الله اسر و ابوابک و عمن
 عثمان انتهى و فی التفسیر الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم

آنکه کان یا قیام بقبر الشهداء را پس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم
 فتم عقبی الدار والخلفاء الا ربعة هكذا يفعلون انتمی واز مولوی رفیع الدین
 سوال است یوم النور بر سر قبر بزرگی در سال مبع آمدن و از روز وفات و بزمی فی الحقیقه
 قرار دادن با وجودیکه زمان از سیال غیر قار است و بر سر گور جراح روشن شود با وجود
 ورود لغت بزفاصل آن و از گنج و خشت و بلوس و غیره زمین کردن و سرود از قسم بولی
 و شمیری و خیالات مع آلات فخرات ترا میرود دل و سازگی و طنبور و غیره شنیدن و باز
 بران افعال ثواب و اجر از جناب قادر بی همال یرای خود مرتب ساختن و جواز آن از کلام
 با است و هندو چنین مجلس چه حکم دارد و فاعل و حاضران را چه تقریر باید کرد چنانچه تو جرد
 جواب آنکه زمان اگر چه سیال غیر قار است اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب و روز
 و ماه و سال اینها را تفرقا و موقفا و در مقرر است چون یک و ده تمام میشود باز از سر شروع
 میشود و بهین حساب رمضان بشهر محرم و ذیحجه بشهر رجب و همچنین ششور دیگر در دوره حکم اتحاد
 بانظیر داده میشود چنانکه در حدیث است که پیغمبر عرض کردند در حضور جناب نبوت که گفته
 بخاتم حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکر آن روز
 میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود انا اسق من تبع موسی فصار یوم عاشور
 و امر الناس بعباده و نیز حضرت بنی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند بمهر روز
 و در سینه فرمودند فیه ولدت و فیه ازل و فیه باجرت و فیه اسوت باین یاد کردن آن
 تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده لیکن چون مردمان از میان بجای قضا این رسم نیستند
 ایشان را انتظار بموی ولد با کسی از اقارب خود میباشد رفع انتظار این فایده است
 مقدم بر معاملات مکاشفه و ریافت شده که در چنین روز اجتماع ارواح دوستان در عالم

بزخ عم مشهور پس امد او بدعا و تحم طعنا بدعته بباح است و وجه قبح نذر و اوار کتاب محرمات
 از روشن ساختن چراغان و بلبوس سخن قبور و سر و قنوا حقن معارف همه بدعا شنبه اند
 و حضور چنین مجالس مشوع و اگر شد و ربا شد بحدیث گذشته من رای سکنه نکرانم غلایا کرد
 و در نفاجر جبر پانگه کردن اسباب عیش کافی و الله اعلم و شیخ عبدالحق محدث دهلوی در کتاب
 خود مابیت بالسیفی احوال سنه بعد و کرمایخ وفات حضرت فخر الثقلین رضی الله تعالی عنه
 بنویسید قلت فبغده الروایة يكون عرسه تا سمع ربيع الآخر وهذا هو الذي
 اوكنا عليه سيدنا الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبد الوهاب القا
 المتقي الملكي فانه قدس سره كان يحافظ في يوم عرسه رضى الله عنه هذا
 البايخ اما اعتمادا على هذه الرواية او علما راي من شيوخ الشيخ الكبير على
 المتقي او من غيره من المشايخ رحمة الله عليهم وقد اشتر في ديارنا هذا اليوم
 الحادي عشر وهو المتعارف في مشايخنا من اهل القادر من اولاد ارضي
 عنه كذا ذكر شيخنا وسيدنا السيد النجفي الرضي ابو الجاسن مبيدي الشيخ
 موهي الحسيني الجيلائي ابن الشيخ الكامل العارف المعظم الاكرم ابي القاسم الشيخ
 الجنازة الحسن الجيلائي تلامذ من الاوراد القادرية تضيف القادر و ام الاظم
 الاكرم الامجد الاخف ولى الله بالاتفاق الذي يقال له القادر و ام السامي
 الشيخ عبد القادر الثاني قدس سره ووجه هما نقل فبما عن اباؤه الاكرام
 ورحمة الله عليهم اجمعين وفي تاديعه المشهور المسمى بمراة الجنان ان
 وافته رضى الله عنه في شهر ربيع الآخر من سنة ستين او احدى
 ستين وخمس مائة و لو فبعين اليوم وذلك اما لعدم علمه بذلك او لاختلاف

دفعه فمات وقد يقال ان وفاته رضى الله عنه في اليوم السابع عشر ولا
 اصل له والله اعلم فان قلت هل لهذا الحرف الذي شاع في ديارنا في حفظ
 اسرار المتأخرين في امام وفاته اصل فانكرا عندنا علم بذلك فاذكرة قلت سالت
 عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب النقي المكي فاجاب بان ذلك من مظهر
 للشيخ وعاداتهم ولهم في ذلك نيات قلت كيف تعين ذلك اليوم دون
 سائر الايام فقال الضيافة مسنونة على الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعيين
 اليوم وله نظائر كضام في بعض المتأخرين بعد الصلوة وكالاكتحال يوم عاشوراء
 فانه سنة على الاطلاق وبتدعة من حيث الخصوصية ثم قال وقد ذكر بعض
 المتأخرين من متأخرين المغرب ان اليوم الذي وصلوا الى معجمات العرة وظل
 الله برحى فيه من الجن والبرك والنودبة اكثر واوفر من سائر الايام ثم اطلق
 مليا ثم دفع راسه فقال لم يكن في زمن السلف شيء من ذلك وانما هو من
 مستحدث المتأخرين والله اعلم وكتاب زيارة القبور رحمانى من نوب زيارته العا
 ولاولياء سنة فولا ومعدا ونقريرا احياءا كانوا او امواتا قال القاضي كرم
 يلزم الوفاء بزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في التذمر والمدبر بزيارة
 قبر غيره المختار لزومه انصافا في حق الرجال دون النساء قال الغزالي شيخنا
 الزيارة ويصح التذمر بالرحلة للولياء والاختلاف بين الرجال والنساء
 لا يمنع الزيارة الا اذا قُدرت بها منفعة فيمنع الاختلاف لا الزيارة لانه
 قد يقع مثل ذلك في يوم عرفه ومنه قوله ومنا ولا يقول بعد فتنه فصلا
 هذه المواضع لاداء المناسك واما زيارته بعض الاولياء في يوم سعا

فليس من الأسرار فيهم الله تعالى من الولي المميز كرامة له فيستمر ذلك السر
 بركته إلى آخر الدهر وقد يكون ذلك اليوم يوم انتقاله عن الوجود الفناء إلى دار
 الثواب وهذا يوم عظيم ينبغي التنبه له والفرح به لأن للملكه وأهل
 عالم البرزخ والجنان بفرحون ويذبحون بهوت الولي فيوم موته يوم
 عظيم وشاه ولي الله رسالة ابتاه في سلاسل أولياء الله فينوبه في يوم
 الوالد قال كنت أصنع في أيام الولد طعنا صالحة بالنبي صلى الله عليه وآله
 فلم يغير لي في سنة من السنين شيء أصنع به طعاما فلم أجد إلا أنه ما قبل
 فقصته بين الناس قرائته صلى الله عليه وآله وسلم وبين يديه صلاة الحسن
 انتهى ليناسنا ودرهمات نوتته في حاشية خطه اسر شياخ وهو الطبقه زيارت
 قبور ايشان والزام فاتحه خواندن وصلة قواون برای ايشان واقسامی تمام کردن
 آثار واولاد ومنتسبان ايشان امام غزالي رحمه الله وعلوه نوتته است اذ ادب الحاش
 موافقه القوم في القيام إذا قام واحد منهم في جود صادق من غير ديار و
 تكلف أو قام باختيار من غير أطمار وجد وقام له الجماعة فلا بد من موافقه
 فذلك من اداب الصبحه وكذلك ان جرت عادة طائفة بتحميه التمس
 على موافقه صاحب الوجده إذا سقطت عما منه أو غلب الثياب أو سقط ثوبه
 عنه بالتحرق فالموافقه في هذه الامور من حسن الصبحه والاعتناء بالحق
 موافقه ولكل قوم رسم ولا بد من مخالفة الناس باخلاقهم كما ورد في
 الخبر سيما إذا كانت اخلاقا فواحيا من الغشوة والى الخطه وتطبيب القلب بالساعة
 وقول القائل ان ذلك بدعه لم يكن في عهد الصحابة فليس كل ما يحكم

بالاباحه منقبولا عن الصحابة وانما الهدى وربعه تراغم سنة ما ثور ارجا
 ينقل الهى عن شى من هذا افاقيام عند الدخول للدخول لو يكن من
 عادة العرب بل كان الصحابة لا يقوون رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فى بعض الاحوال كما دوا له الشى ولكن اذا التبت فيه نفى عام فلا ترى به
 ما سائى البلاد التى جرت به العادة فيها بالكرام الدخول بالقيامة فان القصد
 منه الاحترام والاكرام وتطيب القلب به وكذا سائر انواع المساعدة اذا
 قصد بها المحبة القلب واصطلم عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها
 بل اذا احسن المساعدة الا فى ما در فيه نفى لا تقبل التأويل وازى جالى تولى
 برور انچه اصطلاح بنود اند جمهور سيلين از فقها ومحدثين كافه بلا وسلايه از حرين معتزلىن وكنان
 عرب از حجاز و شام و يمن ومغرب وعراق و هند وفارس از قيام بروقت ذكر ولادت
 حضرت رسالتاب صلى الله عليه وسلم مجلس ميلاد منقلب و امام بزرگى در عقد جومر
 است وقد استحسن القيام عند ذكر مولده الشريف ائمة دو روايه در
 قطوبى لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم مراده ومرمأه وبعده كما
 وهابيه علماء من اهل ادبعه در ملكات عرب بالاتفاق فتوى نوشته اند در
 اربعين در جواب سى و ششم سنوي مقرر ساعتى روز عرس بايزيت چنانچه قاصى
 پانى نى در تفسير مظهرى مى نويسد لا يجوز ان يفعله الجهال يعقبوا الا ولىاء والشهداء
 من السجود والطواف حولها واتخاذ السرج والمساجد اليها ومن الا
 اجتماع بعد الحول كالاعباد ولسهونته عرسا وتقديم طعام بنيت ثوابه
 يوم بايز است وكسى در منع آن دم زده اما طعاميكه بعد مين پيا كنند و بخش بخش كرد

خانه بخانه میرسانند و آن را بجاچی بیندازند اعتبار می ندرود و برای آنکه متوقع ثواب
در آن طعام نیست چنانچه شیخ عبدالحق در جامع البرکات منویس و آنکه بعد از سالی
یا شش ماهی یا چهل روز درین چهار در میان برادران بخش کنند و از اینها چای گویند
چیزی داخل اعتبار نیست بهتر آنست که نخوردند استی و همچنین شیخ الاسلام این عبارت
شیخ را سکت بهینه در کشف الغطا ایراد نموده قطع نظر از اینکه عبارت منقوله محسوب تفسیر
منطقی باشد به سبب کثرت مشابهه خطا فی الفعل اعتبار از نقل مجیب بکلیه رفع است و هم
قطع نظر از حجت کریدن قول پانی تپی بدلیل وسند و در حالت مخالفت با بزرگ تران
از و میگویم که دعوی مجیب از آن هم ثابت نیست چه از اجتماع بعد الحول کالاعباد منع ساخته
است نفس مقرر سابق روز عرس را که مجیب دعوی عدم جوارش نمود و آنچه بعد از آن
گفته که تقسیم طعام به نیت ثواب بی تعیین یوم جایز است و کسی و هم فسخ آن نزوه میگویم که
کسی از معتقدین با تعیین یوم هم نزوه و آنچه از شیخ عبدالحق نقل کرده که داخل اعتبار نیست
بهتر آنست که بخورند از جهت یقین یوم نیست بلکه از آن جهت که به نیت ثواب نیست
محسنیت مجیب در حواله جامع البرکات و کشف الغطا کاری نموده برای کشف غطا عبارت
بر دو کتاب نقل کرده می شود عبارت جامع البرکات اینست و بدانکه در طعامیکه بروح مرد
نبرد نیز سخن میکند و اهل دیار لا امور مباهات دارند و در آن و ثواب آن بنیما آنکه مدار بر نیت باشد
پس آنچه برای اهل و عیال میت ببرد مخصوص ریایشان دارند بخیرایشان را مباح نباشد
و آنچه به نیت تصدق بر فقرا میباشد و بدید فقرای را و آنچه به نیت خیریت است بلکه طهارت
بر که باشد خواه غنی باشد یا فقیر غنی آنچه در اعواس مشایخ در دیار و استعاره شده است
عام باشد و فقر را و اغنیاء را و لا بد آنچه فقر و محتاجین بخورند مورت ثواب خواهد بود و آنچه

نیز فقر آخر نیز موجب عقاب نخواهد شد مگر آنکه ظالمی را بخوراند که بقوی که از ان طعام در بدن
حاصل گردد بنعم بردهم کند و آنکه بعد از سالی یا شش ماهی یا چهل روزه رین و یار بنزد
و بخش کنند و اصل اعتبار نیست بهتر است که نخورد و نیز حصول ثواب و وصول نفع امت
را بعبادت یا به اتفاق است در بدیهه مثل نماز کردن و قرآن خواندن اخلاص و وصول
است که اقال الشیخ ابن الهمام در حدیث آمده است که ابوهریره پاره خود گفت که چون در مسجد
روی در مسجد عثمان برای ما چند رکعت بگذاری و شیخ امام عبدالله نافع در روض الایمان
گفته است که شیخ غزالی بن عبد السلام را که از کبار ائمه مذاهب شافعی است بعد از رفتن
او از عالم در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم که ثواب تلاوت قرآن بهیت نمیرسد چون
درین عالم آمدیم خلاف آن یافتیم میرسد بخوانید و اگر در اعراض بلفظ طعامی برفوح فلان
چند ایم نگویند و بگویند طعامی ما خصری ساخته شد است پایید بهتر باشد و اگر از عبارات بروج
فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم پادایشان ما بعد از اکل قرانی و فاتحه بخوانیم و
ثواب از بروج ایشان بپایانیم باکی ندارد و اگر مخالفین روایات معتبره از ائمه مذاهب و لایل
قطعه از آیات و احادیث در منع ازین مآند فلا کلام و لیس فلیس و الله اعلم بعبه این فقیر در که
از حضرت شیخ اجل منبع معتدی عبدالوهاب تنقی از اعراض مشایخ که در دیار ما متعارف شده
است پرسید که چه حال دارد فرمود استحسنای مشایخ است عرض کردم که لیکن روز را حکم
است فرمود ضیافت علی الاطلاق همیشه محمود و مستحب است قطع نظر از آن باید کرد چنانچه
بعضی علما در مانند الحال یوم عاشورا و مصافحه بعد از صلوٰه گفته اند باز فرمودند که بعضی از متاخرین
علما از مشایخ مغرب گفته اند که این روز که این طایفه بدرگاه حق و تقرب جوار مولی تعالی بپایند
اند و آن روز توقع خیر و برکت و نورانیت بیشتر و اکثر و او فخر است بعد از آن سربارک زالی

فو افکنند و برآورند و فرمودند اینها در میان سلف نبوده است و ایشان نیز در روزی که
 حضرت صلی الله علیه و سلم در روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه و عمر حسن شیخ خود و
 علی تقی و عرس والد خود طعمای وافر می پختند و بخوردن صلوات و علمای و فقرا میسر دادند
 این کلام هر کسی را که معتقد شیخ و صاحب طریقین و معتقد فریقین باشد که غایت و انبساط
 و اگر کسی را علم یقینی بجانب دیگر حصول نپذیرد و تقوی و احتیاط و عمل بعبادت بی ثواب نصیب
 و ثواب در آن جانب روی نماید قدس شمس و اخرو اینها از واجبات طریق و تقوی و مستحب
 عم نیست است و شیخ الاسلام در کشف الغطا میفرماید اما طعمای که روح مرده نیز در ذاتی در
 و کراتش در کتب فقهی نظر نیاید و صواب آنست آنچه شیخ در جامع البرکات گفته که در اینست
 است آنچه برینت تصدیق بر فقرا می پزند تا ثواب آن با موت رسیده بر فقرا روا بود چه
 بر فقرا میباشد و بدیهه غریب را و آنچه برینت ضیافت مسکین طیار کنند هر که باشد
 غنی یا فقیر خیا نچه در اعراض شیخ در دیار ما متعارف شده عام باشد فقر و انبیا
 و اگر در اعراض بلفظ طعمای روح فلان نخته ایم کم کنید و بگویند طعمای ما حضری سابق
 شده است پاید بهتر باشد و اگر از عبادت روح فلان این مراد دارند که ضیافتی
 کرده ایم پادایشان تابعه از اکل قرانی و فاتحه خوانیم و ثواب آن را بر روح ایشان
 رسانیم با کی نمی نماید و آنچه بعد از سالی یا شش ماهی یا چهل روز و درین دیار پزند و
 در میان برادران بخش کنند خیری و داخل اعتبار نیست و بهتر آنست که بخورند استی به چندی
 مال است و در جامع البرکات و کشف الغطا مکرر بچند عبادی تعجب نیست چه هر کاه که کلام
 در مقامی با کلام خودش بجای دیگر موافقی نمی باشد تا موافقت دیگران چه کجاست
 دارد و در اینجا جواز تقسیم طعمای انبیاء و ثواب مستحق و نمود بعد از عین یوم و در زمانه مسائل

در جواب پنجاه و یکم با تین یوم هم جایز مگر اینکه این حکم بعد تحریر مائمه سایل روحی باطنی
 بر مجیب نازل گردیده که در آن مینویسد طعام اعراض از کورین یعنی طعام عرس انبیا
 و اولیا و شهدا و صلحا چند حالت دارد و در آن می نویسد و اگر نذر خدا کند و ثواب
 بار و اح ایشان میرساند پس فقیر را خوردن درست است و اینها و بنی با ششم انوار
 درست نیست باز می نویسد و اگر محض برای ایصال ثواب بار و اح ایشان بخورد پس
 فقر را باید بخوراند لیکن در خوردن فقر صاحب ثواب زیاد تر خواهد شد و اگر بطریق صحیح
 بنزد اغنیاء و فقرا هر دو را در بابت چنانکه شیخ عبدالحق در جامع البرکات مینویسد و طبعاً
 برای تصدق فقر از ثواب بپردازد تا ثواب آن بایشان رسد بجز فقر را و با وجود تصدق فقر را
 می باشد و بدیهه اغنیاء را و آنچه تیمیت حیفاقت سلیب یاکشند می باشد خواه غنی خواه
 فقیر خائنه و را عواص شیخ در دیار ما متعارف است عام باشد فقر و اغنیاء را بجز
 فقر و محتاجان خوردن ثواب خواهد بود و آنچه غیر فقر خوردن نیز موجب عذاب خواهد
 مگر آنچه ظالم را بخوراند که بقول تکیه از آن طعام در بدن او حاصل گردد و شتم بر مردم کند انتهی
 و آنچه در بعضی روایات آمده که روح میت نجان خود در بعضی شبها مثل شب جمعه و شب رات
 و شب عرفه و غیره می آید این روایات در کتب صحاح سته نیست و تا وقتیکه روایت صحیح مرفوعه
 متعلقه الاستناد نباشد از درجه اعتبار ساقط است اگر چه بعضی آن را در کتاب خود نقل
 بالا بتفصیل گذشته و حالا هم مجملایا باید دانست که روایات صحیح در صحاح سته منحصر نیست
 صحاح سته منحصر در صحیح ملا علی قاری در مرقاة در حق صحیح بخاری و صحیح مسلم می نویسد
 و لکن فیها نحو مائتی حدیث مسنده طعن فی صحته و لم یعلق الا متده کلاماً
 فیونها بالقبول و حصر اعتبار در صحیح مرفوعه متعلقه الاستناد الحادی پیش نیست چه

حسن هم مطلقا حجت است و حدیث ضعیف هم در فضایل اعمال و غیره و مرسل صحابی
 بالا جماع حجت مرسل غیر صحابی علی التفضیل حجت نزد ابو حنیفه و مالک که سابق
 مذکور شد و مجرب اکثر این کلام جایگزین مخالف هوای خود میباشد و طریقی برای رد
 آن بخاطر شش نمیکرد و بر زبان می آرد جمله پیش خیریت و اعتقاد این امر ندارد و لیلیش
 اینکه بر این تقدیر واجب بود که در کدام سنده بخبر روایت صحیح مرفوعه متعدد از صحاح
 کلام نمیکرد و حال آنکه چنان نیست و مسامحه موافق خواستش خود از هر گونه کتاب سنده
 این قدر ننگ حصر صحاح مخصوص بهمان مقام است که مخالف فراج مجیب با هر جا که
 این دعوی نمود و واجب بود که این شرط هم ذکر کردی که ظاهر قیاس بر تعریف است
 براراده لغایت کرده باشد جرئی بالاتر ازین برینید که میگوید بلکه بعضی از علمای محدثین
 مثل شیخ الاسلام و ملا علی قاری و غیره این روایات را تضعیف هم فرموده اند و عبارت
 کشف الغطاء این است در غراب و خزان نقل کرده که ارواح مومنین می آیند خانه های
 خود را در جمعه و روز عید و روز عاشورا و شب رات پس استاده میشوند پیر و ناهای
 خود را میکنند بر یکی از آن با و از اندام یکین ای اهل من و اولاد من و فرزندان من می
 کنند بر ابصدقه و یاد کنند و واسوس سازید و رحم کنید ما را در غربت ما و این قبر تنگ
 و نازک محکم و سختی میدید و احتیاج شدید و تحقیق بود این مال که حالا در دست شما است
 در زمان پیشین در دست ما شما بخورید و می نوشید و ما حساب و عذاب کرده می شوم اگر
 صرف میکردم ما آن را در طاعت خدا تا سوال کرده نیستیم ما از آن پس اگر رحم نکنند
 بصدقه بزرگ و دهر یکی از آن با کریان و غنا که زندامیند هر واحد با و از اندوه خداوند
 محروم کردن ایشان از رحمت خود چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه و دعا آبی

برینکه شیخ الاسلام درین روایت صحیح کلام نکرده و نشانارقی بتضعیف نموده بعد از آن
 میگوید جلال الدین سیوطی در شرح القصد را حدیث شریف و اکثری ازین اوقات آورده
 اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند امی و پندیده که اینجانب دعوی نموده که شیخ الاسلام این
 روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح میستجد می نوب که اکثری خالی از ضعف نیستند
 وین نوشته که هر ضعیف اند و در قافه ازین مقام این وقت موجود نیست و اما نظر تو از ظهور
 خطای محیی نقل نظر اینکه ملا علی قاری در عرفان خجسته جامع کتاب شرح الصدور نموده و در کتاب
 بحسب بی تطبیق قابل اعتبار نیست و در مرقا و شرح حدیث ان الله عز وجل على الارض حساب
 الا بار بعد از آنکه گفته که تمام است میشوند سلام و کلام را عرض کرده میشوند بر اینها اسلام
 اقارب می نویسد و هذه المسائل كلها ذكرها السيوطي في شرح الصدور في احوال القصور بالانبا
 العجوة والامار الصرخية شيخ عبدالحق عليه الرحمة این روایت را در جامع البرکات و بیان غرایب
 آورده و چنانچه میگوید که در بعضی روایات خبری آمده است که روح میت می آید خانه خود را
 بنسب جدید پس نظر میکنید که تصدیق میکند از وی باقی این شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه مشکو
 حدیث صحیح را منقسم بغیر و غیر مستفیض نموده میگوید که غایت منافاة باصحت ندارد و حدیث
 غریب صحیح می تواند بود در اربعین بحجاب جهل می نویسد و ذکر کون برای غیر خدا و شجر بنی و
 و طعام آوردن نزد قبر بطریق مذکور یا بطریق تقریب نیز غایب نیست بلکه بدعت و مکروه و تحریمی است
 و عادت کفار است نسبت به تمان قال فی الله المحترم و اعلم ان الله الذي نفع للاسوات
 و ما یؤخذ من الله امر و الشمع و الزيت و فحواها الى خیر الخیر الاولیاء الکرام تقریر
 الله فحواها بالاجماع باطل و حرام ما لم یقصد و اصر فحوا فقرار الا نام و قد ابتلی
 الناس بذلك و فی هذه الدیار و قد بسط العذامة فاسم فی شرح

در راجح و لذا قال الامام محمد لو كان العوام عبداً الى لا تعقيم بالارواح و كذا
وذلك بانهم لا يعقلون فالكل به يقترون انتهى و در كشف الغطاء آمده نذری که
میکنند آن را عوام پس می آید یکی بعضی از فقور صلی را و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا
پس برای تو اینقدر از زرب و یا طعام است و بر بحر الرائق گفته که این نذر باطل است با جمیع نذیر که
آن نذر مخلوق است و آن جایز نیست انتهى و فی الحدیث لا وفاء لنذر فی جمعیته البدر و
ابوداود و کذا فی مشکوٰۃ عجیب در نقل کلام کشف الغطاء بر خبری که گفته اند ما بقی را که طعام
فی الف مخرج بود ترک کرد و تم کلام این است بلکه گویند خداوند اندر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت
ما بخوریم فقیر را طعام بر در این سید مقرب مرحوم و مکرم نویس بدرستی که این نذر جایز نیست
صرف نذر فقر اند و آن یا قریب شد و جایز نیست که صرف کرده شود آن طعام را برای تو که آن نذر
را نذر کند و معین کرده اند از زمانی با مکانی با چیزی که متحقق کنند بروی پس این متعین متعین
و غیر متعین است نزد ابونعیم و ابویوسف و غنیم الله و معتبر است نزد محمد و نیز در جزیر تفصیل
که اگر در آن تعین فاضلی است که در دیگری نیست معین کرده و الا فلا چنانچه اگر شما نماز را
در مسجد حرام نذر کنید نزد شیخین او میشود بنماز و بیخارج آن نیز نمیشود و نزد محمد مگر بنماز و در آن
مسجد از برای تعین و نزد قریب نذر او نمیشود و در غیر و می درین صورت از برای اعتبار فاضل
مستحب و مسجد حرام افضل است از مسجد دیگر و اگر تعین کند مسجد مدینه نزد وی متعین
میشود یکی از آن دو مسجد مسجد حرام و مسجد مدینه اگر تعین کند مسجد قضی را تعین میشود یکی از
سه مسجد و اگر تعین بکند ما را می این مساجد را تعین نمیشود و نزد وی چنانچه نزد شیخین
نماز گذارد هر جا که خواهد و فاش شود و نزد محمد متعین کرد و انتهى قوله فی الحدیث لا وفاء لنذر فی
جمعیته البدر و ابوداود و کذا فی مشکوٰۃ نقل کردن خبر و کلام و حذف نمودن حدیثی

تان ديات است چ اصل حديث اين است عن ثابت ابن فضال قال نذر رجل
 على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يخرج ابلا بوائنه قاني
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم هل كان فيه وثن من اوثان الجاهلية يعبد قال لا قال ففعل
 كان فيها عيد من اعيادهم قالوا لا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اوف بنذر كفايه لا وفاء لنذر في معصية الله ولا في مالا يملك ابن
 آدم رواه ابو داود ومحمد بن يحيى بعد از آنست زياده در سبل مختصات بخوبی از
 ذكر نمودن اسكان نذر است و آن اينست عن عمر و ابن شبيب عن ابيه عن حبه
 ان امرأه قالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان لا أصير
 علم واسك الدف قال افي بنذر ك رواه ابو داود و در نذر دان قال
 ان ادعهم بمكان كذا وكذا امكان يندرج فيه اهل الجاهلية فقال هل كان
 بذلك المكان وثن من اوثان الجاهلية يعبد قالت لا قال هل كان فيه
 من اعيادهم قالت لا قال افي بنذر ك و در قافه و در ذيل حديث اول ميگويد قال
 الطبري وفيه ان من نذر ان يغني في مكان او يتصدق على بلد لوفيه الوفاء
 به فانه لا وفاء بالنذر في معصية الله و در قافه و در باب الايمان و النذر و بنو
 قال بعضهم اجمع المسلمون على صحته النذر و وجوب الوفاء به اذا كان للبدن
 طاعته فان نذر معصية او مباحا كدخول السوق لم ينعقد نذره و لا
 كفاره يمين انتهى و من ههنا مذهب احمد لقوله صلى الله عليه وسلم
 لا نذر في معصية و كفارة كفارة يمين رواه احمد و الاخرى عن عائشة

والنسائي عن عمران ابن حصين ورواه ابن عثيمين عن ابن عباس رضي الله عنه
 نبيا النبي صلى الله عليه وسلم لخطب اذا هو برجل قاضيا عنده
 فقالوا ابو اسرائيل نذر ان يقيم ولا يفقه ولا يستطيل ولا يتكلم ويصوم فقال
 النبي صلى الله عليه وسلم صرورة فليكلم وليقعد وليستطيل وليصوم وضومه
 في نوب فقال القاضي امر النبي صلى الله عليه وسلم بالرفق بالصوم والمخالف
 فيما عداه يدل على ان النذر لا يصح الا فيما فيه قرينة قلت لا دلالة فيه
 وقد تقدم ما يدل على ثبوت عموم النذر قال ومالا قرينة فيه فندركه كقول
 غيره به قال ابن عمر وغيره من الصحابة وهو مذهب مالك والشافعي
 وقبل ان كان المنذور مباحا يحجب الاستيان به لما دوى ان امرءة قالت يا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب على راسي خالدا
 قال افنى بندرك وان كان محرما يحجب كفارة اليمين لما روت عائشة انه
 قال صلى الله عليه وسلم لا نذر في معصية الله وكفارة كفارة اليمين
 لما روى عنه عقبه انه قال كفارة النذر كفارة اليمين والجواب عن
 الاول انه لما قصدت بذلك اطعام الفرج بمقدم الرسول صلى الله عليه
 وسلم والمسرة بنصر الله للمؤمنين وكانت فيه مساءة الكفار والمنافقين
 التحق باقية بات مع ان الغالب في اشمال هذه الامور ان يراد به الاذن
 دون الجواب عن الثاني انه حديث ضعيف لم يثبت عند الثقات قلت
 تقدم انه حديث صحيح قال وعن الثالث انه ليس من هذا الباب اذا رواه
 الصحيح عنه انه صلى الله عليه وسلم قال كفارة النذر اذا لم يسم كفارة

الیهین و ذلک مثل ان یقول له علی نذر و لم یسم شباء قلت قد تقدم
 الکلام علی الحدیث قد بر قال وقال اصحاب ابی حنیفة لو نذر صوم
 العید لوفیه صوم یوم اخر ولو نذر صوم یوم واحد لم یج شبهة الخ و شیخ عبد الحق
 و جماع البکات منسوبه معنی ذروا حب کراهیدن انسانست بر نفس خود طاعت را و این نیز
 ساقیه است و زودا ایجاب بباح است طاعت یا رسته یا نه و دلیل بران حدیث است که زنی
 بخدمت آمد که من نذر کرده ام که چون بفتح و نصرت و رانی نزد خود و غم آنحضرت فرمود و فاکن
 نذر خود و دف زدن طاعت نیست بلکه بباح است و بعضی مواضع و جواب میگوید که دف زدن
 در حدوات اگرچه بباح است ولیکن نظر بمقتضی صحیح وی که انهار فرج و سرور است بقدم آنحضرت
 سالما و فاکن طاعتا و قربات شد و در ذیل حدیث لا وفاء لنذر فی معصیه الله می نویسد
 نیست و فاکن در حدیث و صحیح نیست نذر در ان چنانکه کسی نذر کند بدیج و لذت خود و نذر کند بصوم
 یوم نذر و ناسفی و زودا صحیح است نذر بصوم یوم نذر و لیکن صوم در وی درست نیست پس قضا
 نذر و دیگر و تحقیق این در اصول قد است و اید است از بعضی اصحاب ماکه در نذر بدیج و
 نذر شباء است و در ذیل حدیث کفارة النذر کفارة الین منسوبه یعنی اگر نذر و فاکن کفارا
 در مثل کفارة من که تحریر رقیه است باطعام ده سکیکن با کسوت ایشان و اگر بنا بر روزه و فاکن
 سه روزه پیش شافعی کفارة نیست و نذر و زودا این از موهبت نذر و لوازم اوست زیرا که نذر
 ایجاب بباح است و این مستلزم تحریم خلالت و تحریم حلال من است بدلیل قول تعالی
 قد فرض الله لکم تحلة ایماکم و روایت کرده است مقاتل که آنحضرت تحریر رقیه کرده در تحریم ماریه اما
 نذر مطلق کرده و گفت که نذر کردم و چیزی را نام نبرد بروی کفاره من است بالاتفاق کذا فی
 البدایه و این حدیث دلیل است بر مذہب خفیه و اگر حمل کرده شود بر نذر مطلق بی تسبیه میگوید

باتفاق رواه مسلم و در حدیث دیگر آمده است که کسی که نذر کند و نام نبرد چیری را کفار و کفار
 عین است و کسی که نذر کند در معصیت کفار و کفار عین است و کسی که نذر کند چیزی را
 دارد و وفا کند آن را از بیت اسکان و قمار و ادب و ادب و این مایه و در حدیث ابن عباس آمده
 که روزی آنحضرت خطبه میخواند و اصحاب نشستند بودند و وی استاده بود پس یکایک در
 کسب و چه نام دارد و چه حال دارد و گفتند نام او ابو اسریل است و وی مرویت از بنی عادی
 از بطون قریش و وی نذر کرده است که استاده باشد و نشیند و بسایه پناه بخوید و سخن نکند
 و روزه دارد باشد پس گفت آنحضرت بگوئید او را که سخن بگوید و بسایه پاید و بنشیند و تمام
 کند روزه خود را پس امرو فای نذر صوم نذر یحیران ولالت دارد و صحت نذر در طاعت نذر
 یحیران و نذر مالک و شافعی عین است و جمعی از صحابه هم برین اند و نذر خفیه و بعضی دیگر از
 علما نذر را که مباح باشد واجب است و فایدان و تفسیر کرده اند نذر را با پنجاب مباح اگر
 نذر شود پس چرا امر کرد آنحضرت تبرک فتود و ترک استظلال و ترک تکلیم با وجود آنکه اینها همه مباح
 اند و جوابش آنکه التزام و استقامت اینها و اجتناب از اصداد آنها مطلقا حرام است که افا
 انبی و در ترجمه مشکوٰۃ شریف هم میگوید که اگر دریم موجود است بخوف تطویل ذکر نکردیم پس
 ذکر کردن جز نام تمام از کتاب و نقل کردن حدیث بی بیان سخن او و زود شدن و فقها و حمل
 کرد و گرفتن برو عاوی اختراعیه کار دیده اریست **سوال** چهل و نهم نذر کردن باینطور که اگر
 حاجت مراد امتیالی برآید بخیر از فلان ولی اینقدر از نقد و جنس یا طعام بپخته برسانم یا بیا
 و نشان سپیل کنم چه حکم دارد **جواب** نذر کردن باینطور که اگر حاجت من مراد
 برآید بخیر از فلان ولی از نقد یا جنس یا طعام بپخته برسانم درست نیست زیرا که نذر کردن باین
 چند شرط است اگر متحقق شوند نذر لازم می شود و الا لازم نمیشود یکی آنکه چیزی که نذر خود نذر

شرعا از نفس او واجب باشد از همین جهت اگر کسی نذر کند بعبادت مرئوس نذر لازم نمی شود
 زیرا که از نفس آن است و واجب نیست دوم آنکه چنانچه در این قسم عبادت مقصود باشد و وسیله
 بعبادت دیگر چنانچه در خود و غیره که در این هم لازم میشود سیوم آنکه فی الحال یا تالی الحال آن چیز
 بر او واجب باشد چنانچه عازمای عجمانه چهارم آنکه نذر فی نفس کناه باشد اگر کناه خواهد بود
 اصلا و فاما در کردن بر او لازم نخواهد بود چنانکه در قضاوی عالمگیری مرقوم است الاصل ان
 الذکر لا یصح الا بشرط احدها ان یکون الواجب من خصیة شرعا فلذا لا
 یصح النذر بعبادة المرغیر التالی ان یکون مقصود الا وسیلة فلیصح الذکر
 بالوضوء و سجدة التلاوة و الثالث ان لا یکون واجبا فی الحال و لا فی تالی
 الحال و لذا لم یصح بصلوة الطهر و غیره من المرغیر فضاوت و الرابع ان لا یکون النذر
 معصیة باعتبار نفسه اعمی چون ازین عبارات معلوم شد که در نذر کردن چه شد
 ضرر است پس در سوال که مرقوم است که در دو گاه فلان ولی اینقدر طعام هر سال رسانیدن
 طعام جای عبادت نیست پس نذر صحیح نخواهد شد عالمگیری از این مقام اینوقت بوجود نیست که حاجت
 در یافت نموده آید و بکثرت ظهور خطایای محیب در نقل اخبار را سار ترفع مکررا من از جامع البرکات
 و شرح شکوة ملا علی فارسی سابق گذشته ملاحظه باید کرد و اگر بطور کفایت که حاجت من اگر
 خدا تعالی بر آید اینقدر طعام فقرا و عاومان قرار فلان ولی بخورم پس بدر صحیح خواهد شد
 و وفای او لازم لیکن تشخیص کردن فقرا و عاومان فلان و وفای نذر لازم نیست بر فقیر یا
 که خواهد داد او خواهد شد در مطابق نذر علفانی که هرگز از کشف النظار گذشته و در وسیله
 التماس از علفانی نقل نموده مسکون نذر بر بالغبین فی الزمان و المكان و المصدق
 و المصدق علیه فالی بعبارة ذلك هل یبایذی النذر تجواب بلیستفاد من

فتح القدير وغيره ان المتعين لغو عند الشيخين مطلقا باعتبار عند محمد وعنده
 فوالكان في المتعين فصل فيعتبر ولا لا كما اذا نذر الصلوة في المسجد الحرام او في
 عندهما ينادى بالصلاة في غير محلها فالحج لا اعتبار المتعين عنده ووجه
 لا اعتبار الفصل متى اذا كان النذر واولا ما في به منسا وبين جاء عنده
 علاوه برين اين نذر معلق است مطلق نيت وعدم تحقيق نذر مطلق است نه در معلق
 در نذر التجار مني نوب لنذر لفقراء مكة جاء ذكره الى فقراء غيرهما لفقراء في
 كتاب الصوم ان النذر العذر للمعلق لا يخص شيئا وهم در اینجا می نویسند لو نذر
 المصدق يوم ما حكمته بها الدرهم على فلان فنحالف بها نذر بخلاف النذر
 واكر ان يكون مكره ان حاجت من رايد راى فلان ولى يا بنما فلان ولى ان ينفذ طعام يا ان ينفذ
 است پس ان ينفذ نذر كرون باجماع مسوع وخورون ان طعام حرام است چنانكه از كتب
 بهيوم سكره ووازيه من قسم است حال كذا بگويد بنما ان ولى وسيد است في العالم الكبير
 والنذر الذي يقع من اكثر الامور بان ياتي الى قبول بعض الصلوات ويرفع مستورا
 قائلا يا سيدى فلان ان قضيت حاجتى فلانا فلك منى من الذهب
 مثلا كذا باطل نعم لو قال الله انى نذرت لك ان شفتى مرصنى او نحو
 ذلك ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفسها ونحوها او اشتري
 حصير المسجد ها او نريت لوفودها او دراهم لمن لحق من تبعها يرهاها يكون
 فيه نفع الفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ انما هو محل تصرف النذر
 مستخفيه بخون ذلك ولا يخل صرفه الا الى الفقراء لا الى ذى علمه
 ولا لخاصة الشيخ الا ان يكون واحدا من الفقراء واذ اعرفت هذا انما

ينخذ من الذرهم وغوها وينقل الى الصراح الاولياء تقر بالهم فخر بالاجماع
بما يقصد قصر فيا الى الفقراء الاحياء بوقوع واحد او قد ابتلى الناس بذلك
وفي البحر الرائق واما المذد الذي يندرس اكثر العوام على ما هو مشاهد كان
ليكون كالبساتن غايب عريض اوله حاجة ضرورية فيماني في بعض ضاردا
الصالحين فيحل بستره على راسه ويقول يا سيدي فلان ان رددت
غايبي او شفيت مريضتي او قضيت حاجتي فلك من الذهب كذا ومن
الفضة ومن الطعام كذا ومن الماء كذا ومن الشمع كذا ومن الزيت كذا
فقد النذر باطل بالاجماع بوجوه منها انه تد للمخلوق والنذر لا يجوز
للمخلوق لانه عبادة والعبادة لا يكون للمخلوق ومنها ان المذد ودله مشي
ومنها ان المذد ان لم يكن ان اليت صيت في الامور دون الله فلا تحت
بذلك كفر بالله لان يقال الله في نذرته لا ان شقيت مريضتي او
رودت غايبي ان اضم الفقراء الذين باب السيدة نفيسة او الفقراء الذين
باب الامام الشافعي او الامام ابي اليت او اشترى حصير للساجدة
او زينوا لوقودها او دراهم لمن يقوم بتعايرها الى غير ذلك مما يكون النفع
فيه للفقراء والنذر الله تعالى وذكر الشيخ انما هو بيان محل تصرف النذر
للمستحقين والقائمين بمسجدة او رباطه او جامعة فنجوز هذا الاعتبار
او مصرف النذر للفقراء وقد وجد المصنف لا يجوز ان يصرف ذلك بغير محتاج
ولا شريف نسب لانه لا جمل له الاخذ ما لم يكن فقيرا محتاجا ولا الذي
نسب لمنه ما لم يكن فقيرا ولا الذي علم لعلمه ما لم يكن فقيرا ولا ثبت

فی المشرع جواز انصراف الاغنیاء علی حرمتهم المذکر للیاق ولا ینتقد ولا
 ینتقل الذمۃ به وانه محرام بالیحت ولا یجوز تخادمی الشیخ اخذ ولا
 اخذ ولا انصراف فیہ وجوب من الوجوه الا ان یکون فقیرا واریتیا لفقراء
 غایرومن الکسب وھم مضطرون فیاخذونہ علی سبیل الصدقة المبتدئة
 واخذہ ایضا مکروہا وما لم یقصد بہ النادر انصراف الی اللہ تعالیٰ وخصوفہ الی
 الفقراء ویفہم المذکر من هذا الشیخ اذا علمت هذا انما یؤخذ من الی وھم والشرع
 والنسب و غیرھا ویقل الی حکم اہل اولیاء تقر با الیہم فحرام باجماع المسلمین
 ہا لم یقصد وافرقتہم الفقراء الا غنیاء فوہ واحد انتہی وکذا فی النہی والذکر
 یمید کہ چہ تاشانود کہ دعویٰ نمود و اگر اینطور یکوید کہ اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا بنا
 ولی اینقدر طعام یا نقا است پس این قسم مذکورن باجماع منسوخ و خورن انطواء مناسبت
 چنانکہ از کتب معتبرہ مرقوم میگردد استی و ایچہ از کتب معتبرہ مرقوم ساخته و در کہ ائمہ رضویہ صریحت
 دعویٰ صحیح نیست چہ در ہمہ روایا اتفاقا ان تنفیث مریضی وان قضیت حاجتی وان ردوت
 غایبی واقع است کہ ان مذہب بعیر اللہ است و در صورت مدعی بجای محکامہ لفظ وال برادر ولی
 نیست ہمینکہ اگر حاجت من برآید و این احتمال نہ رخدا نم وارود و ان برای فلان ولی رسانید
 ثواب بان و رسالت تنفیث مولوی رفیع الدین صاحب در باب مذکور کہ برقرارت اولیاء از
 کلیلا الباب کہ باب بیاری از مقدمات موبہ فہمب جدید فحالیقت و لہذا بحسب نقل نسخہ
 میشود و بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد حمد و شکر رب العزت و درود و سلام بر خاتم النبیین
 و تسوسلان انجناب از اہل بیت و اہل صحبت میگویدند مسکین محمد رفیع الدین الحقہ اللہ
 با سلامہ الصالحین این کلماتی است در باب مذکور کہ برقرارت اولیاء می آید نہ تنفیذ

مسئله اول آنکه لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود بر معنی شرعی است چه عرف است
 که آنچه پیش از بیکان می زند نذریان میگویند آری نذر شرعی قسمی از ان کاهی میباشد
 و حکم آن تدرین است که اگر تحقیق محض برای او یکا حرام است که واروده است لاند
 غیر الله و نیز قضای حاجت با استقلال از کسی خواستن و اوزا مالک نفع و ضرر خود اعتقاد
 کردن نوعی از شرک است و اگر نبوت است در واقع بر یکی از سه وجه با حست بوجه اول
 آنکه خالص برای خدا ایتعالی است و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الهی این مراد
 من حاصل شود نذر تو بمراد خدام الصالح رسا غم دویم آنکه ایشان را شیفع سازد گویا
 میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
 تو در جناب الهی برای این مشکل بقدر طعام یا بقدر سامع تا ثواب این عاید بشما شود
 این معنی جواز دارد چرا که جناب بنوت صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی
 رضی الله عنهما را وصیت فرمودند که نازده بانشی از طرف امن قربانی کرده باشی و سعد
 بن عباد را فرمودند یا هر چه بخواهی بنا کن و بگو بنده لام سعد سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب الهی
 وسیله سازد گویا میگوید الهی بپرکت فلان بزرگ و بختی عنایات و محصر بانی خود برد که عمر
 خود در بندگی در ضما جوئی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی ای قدر مال برای تو بدیم
 و ثواب آن تنخواه روح آن بزرگ سازم تا از بزرگ احسان بان بزرگ خوشنود شوی و این
 هم است که مذہب خفیه است که لافان ان بجعل ثواب نافله لمن شاء مسئله دویم آنکه
 دادن بنام اولیا بر که ام یکی از عفو و از مرمت زمین و در شیعی و مصرف خدام و خدمت
 انصاف و سرانجام مجلس مقرر کند حکم این قسم آنکه وقف است برای مصارف مذکور زیرا
 اصل آن مجبوس از تصرف اهل استحقاق و منافع آن معروف بایشان لیکن وقف

حقیقی است زیرا که آنچه اصل محسوس است ملکیت بقدر آن برای واقف نبود بلکه شایسته توقف است
 در صورتی که واسطه این بر تقدیر فقهاء است و باریک راجع به واقف نبود و یا بهرست الدیال و دیگران که در
 و حکام غلام در تقدیر برای همین مصارف معین میکنند و زمینداران از آنچه الهی بر آن قرار داده
 رسولی میخواهند برای همین قیام امور بر خوارات ایشان میفرستند و در نهایت شخصی که برادر میرساند
 است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا صدقه خواهد بود یا ثابت بر ملک و آنجا
 از زمان صرف کردن و مصارف آن همان مصارف وقف است پس برای این کار شایسته
 وقف لازم است و آن متولی را امامت و کفایت واجب منصب این متولی یا از طرف میند یا
 که در حین چیا خود شخصی را معین کند که وصی او باشد و یا نصب با اتفاق اهل محل و عقد از اصحاب
 طریق و علماء ایست و اقرار به جمیع او باشد مانند آنچه در حدیث مستفیض آمده است و اگر گفته
 فی تصرف او و اگر ملک لایق این امر بزرگی در آن خاندان نباشد و خواه بقدرت تصور کند
 نوزده و خواهد تفاوت مفهومی پس چون مردم با لزومیت باید به خروج نمایند و کار در دست
 و خواهد منصب او چنانچه حکم سلطان باشد و بصورت اول آن شخص را صاحب سجاده و توان
 و در صورت اخیر متولی محض خواهد بود قسم دیگر آنکه حکم بارسیدار به صلح و بر بار و حرمیت
 و بهریت خود شنود و رضای او یکی علی التبعین بدو و یا بطریق سالیان و فصلان تمام
 حسین و مقرر سازد و این قسم نیز جایز است باینکه جناب صلی الله علیه و آله و سلم
 از طعام و لحم نزد صدیق حضرت خدیجه رضی الله عنهما میفرستاد و این همه بدیه محض است
 و بیکر او و شش کتی نیست و در اینجا البته اینست توانی و عبادتی نیست بلکه بر و احسان با آنجا
 است در شرح شریف مجوز و مسلم است و حکم این قسم آنکه باید و ولیک محض است برای عینی
 و صدقه است برای فقیر و ثوبت قبض خالص ملک محبوب را میگرد و دیگران را از آنجا و تسو

او در آن شهر کتی بنیت و اراضی از انقیسم حکم سایر اراضی دارند از عطاء سلطان اگر
و اسیب ملک رتبه کرده است حکم فرائض در صورت انشخص جاری خواهد شد و اگر نکرده است
پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عواری است بر آن عمل نمایند و اگر معین ننموده و بیوث
تقسیم آن معین ننموده بر آن نیز عمل باید کرد و یا موافق فرائض باید کرد تا مطابق تقسیم خداوند
باشد مادامیکه صاحب عطا شرح نکرده و یا تجویز از خود ننموده این حکم جاری میتوان شد و الا در
قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سیوم آنکه مردم بر فرات اولیا پیری بخاده میروند و تعیین کسی
منظورند از موافق اراده ایشان خواه یکی از متوسلان ایشان بگیرد خواه هر تقسیم کنند
خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل و با حقیقت مانند آنکه غم آب بر سه راه به بخشیم
خواهد نوشت و یا نوشته خردار سجده می آفریند هر که خواهد بخورد قسم دیگر آنکه کسی بطریق تمیز
در سه اول گذشته چیزی بام خدا مقرر فرار مقرر نموده وقت ادای بخار سازد و دیگر آنچه بزرگی
در عله اندازد چنانکه خدا مقرر برای تقسیم جمع می سازد حکم این قسم آنکه در اصل ملک حق
بنیت هر که از ایشان خواهد تصرف نماید لیکن چون جمعی متوقع این قسم فتوح نشسته اند و در
خدمت فرار مساوی الاقدام اند و کما قمران بنیت نجات و حق تلفی میکنند و احضای این
فیما بین ایشان موجب نزاع و محاصرت میگردد پس برای رعایت عدالت و برای ارض
همت و حقومت و تقسیم قانونی مصطلح می بخشد در صورت از روی شریع حکمی معین
بلکه محمول بر شرکت و جوهر و شرکت فعلی است بر نوعیکه واردند معتبر و معمول خواهد بود و این
تقسیم از قبیل قسمت نمایم است و نه از قبیل قسمت مواثرت و اگر درین باب شبهه داشتند
که این از قبیل به شباغ میگردد باید فهمید که به شباغ از قبیل محظورات عقلی و متنازع است
بنوعیکه مخالف اول و قطعه باشد و فضای قاضی بان مد شود بلکه صاحبین و امام شافعی

حکم مجوز آن کرده اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقبول مجوز آن کنند در از قبضه است و باید
 و اگر محمول بر تحلیل و اباست دارند هم بعد نیست و قسم دیگر آنکه بعضی اغنیاء مبلغ پیش از این
 که در خدام فلان هزار تقسیم نماید و در صورت استخفاف وکیل است و در اقباض از طرف و اباست و بعد
 تقسیم حق خاص هر یکی حکم به مبلغ و اقباض او تمام میشود و تقسیم آن با بابت مالک باید کرد
 یا بقویض برای وکیل امین و این تقسیم خواه بطریق فی نزدا یا شافعی باشد یا بطریق حاجت
 و مصارف نزد امام اعظم و این وجه ثالث و آنچه برای تمیز فرار و غیر آن ارسال کرده شود
 است و اگر صاحب توفیقی مکان بر فراری مرتب سازد و از تصرف خود بر آرد و در تصرف خدام
 آنجا که اردو بعد مرت شکست و ریخت و کهنگی حکم باشد که بمن آن در مرت و مصانع همان مکان
 صرف نمایند و آنچه از مصارف مستغنی بخواهد باشد بطریق اباست نگاه دارند برای وقت حاجت و اگر
 حوائج مساکن خدام غالب بود در صورت استغنا از مرت و اربان تقسیم نمایند مسلم و مسلم که
 مستحق این ندرت چون طایر است که میت را ملک میت پس اعتبار احکام میراث از حجب حرمان
 و حجب نقصان موعی و استثنای هم مستند و هم باطل است بلکه در نقطه واجب باید دید اگر تمام اولاد
 است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر بنا خدام است و اربان تقسیم نمایند و اگر تعین سهم نیست
 و در خدام آنجا خواهد اولاد باشند خواه اجانب و اگر بر فرار هم باشد اگر اولاد باشد احتیاج آن
 و الا در توسلان و اگر تعین جماعت مستند بر هر مسلمان که برسد موجب اجر خواهد بود و مسلمیه چهارم
 اگر سهم است که بعض خدایان حصه خود را که مخیر با هم اسامی میشود بدست کسی بیع کند یا این
 میکند از وی یا میکند و این عقد موافق قاعده شرع باطل است اول آنکه مال موجودیت معلوم
 القدر نیست پس قابل تملیک بعوض و غیر عوض نخواهد بود و اگر این عقد بجهالت واقع شود
 زیرا که با بیع گرفته است اگر زنده است از سهم او ادا سازد که شبیه بدین خواهد بود و اگر مرد و مال

دیگر و اوزان مالی او اسازند و الا میانه لما الشری تا مدت ادای آن افعال کند و مستحبات
 نمایند و بعد از آن بسجده مذکور تقسیم نماید و هر قسم کند و بعد از علم و چون وقت تحریر این
 قوی مولوی بعد الحی و غیره در باره ایصال ثواب اجابا شود و قوی دیگر در استغفار و غیره
 طویل بنظر آید و ملکه ماتش بر لغو و بچل تنبیه بر آن هم ضروری نموده استقامی اول نیست و
 چه میفرماید علی دین اسلام و مفتیان شرح سید الانام علیه و علی الرواصحاب السلو و السلام
 از این سنت و جماعت کرام اندرین فرموده که کسی سلمان ثواب اعمال خود از قسم نماز یا روزه
 یا حرم کلام استقام یا بیغیث یا از قسم صدقه خواه تقد یا طعام خواه لباس و غیره از بیغیث حج یا عمره
 یا طواف و غیره و لکن از قسم نقل سلمان میت بخند پس آن ثواب بوی میرسد یا نه چنانچه هر دو
 به جواب و اول باید دانست که در ثواب و عقاب بر غلوص و عدم غلوص نیست استقام اگر آن
 کار را محض برای تقرب و رغبه محوی حقیقت حق نموده ثواب بر آن مترتب خواهد بود و الا بی و توکم
 و نیا دار العمل است و از ثواب و العقاب نیست ثواب و عقاب و جزا و نزار عمل نیک و بد و اگر ثواب
 شد نیست و اینها بنوعی است و در اینجا بعد از آن که نیک بد که میفرمان خواهد بود و این
 خواهد شد که مستغفار غالب است بر سیئات یا مغلوب از آن بایز آن بعد از آن که هم از فضل
 او تعالی ثواب خواهد شد با بعد از او تعالی عقاب پیش خواهد آمد پس مالک ثواب و عقاب بودن در
 در دنیا خواهد بود یا در آخرت چنانچه از آیات و احادیث پیشما معلوم شد و هر کسی میراند سوم بخشیدن
 کسی یک چیز را دیگری بجا از سه میشود و در زبان قدوسه از عقود و شریعه است چنانچه بیج و اجماع
 و برین و غیره و لکن هر یکی از این عقود و شریعه تعریف و احوال و شروط است که بدون آن نیست
 نموده پس تعریف هر دو در کتب فقه این است قول الله تعالی می توکل یک عین بلا سوغی یعنی سه چیز است
 از مملوک کسی که او این عین را فی الحال بغیر عوض و رکت میباید و بعد از این عین را عین از طلب

و اگر قبول از طرف محبوب بود و مشروط بر بودن است اینچنین محبوب مقبوض و مقسوم گردین
 قوله در کتب ما الايجاب والقبول که آنها عقد و قیامه آنها و مشروطها آن یکن
 مقسوم ما عجزوا و یصح بايجاب و قبول و قبض فی المجلس بالاحتیاج الی ذلک بعد
 کذا فی البرهان و غیری که پس از آن خجسته این ثواب اگر خجسته نشود و در دنیا است پس ثواب متیقن
 حاصل بودن حکم مقدمه اولی زیرا که در ثواب یقیناً بر خلوص نیت است و آن اگر متفق و اگر شرط
 خلوص و بعد فالین آمدن حسنیه بسمیه ثواب یقینی حاصل شد پس در دنیا کجا است بلکه در آخرت
 حکم مقدمه ثانیه که دنیا در ثواب و عقاب نیست و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس بر کین مشروط
 به متفق و قبول کننده و در دنیا کجا تا قبول کند و قبض فی المجلس در اینجا نماند و بدو شش تحقیق
 رسید نمی شود و حکم مقدمه ثالثه پس خجسته این ثواب در دنیا هر کسی را هیچ منفی ندارد و هیچ ثواب را
 که کسی مالک است و نه کسی را مالک آن کردن میتواند و اگر در آخر خجسته این ثواب خجسته
 آن در آخرت است یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد و دیگری خواهد داد پس این به
 شد بلکه و مدینه بسمیه زیرا که تعلیم صحت فی الحال در تشریف همه داخل است و آن و عد
 برانیده است پس هرگاه که ایثار و عده و آخرت بنماید خواهد آمد ثواب هم بر دیگری خواهد رسید پس
 برین تقدیر خلاصه سوال پیش که عده ثواب و ادون و خجسته که در آخرت خواهد بود یکجای نمودن
 در دنیا درست است یا نه پس جواب همین است که اگر خجسته است اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند لیکن تقدیر صحیح
 این و عده با مخصوص هیچ حاجتی نیست مالش می رود یا عده است و اگر در آخر خجسته این ثواب دیگر
 است پس چندین سوال است که جوابش نوشته شود بالجمله بدین وضع ثواب برده رسیدن
 خیلی و ثواب و هیچ منفی ندارد و عجیب است که با وجود این تحریر خود را در زمره متفرقه معدود نمی و اند
 و خواهی نخواهی در زمره اهل سنت ظاهر میکنند و در صورت سوال بعینه در کتب معتبره حکم صحیح و اهل

و فالتآن معتزله موجود و توجیهها یکدگر ننوده تفصیل کلام مجمل معتزله است که باریسید و نشاید
 که مجیب در جای بهین تفصیل هم کلام معتزله دیده باشد اصل مذہب معتزله این است که انسان
 اگر ثواب اعمال خود گرداند دیگری را نیز رسد با و مطلقاً از هر قسم که باشد و زوال سنت میرسد
 نیست و نفع میکند و را پس رسیدن ثواب اعمال بدو ان صاحب عمل مذہب اهل سنت است
 که در ان تفصیلی رقبه باشد یعنی نزد بعضی ثواب همه اعمال خیر علی الاطلاق و نزد بعضی اقسام
 اعمال و درین هر دو تنقیح را حج و غالب و شایع مذہب اول حتی که مذہب اهل سنت نام نخواهد
 شد و اختلاف جزئی از پایا اعتباراً ساقط نموده شد مگر مجیب مذہب معتزله اختیار نموده و را
 انکار نموده صاحب فائسئال که از ذلله بر بیان خوان مذہب جدید مجیب است در جواب سوال
 بیست و پنجم می نویسد قوی و منقوی به هر مذہب خفیه همین است که ثواب هر دو اعمال بدنی و مالی
 باشد و میرسد چنانچه در هدایه فتاوی عالمگیری و بحر الریق و نهر الفایق و ریلعی و عینی و دیگر کتب
 معتزله نشان بر قوم است و عبارت الریلعی هکذا کلام فی هذه الباب ان اللان
 ان یجزل ثواب عمل لغایره عند اهل السنة و الجماعة صلوة کان اوصو
 او حجاً او صدقة او قرءة القرآن و الاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر و یصل
 ذلک الی الیه و ینفعه و قال المعتزله لیس له ذلک و لا یصل الیه و لا ینفعه
 فقولہ تعالی فان لیس للانسان الا ما سعو ان سعیه سوف بری و لان
 الثواب هو الجنة و الیس فی قدره العبدان یجعلها لنفسه فضا عن غیر
 و قال مالک و الشافعی یجوز ذلک فی الصدقة و العبادة المالیة و الحج و
 یجوز فی غیرها و لئلا ما روی ان رجلاً سأل النبی صلی الله علیه و سلم
 فقال کان لی ابوان ابنا مال حیو فوما لکیف ابرهما بعد موتهما فقال

له عليه الصلوة والسلام ان من البر بعد البر ان تصلي لهما في صلواتك وان
 تصوم لهما في صوماتك رواه الدار فطنى وطبراني عن ابن عديث روى تودوا^ت
 وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من صرع القبر^ة
 وقصر قل هو الله احد عشر مائة وذهب من اجرها الا سموات اعطى من الاجر
 بعد ذلك السموات رواه الدار فطنى وعنه انس رضي الله عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم من حج على المقابر وقراء سورة يس خفف عنه عظم^ة ذنوبه
 وكان له بعد ذلك من فيها حسنات وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقال يا رسول الله انما تصدق عن من تانا في^ة عظم
 وندعو لهم فعمل ليعمل ذلك اليوم قال نعم انه ليس صلى اليهم ويغفر لهم به كما يغفر
 احدكم بالطريق اذا هدى اليه رواه ابو حفص الكبري عن مصطفيل بن ابياته
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على امواتكم سورة يس
 رواه ابو داود وعنه عليه الصلوة والسلام انه في كل بكشين اياها^ة
 عن نفسه والاخر عن امه متفق عليه اي جعل ثوابه لأمته وهذا فضل منه
 صلى الله عليه وسلم ان الانسان ينفعه عمل غيره والا فداء به وهو في
 التمسك بالعروة الوثقى وروى عن ابي هريرة قال يقول الرجل ويدع ولدا في
 له درجة فيقول ما هذا يا رب فيقول سبحانه وتعالى استغفر ولدك ولدا
 قال الله تعالى واستغفر لذنبيك وللمؤمنين والمؤمنات وما امل لنا الله به
 من الدعاء للمؤمنين والاستغفار لهم وما ذكره في كتابه الغرر من استغفار^ة
 الله بكم لهم حجة عليهم كل ذلك عمل الغير وما قوله تعالى وان ليس

إلى إنسان ألا ما سعى فقد قال ابن عباس رضي الله عنه أيضا مسجدة بقوله
 تعالى والذين آمنوا واتبعوا مخرجهم ذرياتهم الآية وقيل هي خاصته لقوله موسى و
 ابن عبد عليه السلام الآية وقع حكاية عما في قيل المراد بالإنسان الكافر وأما
 قوله ما سعى فهو وقيل ليس له من طريق العدل وله من طريق الفصل قيل أنهم
 في الإنسان فيجني على قوله تعالى فإن أسألو فلما أي فعلها وقوله تعالى
 فاعلمهم الله تعالى وقيل ليس إلا سبعة ولكن سمعته قد يكون بمباشرة استنباه
 بتأخير الأخرى ان وتتميل إلى أن حتى صار من ينفعه شفاعته الشافعي أما
 قوله عليه السلام إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا من ثلاث فلا يدل على
 انقطاع عمل غيره والكلام فيه وليس فيه شيء مما يستبعد عقلا أنه ليس فيه
 إلا ما قيل ماله الأجر بعيرة والله تعالى هو الموصول إليه وهو قادر عليه ولا
 يتصور له أن يعمل دون شمل انتهى عبارة الرباعي وعبارة المالكيرية هكذا
 أصل في هذا الباب أن الإنسان له أن يجعل ثواب عمله بغيره صدق
 كان أو صوما أو صدقة أو غيرها كالسجدة والقرآن والآثار وزيارة قبور
 الأئمة عليهم السلام والتمهيد والعلماء فكل من الموتى وجميع أنواع
 البركة التي غلبت السوء حتى يخرج الوداعة انتهى تأييدا لزما سائل نقل مؤيد
 الزمير كتب نقل يمكن به دية من نبي الأصل في هذا أن الإنسان له أن يجعل ثواب
 عمله بغيره صدق أو صوما أو صدقة أو غيرها عند أهل السنة والجماعة
 لما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه ضحك بكلمات أهل البيت والجماعة
 غير خمسة والأخرى عن أمه من أقربوا إليه الله تعالى وشهد له بالإسلام

جعل قضية أحادي الشاين لامتته وشرع الصدوقين في اعتبارها في وعمل
قواب القرة البتة في هي السلف والآية الثالثة على الوجهين وخالف أما
الشافعي ودرموا سب الدينين ووقال كثير من الشافعية يصل ودرموا
الصدوقين واما القرة على القبر فيم يشترط فيها أحوالنا وغيره قال الرضا
سالت الشافعي عن القرة وعنده القبر فقال لا بأس به فقال النووي في شرح
التمهيد في يستحب لزائر القبر أن يقرأ ما يتيسر من القرآن ويدعو لهم عقبه
عليه الشافعي وأفقوا أنه يصل إذا كان في موضع آخر وحده القرآن على القبر كان
أفضل ورجح الرافعي يسيب واما قوله عليه السلام لا يصوم من استدكم عن
لا يصل من استدكم عن استدكم في معنى الموضع عن العهد إلا في حق الثواب فإنه من
صاير ما صلى أو صدق أو جعل ثوابه فحسب من الأصوات والآلهة من
ويصل قواها اليوم عند أهل السنة والجماعة كما في البدايع وفيه أيضا أنه
لا يفرق بين أن يكون المصل له ميتا أو ميتا أو ميتا أو ميتا لا فرق بين أن يمتد
به عند الفصل لا غير أو يفعاله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل قوا به لغيره لا طلاق
كما لا يمتد به لا فرق بين الفرض والنفل فإذا صلى فوفية وجعل قواها لغيره
يصح ولكن لا يجوز الفرض في ذمته لأن عدم الثواب لا يستلزم عدم استحقاقه
عن ذمته ودرجتي يسيب وأعلم أن الأصل في الباب أن كل إنسان لا يجعل
قواب عمله لغيره عند أهل السنة من الصلاة والصوم والحج والصدقة و
الزكاة وغيرها من جميع أنواع البر ويصل ذلك إلى البيت ويقتضيه وقالت
المعتمد ليس له شيء من ذلك لقوله تعالى وإن ليس للإنسان إلا ما سعى

وكان الثواب هو الجنة وليس في ربيع احد ان يجعلها لنفسه فضلا عن غيره
قلنا في الجواب عن الآية او كما يقول عليه السلام لعلي وضرب هذا القوم موتى
وامرهم عليهم السلام واما اخذ الا ملة لهم ماسعوا او سعي لهم وثانيا
لانها مسموحة بقوله تعالى والحقناهم ذرياتهم اى دخل الذرية الجنة فضلا
الا بقاء وقاله ابن عباس وضربنا ثلثا فنجيهم كالا انسان بالكا فر ولا يمين ماسعوا
سعي له واما الجواب قولهم لان الثواب ثم فعيوان في وسع كل احد فخصيل
استحقاق دخول الجنة معجزة لا غيرة حالا در روايات مذكوره وپسند كه صورت مستفهمه
يعينه موجود موافق حديث صحى وثبوت ان مذهب اهل سنت قرار يافته وانكار ان نسبت كرد
شده با تشترال پس استبعادات عجيب و در ثواب و بنود و ديادار الثواب والعتاب و در ملك
ثواب در در و زير و بختيارين كه عبادات ايزم و صحيح بودن مبدى انكان و شش و در ديگر فرق
بهر از قبيل الحادى ثاب اين اعتراضات عجيب بمرتبوجهر بر حديث رسول الله و كتيب فقه است وان
حجت ماست پس هر كه حديث و فقه و زو مجيب جنبه خيالات مالى و نولياى خوشش اعتبارى ندارد
چه توان گفت انا الله وانا اليه راجعون بين قسم تو هات طحان رابع ان انكار ربيع
و معاذ و كريد و موسى بايد كه هر چه در شمع ثابت علماء و اعتقاد اجماع ان كند بارى
نويسد ارسى صورت ايسال نفع و ثواب بر مكان چنانكه در كتيب معتز و فقه رقوم است و ديگر سب
و بهمان طور ايسال نفع و ثواب با موات مى بايد كه وزير كه اين امور از نقل ثابت است پس كج
نشو است اين است كه زن از طرف مرده بطريق ياب و وكالت ان عمل خير ايراي
استر ضاى و نفع بر حضرت حق جل و على كه بذا انبش برده خواهد شد فاما درين مقام تفصيل
است كه جنس ان عمل يا چنانست كه محض از بدن تعلق و اداد چنانچه ناز و زور و زه با ملاوت

قرآن یا ذکر و غیر ذلک یا محض از مال تعلقی دارد چنانچه صدقه نقد یا طعام یا لباس یا بار سجد
یا چاه یا قربانی کردن و غیر ذلک یا مرکب است از هر دو یعنی بدن و مال هر دو توانی دارد چنانچه حج
یا عمره و غیره ذلک پس هر هر دو از هر یکی مالی و مرکب نیات جاریست و ثواب آن هر دو میرسد چنانچه
احادیث کثرت دارد بر آنند و اتفاق جمیع علماء اهل سنت بر آن است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه
نماز در روزه و تلاوت قرآن و غیر ذلک پس مختلفه است بر و اهل سنت پس اکثر قریب بر این
بر آنند که نیات در آن جاری نیست و ثواب هم نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است
چنانچه در اینصاح و غیر کتب نقل کرده و اکثر متأخرین بر آنند که نیات در آن هم جاریست و ثوابش نیز
میرسد و در جواب بدینکه اگر کتب معتبره است آورده و قد اختلف العلماء فی ثواب قراءۃ القرآن
اهل یصل الی المیت ام لا یصل ذلک و قد اختلف العلماء فی ثواب قراءۃ القرآن
الشافعی و الامام مالک و نقل عن جماعة من الحنفیه و قال اکثر من المتأففة
و الحنفیه یصل و یقال الا امام احمد بن حنبل بعد ما قال القراءۃ علی القبر
بدینعت و شیخ عبد الحی و ملوی قدس سره مد ایرح البیضاء آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علماء
در ثواب قراءۃ قرآن شافعی ایامیت میرسد یا نه اکثر بر آنند که نمیرسد و شافعی و مالک
و جماعت از حنفیه این است و اکثری از شافعی و حنفیه بر آنند که میرسد و همین قایل است امام احمد
حنبل و امام حنفیه که قراءۃ قرآن بر قبر عین است و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم صمد الکوثی که اگر
نیست کند قاری بترتبه خود که باشد ثواب آن نیست زیرا که نیست کردن این مثل از حصول
مطاوعت وی جمادات بدن است پس واقع نمی شود از غیر نیز شیخ عبد الحی در ترجمه مشکوٰۃ فعل
کتابیه السهم بیان کرده که تفصیل کلام این است که عبادت بر چند نوع است یکی مالی محض
پس از ذکر و دیگری بدنی محض چنانکه صلوة میوم مرکب مالی و بدنی چنانکه حج و زیارت جاری در روح

اول در حالت اختیار و نه ورت از جهت حصول مقصود بفعل نایب و جاسایت در نوع ثانوی
 حال زیرا که مقصود اقاب نفس است و آن حاصل نیکو و بفعل نایب و جاسایت میگرد و در نوع
 اول نیز و در جهت منفی ثانی که شقیقت است بتقصی نایب و در بدایره کبر است همچنین شرح
 السنه کتبه و حق قول اهل العلم قالوا لیس فیصل للمیت الا الصدقة و الدعا و فیصل
 و جانی الا فیضاح کتبه انفقوا علی الا استغفار للمیت فیصل الیه ثوابه و ان ثواب
 قون و الصلوة و الحج اذ جعل للمیت فیصل الیه ثوابه و اختلافوا فی الصلوة و قرة العزل
 و الصیام و غیر اینها ذلالت للمیت فقال احمد فیصل ثواب ذلالت الیه و یحصل الیه نفعه
 و قال نعم اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابه الذی دل علیه غیر
 بالا مستنبطه ان قراءه القران اذا قصد به نفع المیت نفعه و قال ابو حنیفه و مالک
 ثوابه ثلثا علیه و الله تعالی اعلم و اطرافات معتبره هم موید قول قدماست کما فی الملک
 بجنوز النیابة فی العبادات الای الیه مطلقا و لا یجوز فی البدنیه بحال و فی
 المركب منها یجوز عند النحر لا عند القدرة و هكذا فی مواهب الزهر و غیره من
 الکتب المعتمدة الفقه و دلائل و طلل شرح هم موید همین قول قدماست بنا که در
 شرح مواهب الرمان نیز قول ما من میگوید و لا تجزئی فی العبادات البدنیه بحال که
 المقصود و هو القاب النفس که یحصل به پس ایصال نفع و ثواب فعل برده بطریق
 یاب در عبادات مالی و مرکب مجمع علیه اهل سنت است و همین طور از قرون ثانی صحابه و تابعین
 و تبع تابعین با ثور آمده است و ایصال ثواب مسطور در عبادت بدنی اختلافی است صورت مجمع
 علیه آنکه است و اختلافات اقبا و ن تفاوتی تقوی باشد ولیکن اگر کسی کند پس انکار
 بطریق شرعی چنانچه جهت وقوع کسی شخص در هملکه متوجه است بر طلب آن نیست و اگر کسی کند بر وی

توجیه ترغیب شرعی هم نیست عمل با قیاد و می کند و معتزله که فرقه مرده است انکار اینها را ثواب
بر خود در هر سه صورت می نمایند اهل سنت را با دشمنان و بدین سبب خلاف بسیار است چنانکه
واضح گردید و اصل خلاف اهل سنت با معتزله در اصول و عقاید است در غرض هم اگر شده اند و اگر
نشده اند والا در هر امر خلاف بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نبودن در کدام مسئله و کدام
امر پس این معتزله است مثلا اهل سنت خدا تعالی را معبود می دانند و جناب نبی صلی الله علیه
و آله و سلم را رسول الله تعالی می کنند و آردن جبریل مرکلام الله را و آمدن آخرت را و دخول محبت
در جنت و کافرا در دوزخ نیز یقین پیدا می کنند و معتزله و غیره هم معتقد این همه نیستند پس خلاف تمام
شد و در متقی بودن با ایشان و بعضی مسئله اهل سنت در زود معتزله معده و نخواهد گردید
والله الهادی الی سبیل قبل از شروع در شرح و گفتن تدوین باید دانست که مسئله و ثواب
ثواب عمل خود بدیگری بخت دیگر و جاری شدن نیابت در بعضی اقسام عبادت و نه جاری شدن
در بعضی دیگر بحثی دیگر است نه بهر یک را با دیگری تعلق نیست و بهر کسی که گونه متناهی بود عقلی
داشتند باشد و قاطعی در عبارت گفتند باید این حال بر دخیلی ظاهر گردید و در باری نوشته
است **الاصل ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة**
او غيرها عند اهل السنة والجماعة مادوى عن النبي عليه السلام انه
صلى بكاشين اهلين احدهما عن نفسه والاخر عن امته فمن اقر به
الله وشهد له بالبراحة جعل تقبيلية احدهما الشايعين لاهله وبعاد ان يوتروا
والعبادات انواعا مالية محضه كالزكوة وبنية محضه كالصلوة ومركبة
منهما كالخ والنيابة مجرى في النوع الاول في الحال لا احتيازا والضرورة في النوع
المقصود بفعل التائب ولا يجوز في النوع الثاني بحال لان المقصود هو التائب

تجلیت

النفس لا يحصل به ويجزى في النوع الثالث عند العجز للمعنى الثاني وهي المشقة
 للمال فلا تجزى عند القدرة لعدم اتعاب النفس في العجز العجز الى وقت الموت
 لان الحج فرض العزم في حج النفل يجوز الانابة حاله القديمة لان باب النفل
 اوسع مدعى اين عبارات انك در عبادات ماليه محضه مثل زكوة الكرسي را نایب و وكيل كند
 ميرسد یعنی کسی را حکم کند که از طرف من ادای زکوة بکن و آن شخص زکوة او کند از طرف این شخص
 ساقط خواهد شد که مقصود ما متصل و اگر کسی را برای نماز نایب خود کند که آن شخص نماز بخواند
 جایز نخواهد شد چرا که مقصود از نماز اتعاب نفس بود و آن حاصل نشد و در حج اگر عاخر است
 و کسی را نایب کرد جاری خواهد شد بشرطیکه تا وقت موت عاخر ماند و در حالت قدرت نایب
 کردن جایز نیست و در حج نفل و در حالت قدرت هم نایب کردن جایز است پس جاری شدن نیابت
 در عبادات مالی و در هر دو حالت اختیار و اضطرار و جاری شدن نیابت در عبادات بدنی
 بهر حال و جاری شدن نیابت در مرکب مثل حج در حالت قید و جاری شدن در حالت عجز
 و جواز نایب کردن در حج نفل حال قدرت که حاصل عبارات است مسح علاقه بسبب اولی نبی
 و اذن ثواب عمل بغير نذر و در نصیح تعارض و منافض لازم می آید که در اینجا صاف نوشته
 که انسان ثواب عمل خود نماز باشد یا روزه یا صدقه و غیره بدیگری گرداند جایز است با
 چگونگی گوید که نیابت در عبادات بدنی پس حال جاری نیست پس ثابت شد که گردانیدن ثواب عمل
 خود بدیگری که نزد اهل سنت حساس است از سبب نیابت علاقه ندارد و سبب نیابت جدا
 و در المختار می نویسد العبادة المالية كزكوة وكفارة فقبل النيابة عن المكلف ^{مطلبا}
 عند القدرة والعجز ولولا النيابة لميكان العبرة لينة الموكل ولو عند ^{مطلبا} دفع الثوب
 في البدنية كصلوة وحجهم لا قبلها مطلقا والمركوبة منها كحج الفرض فيقبل النيابة

عند العجز فقط لكن بشرط دوام العجز الى الموت لانه فوض العجز حتى يلزم اعادة بنو
 العذر وليست شرطية الحجة عنه اى عن الاصل وباريكيو وليست شرط الامر به اى
 الحجة عنه فلا يجوز حج العذر بغير اذنه الا اذا حج الواو غرضه
 لوجود الامر كانه باريكيو ونفع الحجة للفروض عن الامر على الظاهر من
 المذهب وقيل عن المامور نقلا ولا امر ثواب النفقة كحج النفل لكن يشترط
 لصحة النيابة اهلية المامور لخصه الا فاعال جالا مطلب نيابت معلوم كرويه
 معلوم انه كروايند ثواب عمل خود بديكرى چيرى ديكر است بايد شنيد كه عجيب انچه نوشته
 ارسى صورت ايصال نفع و ثواب بمر دگان چنانكه در كتب معتبره قه قه قوم است ديكر است و بهمان
 طور ايصال نفع و ثواب باموت سپايد كروير كه اين امور از نقل نيابت است پس انچه منقول است
 اين است كه زنده از طرف مرده بطريق نيابت و وكالت آن عمل خير راى ارضاي و تقرب مختص
 حل و على كند ثوابش بمرده خواهد شد اهتى محل تاشا است كه منقول را بغير منقول قرار داده بغير منقول
 را منقول ميگويد آن نه اشى عجاب چه در تمام جواب ار كدام كتاب صحيح يا غير صحيح صدق يا اتياما
 روايتى نقل نموده كه حاصلش دعوى تراشيد باشد علاوه بر آن استبعاد ايكه اول بر حواله
 ايراد نموده بمر و يا بجا فارو كه ندر ثواب و عقاب بر خاص عدم خلوص نيست و ديار العمل است
 و دار الثواب و دار العقاب نيست و نيابت و وكالت بى ميزب انابت و بى موكل و توكيل متحقق
 ميشود از بيه ثواب اعمال ايجا با موات كه صريحاً در حديث و فقه وارد نمى و فرار نموده بزيارت
 و وكالت بى اصل قرار گرفت اكر يك روايتى هم اقراء حسب طرق خود تراشيد درين جواب
 ثبت ميكره تا تقرب كلام تمام ميشد باريكيو فاما درين تمام تفصيل است كه بعضى آن علما چنانست
 كه محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز و زده يا ملاوت قرآن يا ذكر و غيره ذلكت يا محض از مال

تعلق در آن چنانچه قصد نقد یا طعام یا لباس یا باز مسجد یا پناه یا قربانی کردن و غیر ذلک
 یا مرکب است نیز برود یعنی بدون مال برود و تعلق دارد چنانچه حج یا عمره و غیر ذلک پس برود
 این یعنی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن برده میرسد چنانچه احادیث کثیره دال بر آنست و ثواب
 جمیع علماء اهل سنت بر آنست باید دانست که شروع در نماز از زمین جااست که جاری بودن
 رسیدن ثواب برده را بسبب تمسک دیدن یک صورت اتفاقا و استمرار هم قرار داده اند و را
 این بود که در عبادت بدنی هم نزد کسی که نیابت جاریست ثواب میرسد و نزد کسی که نیابت جاری
 نیست ثواب نمیرسد و مالش مفعلا بالاندکوشه در اینجا هم اشارتی با توجه به رفت و ایستادن و ثواب
 و مرکب نیابت جاریست تفصیلا که هست بالا ذکر کردیم فرو گذاشتن نمود یعنی بد مالی و در هر دو حال
 اختیار و ضرورت مایه بگردان و در مرکب در حالت جور برای نفوس و در ثواب نیابت کردن بی اختیار
 است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه نماز و زکوة و طاعت قرآن و غیر ذلک پس مختلف
 است نزد ائمت پس اگر قدام از این سنت بر آید که نیابت بر آن جاریست و ثواب هم
 نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است چنانچه در اصباح و غیر ذلک نقل کرده اند
 متاخرین بر آنند که نیابت در آن هم جاریست و ثوابش نیز میرسد و او تلمیس در اینجا ختم نمود یعنی
 نیابت و ثواب را استمرار نمود و اما لا که چنان نیست نیابت در عبادت بدنی جاری نیست نزد ائمت
 و اختلاف قدام و متاخرین اقرار است و ما شاهد عدل برین مدعی می آیم که از آن احتمال
 منقطع هم باقی نمی ماند و آن اینکه کسیکه می نویسد که نیابت جاری نیست همان کسان
 همان کتاب بهمان مقام می نویسند که ثواب میرسد و در وصول ثواب عبادت بدنی و عبادت اخلاقی
 به تفصیل قدام و متاخرین بلکه تفصیلاش آنکه قوی و مدعی به مذمت خفیة بقررت صاحب مائمه سایل
 رسیدن ثواب است با موافقت که اگر بخفیة آرا بخیر است و جماعت بقررت کرده اند پس اگر

روایتی از کدام حقیقی مخالف آن برآید محمول بر خلاف خود باشد نه بر اختلاف و هلال الزین
سیوطی نوشته که جمهور سلف و ائمه ثلثه سواى امام شافعى بر رسیدن ثواب قرة اندر بر سوتی
و بسیارى از شافعیه هم قایل اند بان انقیاد را از مواهب معلوم میشود و در اختلاف العلماء فی
ثواب قرة القرآن محل فیصل الی المیتام کاف و ذهب الی اکثرهون الی البیغ و هکذا
من مذهب الامام شافعى و الامام مالک و نقل عن جماعته من الحنفیه و قال
کثیر من الشافعیه و الحنفیه فیصل بقال الامام احمد بن حنبل و ما قال
القره علی القبر بدیعت از نقل این عبارت واصلی نیست چه در آن ذکر یا تحت بیان تفصیل
نزد قدما را نیست و متاخرین عارضین اختلاف و محول ثواب قران در آن هست اینهم
نه تفصیل تر است و بحقیق نزد ما نیز نزد متاخرین میسر در حال اختلاف بالا معلوم شد که
خفیه انکار وصول را کاین لم یکن بچهارم و محول ثواب قران را بنسب اهل سنت و جماعت بقره
مردود و موافقت کثیر من اصنافه با این ازین بختاریم ظاهر علی و عارضیه مدایع را باب حج عن الغیر
نوشته و همانا علی هذا ان المسائلین یجفتون فی کل عصر در زمان و فی بعض اوقات
بعضی از آنها قویا به اشیاء و علی هذا اهل الصراح و الدیانة من کل مذهب المالکیه
و الشافعیه و غیره و کما یکره ذلک منکر فیکان اجماعا عند اهل السنه و طایفه
وینج بعد الحق و جرح و جرح البیوة آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علی و ثواب قران شریف
ایا بسیر میسر یانی اکثر آنند که نمیرسد و مشهور از مذہب شافعی و مالک و جماعه از خفیه است و اکثری
خفیه و شافعیه آنند که میرسد و همین قایل است امام احمد بن حنبل و امام احمد کعبه که قرة قران بر قبر
همست آنچه در مواهب گذشت بعبیه و رایج است و ذکر کرده است شیخ عبد الکرم صیالکونی که اگر
نیست که قاری بقررت خود که باشد ثواب آن بسیر میسر زیرا که نیست کردن او پیش از حصول آن

وی بجا آوردنست پس واقع نمی شود از غیر اینچنین مہلات کہ پیش از حصول تلاوت وی بجا آوردنست
 کہ بعد از تلاوت مالی خواهد کردید ہا مرکب بی تصریح ایکہ نویسنده گیرست و کجا نوشته قابل شہار عطا
 فیترتج بعد الحج و در جہر مسکوتہ قبل کتاب السوم ہاں کردہ کہ تفصیل کلام این است کہ بجا آوردن چہ
 یکی مالی محض چاکر زکوۃ و دیگر بدی محض چاکر مصلوۃ سیوم مرکب از مالی و بدی چاکر حج و نیابت جاری
 است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جہت حصول مقصود بفعل نایب جاری نیست در نوع
 ثانی یہی حال زیرا کہ مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نیکو و منفعل نایب و جاری بیکر و دو در نوع
 ثالث از سبب از جہت معنی ثانی کہ او مشقت است بقیص مال و در ہدایہ مذکور است بچنین مجیب یہی فایده
 نمیدہند بلکہ پروردگار وی تعلیلش برمی دارد و در آن ذکر و وصول ثواب است و اختلاف و ریاست بجا آوردن
 بدی بلکہ جاری نبودن و بجا آوردن بدی بقول و اہد مذکور و صاحب ہدایہ با وجود این حکم بالای این مسلم
 نوشتہ ان لا انسان له ان یجعل ثواب عملہ لغیرہ صلوۃ او صوم یا صدقۃ او غیرہا
 عند اهل السنة والجماعة و در شرح السنۃ و هو قول اهل العلم قالوا لیس یصل الیہ
 الا الصدقۃ والدعاء من غیرہا و ہذا فی ما و نہ فی فایدتی و در افصاح عن معانی الصحاح
 کہ انفقوا علی الاستغفار للیت یصل الیہ ثوابہ و ان ثواب الصدقۃ والحق
 والحق اذ جعل للیت یصل الیہ ثم اختلفوا فی الصلوۃ و قرۃ القرآن والصیام و
 اهداء ذلک للیت فقال احمد یصل ثواب ذلک الیہ و یحصل لہ نفعہ و
 قال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من صحابہ الذی دل علیہ الحذر
 بالاستنبال ان قرۃ القرآن اذا قصد دفع المیت نفعہ و قال ابو حنیفہ و ما
 ثوابہ لفاعلہ واللہ اعلم از آوردن این روایت مجیب یہی فایده نیست کہ از ذکر یا ثواب
 و نفع جعل للیت و نفع یصل الیہ ثوابہ و نفع و اهداء امحور ذلک للیت ہذا لایطابق

اول بیان نموده است باطل است و نقل صاحب افصح نسبت به ابو خیفه خلاف محققین خفیه
 قابل اعتبار نیست و از نقل این فرق متبذره است و هم بر خاسته است و اطلاعات سنون هم میوه قول
 ماست کما فی الملتقی بحوزة المینابة فی العبادات المالیه مطلقا و لا بخیر فی البدیة
 بحال و فی المركب منها بخیر عند العجز عند القدرة و هكذا فی مواهب الوضوء و غیره
 صحت الکتب المعتمدة الفقه و دلائل ظل و شروح هم میوه همین قول قد است چنانکه در بیان
 شرح مواهب الرحمن نیز قول باتن میگوید که لا یجری فی العبادة البدنیة بحال لان المقصود
 و هو اتعاب النفس لا یصل به لی محل زد کسی در عبادت بدنی نیابت جاری نیست و فرق قد
 و متاخرین اشتراعی بلکه اقرائست کما مر ایصال نفع و ثواب نقل بطریق نیابت در عبادت مالی و
 مرکب صحیح علیه السلام است این تفسیر بی مفسر علیه است چه روایات وصول ثواب که ذکر نموده به نیابت علی
 مدار و نیابت که در آن کتب مذکور است نه برای ایصال ثواب امری دیگر است چنانکه گذشت و همین طور
 از قرون ثلث صحابه و تابعین با ثور آمده است هیچ طور جدا ایجابات آن نموده و ایصال ثواب
 سطور در عبادت بدنی اختلاف نیست مذہب جمهور سلف و متقی به و عند الخیفه و مرومی از دیگر امیر صورت
 علیه را گذارسته ثواب مال و مرکب امر دیگر و ثواب بدنی چیزی دیگر است ایصال بدنی مقصور بر گذشتن
 ایصال ثواب مالی و مرکب نیست و اختلافات اقلادن تقوی نباشد تقوای مصطلح فرقه متبذره یعنی
 مذہب قوی و متقی به و معمول جمهور و فقہار محققین گذشتن و بطریق تازه رفتن حتی که اگر کسی مالکونی
 باشد تقوی است ولیکن اگر کسی کند پس انکار بطور شرعی چنانچه جهته وقوع کسی شخص در مملکت متوجه
 است بر مرکب آن نیست بموجب احادیث صحیح و روایات فقهی مستحق ثواب است و اگر کسی نکند برومی
 متبذره شرعی هم نیست عمل با عیاد می کند بقول شخصی که ساله می پرسند و گاه نشد باین دعوی یا
 طویل و عریض تعالی از سحر عمل و عیاد هم مطلع نیست که آن مستلزم صحت طریقی نیست و سیک

چیز را منسوب دیگر شروع و اندر آن از ان شخص عمل یا قیامیست و متغیر که فواید و است انکار
ایصال ثواب مرده در هر صورت می نمایند اهل سنت را با نشان برینست که اختلاف بسیار است چنانکه واضح گردید
مجبیب را در ادل کلام و فایده بسیار است با متغیر و آخر کلامش از پیش شرط و متغیر از انجا که در ادل بر او نوشته اند
و از خیفه یکسانست محض بر تحقیق خفیه معلول ثواب بگونه اعمال را بنده اهل سنت و جماعت بهتر
میکنند و خلاف اهل سنت با متغیر در اصول و عقاید است و در موع هم اگر شده و اگر نشده کلام
در مخالف مجیب با اهل سنت است که از پناش لازم میشود که خود اسحق میگوید پس بر ذنب قمار باستی
که قوی پیدا شود قول مجروح و مجروح بلکه از خراس و اقمرا سنی رسید ثواب بیایست و الا در هر خلاف
بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق بودن در کدام مسئله و کدام امر پس این امر متغیر است کلام
است که امریکه ما بین اهل سنت و متغیر و غیره و از نزاع باشد اهل سنت یک جانب و متغیر یک جانبی
تندیب اهل سنت را فرود است که بطریق متغیر قوی مذکور و از ندیب اهل سنت قول را جمع و غنی
انکه مثلا اهل سنت نه ایتوالی را معبود میدانند و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را رسول
اتحاد میکنند و از ان حیرت بر کلام الله را و آمدن آخره را و دخول موسی را در جنت و کافر را در دوزخ
نیز یقین میدهند و متغیر و غیره معتقد این هم نیستند پس خلاف نام نشد این معامله است سنت و اهل
به معیار مخالفت ما با اختلاف است نه امور عامه در تنقیق بودن با ایشان در بعضی مسائل اهل سنت
در مرده متغیر نه و خواهند کرد و امریکه در ان خلاف اهل سنت و جماعت و متغیر است اگر در
مسئله کسی تقلید متغیر خواهد کرد و مخالفت اهل سنت خواهد رفت البته در ان مسئله در مرده متغیر
معه و خواهند جواب معیب تمام شد مگر سندی برای دعوی خود یعنی که زنده از طرف مرده
بطریق ثبات و وکالت آن عمل حیر برای استرعا و تقرب حضرت جل و علی بکنند ثوابش مرده
خواهد رسید یا مرده و در کین و ذیت بسر برد انا الله و انا الیه مرجع و قوی ثانی

در اشتغال نفس اگر استعانت در رفتن درخواستن را میگویند پس در درخواستن از اهل قیور اگر در امور است که آن
 از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون و محض با اختیار و قدرت خالق چون بلای طاعون دارد و چنانکه استعنا
 دادن از مرض و زرق رسانیدن و قحج یا تشنگی دادن و اطمانی خوردن و دل کسی را بکدام چیز مایل
 گردانیدن و پنهانی و تشنهائی عطا کردن و غیره و لکن در حیطه قدرت و استطاعت احدی از مخلوق نیست
 پس در چنین امور استعدادهای غیر حق نخواهد اچیا باشند خواه اموات و حین بود یا فرشته یا انبیاء باشند یا اولیا
 بزرگ باشند یا نه و در اینست بلکه شکر است که ما قال الله تعالی ان الذین یعلمون من دون الله
 لن یخلقوا ذبابا و لا طیرا و لا حیة و لا کرم و لا شیء الا لیست بقدره و لا یدعی علیه و لا ینفذ
 الطالب و المطلب الی اخرهما قال و اگر در امور است که از مقدور و مخلوق و استطاعتش خارج نیست
 و تشعالی در آن امور چیزی اختیار و قدرت بر مخلوق هم عطا فرموده است و عاده که خواستند او یکی از دیگری در
 جاری کرده چنانکه استعدادهای از طریق پروردگار اندن و از تو نکر و در دادن مال یا سواری و ارحام در دفع منقلب و
 خادم در گرفتن خدمت و از اقا در دادن عهده و غیره و لکن پس درین تصور استعدادهای از آنست که سطح بر طلب طالب
 بخواهد البته سیب و پسته و میوه و غیره را در اختیار استعدادهای از آنست و جاری است و بجز اینست که امور
 عجیب و غریب و غیره را برسد به استحال بود استعادهای و بنامی سید هم بطریق متضمنه و یعنی قسم اول اگر مختص
 و اختیار خالق چون طعن دارد و از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون و دریم بر خلاف آن یعنی مختص
 و اختیار خالق چون نیست و از مقدور و مخلوق و استطاعتش خارج نیست یعنی افعال اختیار بعباد محض
 با اختیار و قدرت خالق جل و علی نیست و این امر خلاف اشاعره و موافق مذهب معتزله بخار با حکما چه افعالا
 اختیار بعباد هم بر حسب اشاعره مختص بقدره خالق جل و علی واقع و قدرت بعباد و در آن تاثیر
 نیست و نیست مؤثر بجزوات او تعالی در موافقت می نویسد. افعالی بعباد واقع بقدره تعالی
 و بعد ها و قال المعتزله و افعالا و قدرت بعباد و قدرت بعباد و افعالا و قدرت بعباد و افعالا و قدرت بعباد

سیو بئنا الله من فضله ورسوله انا الى الله مرجعنا وانا اليه نرجع
 غرض اول يكسا پس تفرقه مجيب لغرض ششم بلكه مستلزم نوع شرک علاوه بر آن ميگويم كه بر تقدیر تسليم تفرقه
 موافق تفرقه هم استعدا و از غير حق مثل عباد و اديا و احياء و اموات قبحي ندارد چه استعانت در آن امور از ان حضرت
 مدد خواستن است بدعا از حق و دعا خواستن از حق در امور قسم اول غنا بر لزوم مجيب شرک كه ميت پس اين
 ديگر كمي مدد خواستن بدعا كردن چگونه شرک باشد و اگر تفصيل كنند كه مقصود ما آنست كه مستقل يا
 مشترك در تأثير دانسته مدد خواستن از ذات غير شرک است نخواستن دعاي او از حق پس ميگويم كه حال امور
 قسم ثاني هم عين است در آن امور بزرگ مستقل و مشترك استعدا است نمودن روايت نزد اهل سنت و فرقه
 بسته عهده كه با وجود دخول در اتحلال و مخرج تدبير خود بران مذنب طلب بر نيكند بلكه ثقيفه از آن تخاشي ميكند كه
 بر ايشان خيلي دشواري افتد تفرقه بجهت استعاذ يا زود با جايز بطوري كه اكار اهل سنت نموده اند و تفرقه بغيري تصنيف
 شاه عبدالغريز مسيلر افوسس كه از اجماع نديده تا درين بوطه نمي افتاد و آن اين است در اینجا بايد فهميد كه
 استعاذ از غير بوجهي كه اعتماد بران غير باشد و او را منظر بكون ائمه اندام و اگر اتفاقات محض بجا حق استعاذ او را
 يكي از منظر بكون استعاذ و نظر بكارخانه استعاذ و حكيم او تواني در آن نمود و از غير استعاذ غايبي ناپيد و در عرف
 نخواهد بود و در شرح نيز جايز و درست است و اديا و احياء اين نوع استعدا است بغير نموده اند و حقيقت اين نوع استعدا است بغير
 نيست بلكه استعانت به غير حق است لا غير حق است و در قيد حق نوسيد بلكه شرک است كه اقاله كمال الله تعالي
 لن يلقوا ذبا با و لو احتجوا لله و ان يسلموا ان ياتوا شيئا لا يمتنعذ ولا منه ضعف الطاب
 و المطلوب يعني تشكك نان را كه سخاوت شده او شان را بر اي طلب و استعاذ بر آن مراد است بخود استعانت بغير كمال
 ميدا كردن مكسي نيدارند كه همه با جمع شوند و اجتماع كرده قديرات چش از بند برامي پيدا كردن مكسي و اگر نياز
 مي بر دكسي كه ام خير از نزد او شان را پايدين نيتوانند از دلا چار و ها خبر است طلب كنند و اگر از دلا
 كرده شده و بود حاصل معني كه آنان را قدرت اينقدر معني مثل يك كس پدا كنند اگر چه هر خدا عين استعاذ

تدبیرات جمع شوند تا با سبکی برآید و پدید کردن نیست و اینچنین بی حقیقت نیز چون پدید کردن نمیتواند پس
 بدیهه است که از آن بزرگ جسم و با حقیقت است چه خوانند تو است و اگر دیده شد پدید کردن همچو گسل بی حقیقت
 پس این امر عظیم است اگر میتوانستند البته یک سخن بود که طمان ازین پدید کردن نمی توانستند تا هم یک نوع قدر است
 ایشان را ثابت کنند تا قدرت این امر عظیم که ایشان اینقدر هم طاقت نیدارند که آنچه گسل از ایشان جبر را
 تعارضی بر دوازده و در باند پس چون ایشان اینقدر را چار و عا جزا و ایشان را برای مطلب باری خوانند
 مادی است خوانند هم فخر و خوانند هم فخر چون که او خود مجبور است دیگری مدد چه خواهد کرد در نظر بزرگ
 خود در ماده شخص محتاج دیگری را چگونه غنی خواهد کرد اینی شرف مولوی اسمعیل در تفسیر لفظ و همین قدر
 بود که بر جا محل و سبب یعنی خدا مخلوق است و حقیر حقیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم فروع و مخالف جمهور
 مفسرین قرار داده این مرد بزرگ یک قدم پیش نهاد و بعضی بخوانند برای طلب حاجت و برآوردن مراد و تفسیر نموده
 و تفسیر بالرای خلاف جمهور مخالف مانور در محل یکا ز دست کرد و در ازین وارسیست و جز این نیستند
 نشان مایات همین قدر کافیت که بر حلقه تفاسیر معتبره معتبره و روایا احادیث مجبور فروع است چنانچه چیزی
 ازین آسایشی گذشته در تفسیر سیر الوریان در تفسیر این آیه نوشته شد که الله تعالی اذ الکفر بعد
 مالا یلیل علی عبادته که لا من مع ولا من یتقل و یتوکلون بعداده من خلفه که ما علیهم معصوم
 من استقاء القدر علی خلق اقل الا متبیل بل و ما انخذ لا ذلک الا قلیل منه و فی ذلک
 تجل عظیمه لیسیم عید و امن هذه حقیقه بقوله ان الذین یتدعون به پسند که این
 آیه را باین معنی از دعوی محیب چنانست و همین بایکیر ان الذین یتدعون من دون الله علیها
 الا یتدعون و در معنی نموده است لال فایم که حال آنکه در تفسیر سیر الوریان نوشته ای عید و نه معصوم
 الله و چنان بایکیر که لا تدع من دون الله ما لا یتعلک ولا یتعلک فان فعلت فاما
 الخالمین و ایاک کریمه قل ادع الی الذین یتدعون من دون الله لا یملکون شقال ذر الی

استدلال نمود و تفسیر آن در سابق گذشت با این صریح علاوه ندارد باز استدلال نموده آیه ایان لغیه
ایان لستعین و جوابش از تفسیر غریبی عنقریب گذشت و بحديث اذا سئلت بالله و اذا
سئلت فاستعن بالله و سئل احد كوربه حاجته كلها حتى يشبع فعله اذا انقطع
جوابش معضلة كوربه و در امور قسم ثانی میگوید پس در بی صورت است و او آنس که مطلع بر مطالب است
عاده الیه بوده باشد شرح منافیقه دارد و از آنس که مطلع بر مطالب طالب کرد پس پیروی است و حاج
ایل قبول چنین است اثبتی بلخصه حاصلش اینست و در اطلاع نیست و فاعل است و برای اثبات این
مطلع بخدا و حدیث استدلال نمود آیه اول الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت
في منامها فليسألن من الله عن ما كن في حقها و پس سئل الاخرى الى اجل مسمى و در ذیل
آن میگوید پس مرده و خوابنده و زنده شوکند از فرق بین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و زنده
را حکم بازگردیدن نیست و در مرده بودن یکسان استی حال آنکه این حکم خلاف تفاسیر متبرع و مؤلف است
است و در نوم متحقق نیست تشبیه و مجازا اطلاق شود واقع است و نیست و نوم مگر انقطاع تعلقات
در بدن و تعلقی است از نوم منقطع نیست و در این است که تعلقی نفس از بدن و نوم منقطع متعلق است
در نوم و در تعلقی نفس از بدن منقطع پس انقطاع تعلقی نفس از بدن مستلزم عدم او نیست و تفسیر
بجز الیها ندیسی بنویسد فواف ذلك الروح من الجسد هو الموت ومعنى يتوفى الانفس بغيرها
و التي لم يمت في منامها ای تی فها عید یا م تشبیها للنوام بالاهوات و عنه قوی بتوفی
باللیل بخبر از یکدیگر بتوفی الانفس بسوقها و یقینها و هو الانفس التي يكون فيها الحيوة والحركة
و يتوفى الانفس التي لم يمت في منامها و نفس المتبرقا لها التي يتوفى في النوم و نفس المتبرقا
لا نفس الحيوة اذ لو زالت من الجسد و النفس و النفس لكون النفس بقصر الروح في الجنة
بحاله النوم و دلیل آنکه بتعلقش نفس هو قول آنکه کثیر و ذلک علی التباين و کونها تشبیها واحدا

هر قول ابن حمزه و لحد قولی ابن عباس در پیماوی میسوزد ای یقیناً عند الان با قطع
تعالفها عنها و تفرعها منها اما ظاهر ابطالنا و ذلك عند الموت و ظاهر ابطالها و هو في الموت
از تفسیر زادی میسوزد الله يتوفى الانفس يعني الارواح حیدر موقها عند حیات رحلیها و المعنی حیدر
موق اید او اوجاد علی حذف المضاف و التي لوقت و يتوفى الانفس التي لوقت في منامها
و التي يتوفى عند النور هو النفس التي يكون بها الفعل و التي قال الزجاج لكل الانسان نفسان
احدهما نفس النور و التي تفارقها اذا مات فلا تفعل و الاخرى نفس الحيوة اذا زالت زال معها
النفس النورية نفس تفسیر زادی میسوزد الله انفس که بر دارد و بتنا بد باها از تنها بوقت مرگ و بر دارد
باها از تنها بیکه آن نیز در خواب و قبض جان بوقت مرگ قبض حقیقت است و در خواب قبض ضعیف است
که هنوز زنده است و حکم دی حکم زندگانست و لیکن مراد از این است انقطاع تصرف است چه در خواب تصرف
منقطع شود چنانکه بزرگ ازین بانی تعبیر روح خبر دارد و قيل النور اخ الموت و يقال لا بی بکر و عمر کا
ضییعی النبی صلی الله علیه و سلم و نفس هو الذی توفیکم باللیل فیحیات التي نفسی علیها
الاول منقطع که نایکبارگی با ناکو کر که بروی قضا کرده باشد یعنی خواب تصرفش از وی منقطع کرده است این
انقطاع بزرگ تمام کند و این اساک یعنی قطع است یعنی خواب است که امر غیره بان بعد مائه من
الاشياء فقد قال له امسك العدة ای اقلص و یصل الاخری ای و یطلق و الاطلاق کنه تصرف چو
پیدا کردش و آنچه خواب ازین زایل کرد و است بوی باز و بدو الهامی ازین عبارت ظاهر کرد از موت
در نشسته موت جان و معنی جان مفارقت آن از بدن و در حالت نوم روح متصرف یا متعلق تصرف روح
بدن منقطع میگردد و بچنان در موت حقیقی بدن در موت حقیقی بدن متعلق و تصرف و حیات از بدن بر
منقطع میشود و باز خود میکند و در نوم متعلق تصرف خود میکند پس انفسی که بعد مفارقت بدن می میرد یا روح
دارد که نمی باشد از سنئون آید که میوه علاقه دارد و اتفاق شود و انفسی که در سلیمن و نجوم بر آنکه روح بعد

نسبت بدن باقی میماند و نیست کسی مخالف بلکه غلبه سحر هم موافق با همینست و مراد از انقطاع تعلق و تصرف و غیر
 نیست مگر اینکه تعلق و تصرف خاص روح در بدن بود و از قبیل و قسمیه و خواص پیرامونی و اکل و مرتب و غیره
 منقطع میشود و همچنان تعلق نیز که کجاست ظاهر و باطن بود منقطع نمیشد که هیچگونه تعلق روح سوای تعلقاً خاصه
 و همچنان در ادراکات و تفریحی باقی ماند که مستلزم انکار تعلق و قسمیه و بسیار از سلسله شریعت و نیستند
 کسی خبر ملاحظه مولوی عبد القدر بنو شمس اند با حجة انکار شمس و ادراک اگر کفر باشد و را الحاد بودن او
 نیست تحقیق این امور در با سماع باید دید باز بحث کنیم گفته اند که سحر است لال نمودن فرشتگان در قبر بعد از
 جزا از من میگویند بنحواب میخوانید عروس جوانش ظاهر کرد و از منم فوم تحقیقی نیست که مخصوص بحیوة بنیه فیض
 بلکه مراد از آن است حرکت و تقویت بقایه تغذیه و رفاه و تعویذ حتی بعبه الله لیس من مشغول الملکین و علی
 من کلامه صلی الله علیه و سلم اعلاماً لا یمنه بان هذا التعمید و م له مادامه و قریه و قاریه
 زیرا که نموده اند و اول سنت خارج شدن با وجود هم انکار از آن صریح و دراز عقل نیست باز استدلال نموده باینکه
 تسبیح الموقد و باینکه صانع من فی القبر من و باینکه ای دلیل که قرآن و اندنکران سماع از قدیم بدین سبب در دنیا
 آن شری و بطنی مثل از من در کتب اهل سنت موجود است و در اینجا میگویم و آن اینکه تمام اینها را نموده اند و همه گفتگو که
 میشوند و آن نیست و لذا اسنادی که در و ده مصنف از طریق بعد از یک نفر و فانیات لا تسبیح الموقد و لا تسبیح
 الصم الدعاء اذا اولو له برده است بطریق التعمید عندهم انهم لا یمنون من بایاننا فهم صلی
 قطع نظر از تفریع که مستند است از نقطه فایان از موتی موتی القاب است و از نفسی سماع نفی سماع لازم نمی آید آیه ظاهر
 که در آن آیه نفی سماع از موتی نموده حصر سماع در موشین فرمود یعنی اسماءیکه بر موشان است بغیر موشان نیست پس
 آیه شنیدن موشان ثابت نمودن و خبر دیوانه از کسی که نیست و با مذاق جمهور مفسرین مراد از موتی و اهل القبور که از آن
 عدم اسماءیکه مخصوص موشین است مشترک و اگر در آن مشترک نباشد تشبیه تمام کرده و اگر همین شنیدن موشین در دنیا
 مراد باشد پس لازم آید که در گوشه سحر که ظاهر و در رسول است و اهل دنیا از حیوان و جمیع درجهای دیگر سحر باید

صحيحنامه تصحيح المسائل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	ابن الاکاک	ابن ملک	۲۱	۱۲	ورین	این
	۱۱	ابن مالک	ابن ملک	۲۲	۶	العجره	الفجره
۹	۱۷	ولشیریکو	ولیسیریکو	۲۳	۸	طرف	طواف
۱۰	۴	منشی	منشی		۱۶	مقتضیات	مقتضیات
	۱۲	مخالفت	مخالفت	۲۴	۷	فوعس	فوی عقل
	۱۵	برآمد	نہ برآمد	۲۵	۸	ترجمہ	ترجمہ
	۱۷	الثله	الثله	۲۶	۱۸	دود	دور
۱۱	۱۱	بجرحہ	حجرہ	۲۹	۹	کتب فقهہ	کتب کہ
۱۳	۷	والحررة	والجزره والمبررة	۳۱	۱۰	الزيارة	الزيارة
	۱۴	بے مال	بی مال			اتوب	سن الثوب
۱۵	۲	میگردہ	میگردہ		۱۱	الذین	الذین
۱۷	۱	لی	الی			وشتی	وشتی
	۴	میغہ	یغینہ		۱۳	لحرر	لیخترز
	۱۵	ظاہر	ظاہر		۱۷	فیب	منہب
۱۸	۱۶	شد و درست	شد و درست		۱۸	شخص	شخص
۱۸		مرجوع	مرجوع		۱۹	سیکی رونا	سیکی رونا
۱۹	۱۲	مخالفت جہا	مخالفت جہا	۳۶	۱۷	اتصا	اتصا

صفحه	سطر	نقط	صحیح
۹۱	۱۰	سینا	سینا
۹۲	۴	هست	نیت
۹۳	۱۶	صفا	ضمین
۹۵	۴	دلا	اولا
۹۸	۶	ادعاست	ادعادت
۱۰۲	۱۹	بیدیه	بهدیه
۱۰۳	۱۶	الارزی	الارزی
۱۰۵	۱	اتلم	النام
۱۰۶	۱۹	والمرغ	والمرغ مع
۱۲۲	۲	ماجد	پاجد
۱۱	۱۱	الاجاء	الاخبار
۱۲۴	۱	البراز	البرار
۱۳۸	۳	بشع	شیع یا من الاز
۱۴۲	۹	لشخی	علینی
۱۸	۱۸	لحوای	سواى
۱۵۰	۱۴	حصه	مثل خضر
۱۵۴	۳	قد حشرت	حصه قدرت
۱۵۷	۱۱	سروی	دعوی مولوی
۱۶۱	۳	فانها	قاما

صفحه	سطر	نقط	صحیح
۳۷	۹	کتابت	کنايت
۱۵	۱۵	ستخالف	ستخالف
۳۹	۸	رسمین	همین
۱۸	۱۸	جواز	عدم حراز
۴۱	۲	مستجبه	منه بقیه
۴۳	۳	ماولی برید	باو میرسد
۵۲	۲	مقام	مقابلہ
۵۶	۱۲	سوق	سوق
۶۶	۹	النوبه	الشجره و النوبه
۶۷	۱۹	الزما	الزما
۷۲	۱۸	در الخمار	در الخمار و در الخمار
۷۸	۱۴	در کبریا	در کبریا و در کبریا
۷۹	۲	شکر	سحر
۸۱		رو	رد نموده
۸۴	۱۹	وقتی	الکل الموقی
۸۳	۱۲	بعد	بعد موت
۸۸	۱۵	انیت	مکنیت
۸۹	۸	موصول	موصول
۱۶	۱۶	رافاده	ورافاده

صفت	سطر	غلط	صحیح
۱۴۳	۱۸	دسم	وہو
۱۵۰	۲		عشر
	۳	بالقصریح	بالقصریح
	۷	وانما	وربما
۱۵۲	۱۱	المحدث	المحدث
۱۵۳	۸	قران	اذان
۱۵۴	۳	انی	وانی
	۷	از	در
۱۵۵	۳	ممتاز	مختار
۱۵۸	۱۷	والتقوز	در تقوز
۱۵۹	۲	ملسم	ملسم
	۱۳	والسداد	والندیمہ
	۱۲	المکان	المکان
۱۸۲	۱۲	سحر	بجہ
۱۸۵	۸	دہائی	محبوب دہائی
۱۸۷	۴	قصاب	دنبای
۱۸۹	۲	میشود	کنہ شود
	۱۵	فلکویکون	فلکویکون
	۱۷	دوریں	دہرین
صفت	سطر	غلط	صحیح
۱۹۰	۱۴	ملینی	ملینی
۲۰۰	۲	مکر	مکرار
	۱۰	الوموم	الوثوق
۲۰۴	۱۱	ولاسیما	ولاسیما
	۱۹	نہات	نہات
۲۰۵	۸	بغیر	لغیرہ
۲۰۹	۴	اسی	العینی
	۱۵	دردن	اوردن
۲۱۰	۱	ممکنہ	ممکنہ
	۴	بابہم	بابہم
	۱۶	وخصور	وخصور
۲۱۱	۵	القناع	القناع
	۷	عاب	ہمین
	۸	کہ درودہ	و قسم
۲۱۲	۵	لطق	لبطن
	۷	حجرۃ اسود	مجرد اسود
۲۱۳	۳	چنانکہ	جانبکہ
		خداوند	کہ دارند
	۱۰	بر احتمال	احتمال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۴	۱۳	تفکر	تلفیه
۲۱۶	۳	در	داد
	۶	الد	الیه
	۷	بصحة	لصحة
		الکوه	الکوة
	۱۰	حنی	منی
۲۲۱	۳	معلت	معلت
۲۲۲	۱	رسم	الان اسلام
	۳	اد	لاارد
۲۲۳		دغا	فغا
	۶	المرقوم	المزوم
۲۲۶	۱۰	فرشی برنج	فرشی چای و دونه بکشته برای زکات
۲۲۸	۲	عرب عبد	عرب است
۲۳۵	۱۵	لمن لاین	لمن کین
۲۴۱	۷	ابن است	ابن است
۱۴۲	۱۳	بهمنی	نه بهمنی
۲۴۴	۱	بل	دبل
۲۵۰	۱۰	الد	الیه
۲۵۸	۴	لعبه الافراح	لعبه الافراح

در نسخ این کتاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۰	۸	سور	خضور
		تقریر	تقدیر
۲۶۲	۹	جهات	جناب
۲۶۴	۸	اراحس	الاحسن
۲۷۱	۱۴	قبر	زفر
۲۷۷	۸	بها	بهنا
	۱۴	الد	بالد
۲۷۸	۱۰	میت	مقرن
	۱۱	الد کو	یا الدانی
۲۸۵	۳	مجزرا	مجزرا
۲۸۸	۳	سمانی	نامی محققا علیه السلام ام
۲۸۹	۱۵	اجود	بعود
۲۹۲	۱	جاس	جاری بیت
۲۹۴		بعیت	بمبعین
۲۹۷	۷	که	سیت که
۳۰۳	۱۴	تسمی	تسم دولی

در نسخ این کتاب

تمام شد

5608